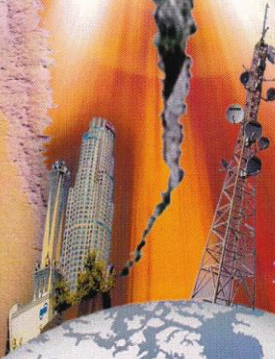
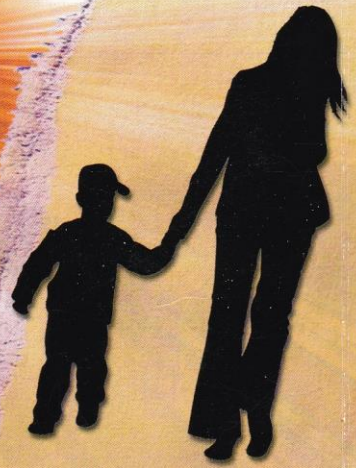
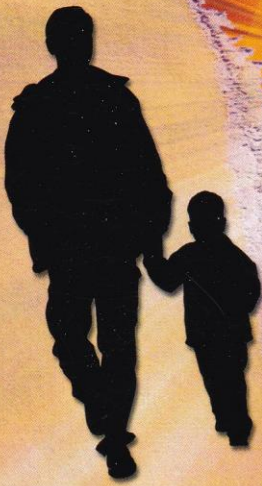


سرنوشت خانواده در جوامع غربی



مؤلف: میرعمایت اللہ سادات

سرنوشت خانواده
در
جوامع غربی

مؤلف: میر عنایت اللہ سادات

شناسنامه کتاب:

عنوان: سرنوشت خانواده در جوامع غربی

مؤلف: میرعنایت الله سادات

ناشر: مؤلف.

تعداد طبع: ۱۰۰۰ جلد

سال طبع نخست: ۱۳۸۱ هـ ش مطابق ۲۰۱۰ م

محل طبع: USA - California

ISBN 978-0-615-33840-8

ایمیل آدرس mesadat@yahoo.com

تصویر روی جلد: IQ Graphic & Printing

حقوق طبع محفوظ و مخصوص مؤلف است

ویرایش و تدوین دیجیتال: قاسم آسمایی

بازنشر: انتشارات راه پرچم جون ۲۰۲۰

All rights reserved. No part of this book may be reproduced or retransmitted in any manner whatsoever, except in the form of a review without written permission from the author.

در باره طرح دیجیتال کتاب:

رفیق شفیق و عزیزم عیادت سادات دو جلد کتاب با ارزشی را که به جامه زیبای وی رقم یافته است؛
برایم تحفه دادند که «سرنوشت خانواده در جوامع غربی» یکی از آن است.

با مطالعه کتاب دریا فهم که نویسنده، یکی از پرابلم های حاد و داغ جامعه را در جهان کنونی با دید علمی و استناد بر
آثار برجسته محققان علوم اجتماعی کاوش نموده و نتیجه گیری های سودمندی را از جمله در مورد زندگی خانواده ها
در مهاجرت و تبعات آن جمع بندی نموده است.

با در نظر داشت محتویات با ارزش کتاب و این که خواندن آن عمدتاً خوبی برای پی بردن به بخشش از محصولات
جامعه است، تقاضا نمودم که اگر اجازه دهند تا کتاب برای بخش بیشتر و خوبتر به شکل دیجیتال تدوین
کرده؛ خوشبختانه این خواهش پذیرفته شد؛ ضمن سپاس فراوان از محترم عیادت سادات و آرزو مندی بیشتر
برای موفقیت وی، کتاب از طریق «انتشارات راه پرچم» در اختیار علاقمندان قرار میگیرد.

قاسم آسمانی

بنام خداوند دنیا و دین

زبان آفرینش و قلم آفرینش

«فردوس»

اهداء

این شماره را به دوستان اهداء مینمایم که بنا بر اجزای متنوع از سرزمین خود
دوری گزینند اما در تار و پود وجودشان فرهنگ آن دیار زنده است.
به آن بایم که به سنسب پسندیده و فرهنگ بالنده ای خویش عشق
مورزنده آتیمایم که حترور، همینم دیار غربت بازیم برای خود و فرزندان
شان، یک محیط دلپذیر فرهنگساز ایجاد کرده اند

عنایت سادات

سخنی در باره مؤلف

میر عنایت‌الله سادات به سال ۱۹۴۵ در شهر کابل تولد یافته است. او تعلیمات ابتدایی و ثانوی را در لیسه عالی حبیبیه فراگرفت و متعاقباً بسال ۱۹۶۵ شامل پوهنتون کابل شد. وی با فراغت از پوهنخی اقتصاد و سپری نمودن دورهٔ مکلفیت عسکری، به سال ۱۹۷۱ در پوهنتون شهر بن ابتداء به فراگیری زبان آلمانی و سپس به تحصیلات عالی در رشتهٔ اقتصاد ملی پرداخت.

هنوز سادات ۱۳ سال داشت که پدرش (میر عزیزالله سادات) همراه با شماری زیادی از وطن خواهان مورد غضب خانوادهٔ حکمران قرار گرفته و سال‌های ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۳ را به حالت اسارت در منزل بسر برد. برداشت‌های مستقیم و عینی مؤلف از منشاء اختناق در همان سال‌ها، همچنان مطالعهٔ تاریخ پر تلاطم و وطنش، او را کمک کرد تا در عنوان جوانی علیه استبداد و مظاهر آن به پا خاسته و در تمام حرکات منورانهٔ محصلان در داخل و خارج کشور شرکت فعال نماید. وی معتقد بود که به همت جوانان آگاه، مردم و وطنش از کوره راه تاریخ عبور کرده و به کاروان تمدن همگام میشوند؛ ولی موانعات در داخل و ماحول افغانستان، سرسخت تر از تصور او بود.

عوامل بازدارندهٔ تحولات از داخل و خارج وطن دست به دست هم داده و با استفاده از شرایط جنگ سرد، افغانستان را به کانون تشنج در منطقهٔ میدل ساختند. جنگی که طرفین آن چندین بار عوض شدند، ولی هنوز پایان نیافته است.

سادات طی سال‌های ۱۹۷۸ - ۱۹۹۲ نخست در وزارت پلانگذاری و متعاقباً در وزارت امور خارجهٔ جمهوری افغانستان عهده دار وظایف دولتی گردید. در بهار سال ۱۹۷۹ به زندان افتاد، ولی با سرنگونی رژیم در آخر دسامبر همان سال همراه با سایر زندانیان آزاد شد. همچنان بخاطر یک حرکت اعتراضی علیه انحصارگری‌های مقامات عالی‌هٔ دولت در سال ۱۹۸۶ یکجا با چند اعتراض کنندهٔ دیگر از سمت اش برکنار شد. تا آنکه سه سال بعد (اخیر سال ۱۹۸۹) بالاثر ظهور نرمش در رفتار مقامات، مجدداً به وظیفه اش در عرصهٔ سیاست خارجی گماریده شد.

هنگامی که در بهار سال ۱۹۹۲، قدرت دولتی به تنظیم‌های "جهادی" انتقال یافت، مؤلف برای بار دوم در رأس نمایندگی سیاسی ج. ا در شهر

بن (پایتخت آنوقت جرمنی) قرار داشت. با اختتام مأموریتش وی ابتداء در شهر بن و بعداً در جنوب کالیفورنیا منحیث مهاجر اقامت گزید. این وقتی است که مؤلف فرصت بیشتر برای تعمق و تحقیق پیرامون مشکل وطن و وطندارانش داشت. او از یکطرف سرگذشت و سرنوشت وطنش را به بررسی گرفت و از جانب دیگر سعی کرد تا توجه وطنداران مهاجرش را به «خطر انحلال» در فرهنگ کشور متوقف فیهای‌شان جلب نماید.

در آثار سادات به این پیام مکرراً وضاحت داده میشود که بدون درک واقعبینانه از مشکل وطن و بدون خودآگاهی اجتماعی و حفظ «افغانیت» نمی توان خدمتی به آن «ویرانه زیبا» انجام داد.

در همین راستا، علاوه بر اثر حاضر (سرنوشت خانواده در جوامع غربی) تا حال آثاری دیگری تحت عنوان «افغانستان - یک نگاه به گذشته، حال و مستقبل» به لسان جرمنی و مؤلفه بنام «افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه» به زبان دری، همچنان شماری از مقالات و اشعار در نشرات داخل و بیرون مرزی افغانی از این مؤلف به نشر رسیده است.

مندرجات

صفحه	عنوان
۱	مقدمه
۷	۱. انتخاب شیوه پژوهش
۱۵	۲. نظر اجمالی بر پیدایش خانواده
۲۲	۳. ساختار خانواده‌ها در آتن، روم و قبایل جرمن
۲۹	۴. خانواده‌های اروپایی در تحت شرایط فیودالی و تسلط کلیسا
۳۳	۵. گذار از «خانه» به «فامیل» و عوامل مؤثر بر قواعد ازدواج الف - تأثیر رینسانس ب - تأثیر طرز دید رومانیتیک ج - تأثیر انقلاب صنعتی
۴۶	۶. «تکامل تدریجی» و یا «از هم پاشیدگی تدریجی» خانواده
۵۱	۷. توجیه نادرست از «تشکیل اقتصادی فامیل»
۵۵	۸. رشد اقتصادی جامعه و دستیابی زنان به حقوق مدنی
۶۰	۹. جنبش زن در کشاکش مباحثات تیوریک
۷۱	۱۰. «خانواده» در معرض خطر انحرافات جنسی و اخلاقی
۸۰	۱۱. قانونی کردن جنایت به جای ریشه کن کردن آن
۸۴	۱۲. آزادی یا اسارت جدید زن
۸۷	۱۳. اضمحلال خانواده و افول تمدن غرب الف - بحران فامیل‌های معاصر ب - رشد یکجانبه اقتصاد ج - تأثیر انحرافی وسایل اطلاعات جمعی ح - ضعف سیستم تعلیم و تربیه خ - مضیقه‌های مالی د - تجرید کلان سالان ذ - برچیدن سفره غذا از داخل فامیل ر - «ترویج زندگی تنهایی» ز - گریز از وظایف مادری و پدری س - تخدیش مفهوم بزرگ «مادر بودن»
۱۰۸	۱۴. سرنوشت فامیل‌های معاصر به کجا خواهد کشید؟؟؟
۱۱۷	۱۵. مأخذ

مقدمه:

پس از اختتام جنگ جهانی دوم، همبستگی در میان «متحدین» جبهه نبرد علیه فاشیسم هتلری، نیز پایان یافت و بزودی فضای جنگ سرد در روابط ذات‌البینی خود آنها مسلط شد. در پرتو فضای ظهوریافته نوین، صف بندی کشورهای «متحد» و «محور» جای خود را به تصنیف دیگری سپرد. به ادامه این وضع، مناسبات قدرت‌ها تغییر کرد و جهان به سردمداری اتحاد شوروی سابق و ایالات متحده آمریکا، در معرض رقابت دو سیستم سوسیالیستی و سرماییداری کشانیده شد.

کشورهای سوسیالیستی گرچه ظاهراً از ایدئولوژی واحد پیروی مینمودند، اما نظر به خصایص ملی و داشته‌های اقتصادی و فرهنگی شان، دستخوش اختلافات شدید شدند که بارزترین آن اختلاف و رقابت میان جمهوری مردم چین و اتحاد شوروی سابق بود. همینطور در میان کشورهای سرماییداری رقابت‌های شدید اقتصادی بخاطر دسترسی به مواد خام کشورهای درحال رشد و استیلا بر بازارهای خرید و فروش آنها، به راه افتاد. در پرتو این رقابت‌ها، اقتصاد جوامع غربی رشد چشمگیر نمود. اینها مانند رقبای سوسیالیست شان در انزوای اقتصادی قرار نداشته و از آزادی مبادله در میان همدیگر و با سایر کشورهای جهان برخوردار بودند.

آزادی مبادله و تبادل تجارب زمینه آنرا مهیا ساخت، تا این کشورها روزتاروز، روش‌های جدید علمی و فنی را در صنعت و تجارت بکار بگیرند. افزایش فن آوری^a باعث ارتقاء سطح تولید و طرز بهتر تولید گردید، اما بکارگیری شتاب آمیز تکنالوژی در عرصه‌های مختلف که عمداً از دیدگاه تشبثات مسلط خصوصی به آن جولان داده میشود، تأثیرات ناگوار جانبی را در جامعه به جا گذاشت. این شتاب، انسان‌ها را به دنبال خود کشانیده و کمتر به آنها فرصت میدهد تا تکنالوژی را مطابق به ضرورت‌های عینی خود بکار گیرند. به همین منوال برای انسان‌های امروزی مشکل است تا مستقل ازین شتاب، ارزش‌های فرهنگی خویش را محافظت کرده و آشنایی شانرا با فلسفه زندگی عمیق تر سازند. به افاده دیگر میتوان بیان نمود که: پهنا و گسترش ثروت های علمی و مادی روز تاروز وسعت میابد، اما عرصه برای حفظ داشته‌های اخلاقی محدود و تنگ تر می‌شود.

^a -Technology

در پرتو این وضع، جای نظم جمعی و گروهی گذشته را یکنوع فرهنگ منفرد سازی^a اشغال کرد. این فرهنگ باعث ایجاد فاصله در میان انسان‌ها و رقابت پایان ناپذیر در روابط آنها شد. همین اکنون به وضاحت می‌توان دریافت که خودپرستی^b و هیجان بخاطر ازدیاد ثروت، ریشه زندگی باهمی را در نهاد جامعه و در درون فامیل خشکانیده است.

این پیامدها مختص به جوامع غربی نمانده، بلکه راه خود را بسوی سایر جوامع نیز گشوده است. مخصوصاً که خانواده‌ها و افراد بی‌شماری در سال‌های اخیر از مناطق متشنج جهان بخاطر ادامه زندگی در جوامع غربی پناه آورده اند. در میان این پناهندگان، هزاران فامیل افغان که معنویات آنها از فرهنگ غنی و متراکم افغانی پالایش یافته است، نیز وجود دارد.

این فامیل‌ها که ارزش‌های معنوی برای شان مقام و جایگاه خاص دارد، به یکبارگی متوجه میشوند که در جوامع متوقف فیهای آنها، ارزش‌های معنوی و ضوابط خانوادگی کاملاً روبه افول بوده و حتی خود مؤسسه خانواده نیز در معرض اضمحلال قرار دارد. آنها تصور نمی‌توانستند که بدون دسترسی به یک محیط فرهنگی خودشان، خطر انحلال در میان حصار از «فقر معنویت»، آنها را تهدید مینماید.

افول معنویت در جوامع غربی نه تنها بر خانواده‌های شرقی مقیم در آن جوامع تأثیر منفی مینماید، بلکه بر خود جوامع شرقی نیز اثرات گوناگون از خود بجا میگذارد. زیرا شرق بالآخر «جهانی شدن»^c از نگاه تکنالوژی و تجارت به غرب وابسته شده است و بوسیله همین وابستگی، فرهنگ غرب نیز بدخل جوامع شرقی نفوذ مینماید.

در روند این نفوذ فرهنگی، بدعت‌هایی نیز به درون جوامع شرقی شیوع میابد که باید بخاطر حفظ موازین اخلاقی و نگهداری ارزش‌های جمعی بشر، جلو آنها گرفت. اما تنها جلوگیری و مقاومت در برابر هجوم انحرافات و بدعت‌های فرهنگی

^a Individualization

^b Selfishness

^c Globalization

سرازیر شده از غرب، بار را به منزل نمی‌رساند. تا وقتی که موازین همه جانبه اخلاق شرقی و سهم آن در مجموع فرهنگ بشری بیشتر از پیش برجسته و روشن نگردد.

یگانه شیوه که شرقیان را از سقوط در «مادیات گرایی»^a و فلسفه «منفرد سازی»^b که زمینه ساز انحطاط اخلاقی در جوامع غربی به حساب می‌آیند، جلوگیری می‌تواند، همانا چنگ زدن به غنا و هویت فرهنگی خودشان میباشد. تا از آن طریق درین کشاکش، ارزش‌های اخلاقی خود را در برابر تهاجم تند باد انحرافات و بدعت‌ها، محافظه نموده بتوانند.

نگارنده وقتی از ارزش‌های اخلاقی شرق سخن بمیان می‌آورد، مقصدش از کدام فرهنگ خاص و ارزش اخلاقی مشخص نبوده، بلکه منظور از مجموع موارث فرهنگی و موازین اخلاقی است که بالاثربودن و عروج تمدن‌ها در شرق به اصول جاویدان زندگی انسانی مبدل شده است.

اندیشه پردازان غربی تحقیقات وسیع و دامنه داری را هر روز در مسایل فرهنگی و تمدن شرق به پیش برده، سلسله‌یی از عوامل بازدارنده رشد اجتماعی را درین جوامع برجسته نموده و مردم این جوامع را به پیروی از راه و رسم زندگی در غرب تشویق می‌نمایند. بدون آنکه پرده از حقایق دردناک زندگی اجتماعی جوامع خود بردارند.

موجودیت چنین خلا، نویسنده این مؤلفه را برانگیخت تا مبتنی بر اطلاعات و آشنایی نزدیک با این جوامع، توجه را به یکی از عرصه‌های در حال افول جوامع آنها جلب کند. در جریان معرفی و ترسیم این حرکت قهقرایی، ضرور است تا بررسی‌های نامتعادل و ذهنی‌گرایانه به نکوش گرفته شده و در عوض آنها، برخوردهای متعادل و واقع‌بینانه در محراق توجه قرار بگیرند. زیرا در میان شرقیان مقیم در جوامع غربی و در خود جوامع خاوری، در کنار طرز دیدهای متعادل، دو برخورد افراطی و متضاد ذیل نیز بملاحظه میرسد:

^a - Superficial

^b - Individualization

یکی آنکه میان دست‌آوردها و انحطاط فرهنگی در جوامع غربی تفکیک قائل نشده، هردو را به یک چشم دیده و علی‌السویه مردود می‌شمارد. نقطه مقابل این طرز دید، تسلیم شدن به فرهنگ غرب است.

شاملین بخش مربوط به طرز دید دوم، اصول و موازین اجتماعی جوامع خویش را از نهایت بی‌خبری و یا فریفته شدن به تجمل و فرهنگ باخت‌رزمین، حقیر شمرده و تلاش می‌ورزند تا کلاً تمثال فرهنگی غرب را پیروی نمایند.

پژوهشگری که شیوه زندگی و طرز تفکر بخش دوم را در میان افغان‌های مقیم در اروپا و امریکا به بررسی گرفته است، مینگارد: «تعدادی از افغان‌ها در خارج، به بحران هویت مبتلا شده‌اند. زیرا حل شدن در فرهنگ میزبان، آنها را مجبور ساخته است تا از ارزش‌ها و نورم‌های فرهنگ افغانی دور شوند. پذیرش کلی فرهنگ جامعه میزبان به عوض فرهنگ افغانی، افغانیت آنها را تضعیف نموده است.^۱ به این بخش که در بحران و یا شکل یابی هویت^۲ جدید، بسر می‌برند، باید آموخت که روش زندگی غرب، تنها راه و رسم زندگی بوده نمی‌تواند. همچنانی که در گذشته نیز نبوده است.

به گواهی تاریخی می‌توان اظهار کرد که اگر مدنیت‌های شرقی مورد تهاجم قرار نمی‌گرفتند، یقیناً امروز درخشش آن تمدن‌ها، جهان گستر می‌بود و نمی‌گذاشت که انسان‌ها این چنین در کجراه‌ها طی طریق نمایند.

به هر حال رسالت امروزی انسان‌های کوچیده از جوامع شرقی درین دو جهت قرار دارد: اولاً از امکانات و ارزش‌های خوب جوامع غربی آنطور استفاده کنند تا فرهنگ خودشان تقویت شود. ثانیاً داشته‌های برگزیده فرهنگ خویش را در محیط اقامت خود عرضه نمایند تا مردم آن دیار نیز از آن داشته‌ها مستفید شوند.

وظایف والدین مهاجر شده، خطیر و ذجوانب میباشد. زیرا اطفال آنها در شرایط دو فرهنگی بزرگ میشوند. یکی فرهنگ والدین آنها که محصول محیط پرورش و وطن‌شان بوده و دیگری فرهنگ محیط زیست یا فرهنگ جامعه میزبان میباشد. اطفال مهاجر شده مجبور اند تا با فرهنگ محیط زیست خود سازش نمایند، در

^a - Identity crisis or Identity formation

غیرآن در میان سایر اطفال و همقطاران شان تجرید شده و زمینه‌های احراز موقعیت خود را در جامعه از دست می‌دهند. همین انگیزه موجب می‌شود که این اطفال، همه تلاش‌ها را به خرج می‌دهند، تا خود را هم‌رنگ جماعت بسازند.

با در نظر داشت همچو یک روند، والدین مکلف اند که اطفال شان را به داشته‌ها و مزایای فرهنگ خود آشنا بسازند، تا لااقل اطفال شان در پرتو یک توازن فرهنگی میان هر دو فرهنگ تربیت شده و از مصایب روحی در امان بمانند.

داشتن خودآگاهی، درک از تاریخ و شناخت دقیق از موازین و ارزش‌های متفاوت شرق و غرب برای همه آنهایی که از سقوط در پرتگاه انحرافات رایج فرهنگی در غرب احساس نگرانی میکنند، ضرور است. بخاطر همین ملحوظ می‌باشد که نگارنده درین اثر، اولین و با اهمیت ترین پایه تمدن بشری یعنی خانواده و سرنوشت آنرا در جوامع غربی به بررسی گرفته و میکوشد تا خواننده را ازین دیدگاه، با عوامل فساد فراگیر و رشد انحرافات که موجب گسست شیرازه فامیل درین جوامع شده است، بیشتر آشنا سازد.

تا جائی که به نگارنده این اثر معلوم می‌باشد، درین مورد مطالبی در نشرات بیرون مرزی افغانی منتشر نشده و صاحبان اندیشه و نظر هنوز هم متحیرانه به اوضاع می‌نگرند. در حالیکه علاقه به مطالعه و مباحثه پیرامون این موضوع کم نبوده و همزمان با تداوم اقامت افغان‌ها درین کشورها پیوسته افزایش می‌یابد. بناءً گامی بانیست درین راستا برداشته می‌شد.

اثر حاضر یک جستجوی آغازین^a درین عرصه بوده و امید است که بر پایه و ادامه آن، تحقیقات بیشتر و وسیع از جانب اندیشه پردازان محترم تهیه و بدسترس علاقمندان قرار بگیرد.

روشن است که عرصه‌های مادی و معنوی زندگی درین جوامع، بطور همسان و همگون رشد نمی‌نماید. این ناهماهنگی طوری که درین اثر مطالعه مینمائید، خودبخود کوتاه آمدن معنویت را در برابر پیشرفت‌های اقتصادی و تکنولوژیک

^a - Exploratory

بازگو میکند و همین کمبود باعث می‌شود که یک خلای بزرگ درین جوامع بوجود آید.

هیچ جامعه نمی تواند بصورت دوامدار و همیشه در موجودیت یک چنین خلا محفوظ باقی بماند. خلای مذکور، موجب انحطاط تمدن غرب میشود و یا اینکه نظر به قانون علم فزیک، بوسیله معنویت دیگری که از درون این جوامع عروج مینماید، پر خواهد شد. در آنصورت مشاجره روی ضرورت و نقش تاریخی خانواده نیز جای خود را به تفاهم باهمی خواهد داد. این تفاهم شاید ده‌ها سال بعد و یا چند قرن بعد بمیان آید. اما در شرایط کنونی، این سوال مطرح است که چه تدابیری بانیست اتخاذ کرد تا بالوسيله آن، ارزش‌های پسندیده فرهنگی و فی‌المجموع تمدن بشری را بمقابل انحرافات شتابنده جوامع غربی وقایه نمائیم و اصل خانواده یعنی منشأ ظهور همه تمدن‌ها را از گزند این اثرات منحرفانه، محفوظ نگهداریم. این یک سوال تاریخی و سرنوشت ساز است که دریافت پاسخ برای آن صرفاً از طریق تتبع و تحقیقات وسیع پیرامون این معضله بدست آمده می تواند.

من از معضل این قصه مجملی گفتم

تو حدیث مفصل بخوان ازین مجمل

نگارنده مفتخر خواهد بود اگر با نشر «سرنوشت خانواده در جوامع غربی» گوشه از معلومات مورد علاقه خوانندگان گرامی را در زمینه، تتبع و بالوسيله این مؤلفه در دسترس شان قرار داده بتواند. هدف مؤلف، اتخاذ تدابیر خردمندانه و برخورد آگاهانه در جهت حفظ خانواده و ارزش‌های مورد نیاز آن میباشد.

میر عنایت الله سادات

۱ - انتخاب شیوه پژوهش:

قبل از معرفی مدل‌ها و تیوری‌های اختصاصی در مورد ساختار فامیل و نقش آن در آینده جوامع غربی، بی‌جهت نخواهد بود تا از دو طرز دید عام تیوریک که غالباً در تمام عرصه‌های علوم اجتماعی مطرح اند، سخنی بمیان آید. زیرا تمام تیوری‌های معطوف به تحقیق فامیل نیز در ابتداء شامل همین دو دسته شده و محققان از همین دو زاویه، فامیل را به بررسی میگیرند.^a

الف - «کلی‌نگری یا درشت‌نگری فامیل از نظر جامعه‌شناسی»^b: تیوری که فامیل را از دیدگاه عمومی جامعه و یا از زاویه یکی از عرصه‌های «سیستم مجموعی جامعه» مانند دولت، سیاست و یا ذهنیت عمومی مطالعه مینماید.

ب - «جزئیات‌نگری و یا خرد (کوچک)‌نگری فامیل»^c: فامیل را به حیث یک سیستم مختص به خودش یعنی بحیث گروپ کوچک همراه با ساختار و وظایف آن تحقیق مینماید. تمام بررسی‌های که بر پایه «مایکرو»^d (خردنگری) صورت میگیرند، باید در تلفیق با طرز دید «مکروسوسیولوژیک» (کلی‌نگری جامعه‌قرار داشته باشند. در غیرآن، پژوهش‌ها ناقص میماند. زیرا فامیل را نمی‌توان ماسوای عوامل مؤثر اجتماعی (عوامل بیرونی) مطالعه کرد.

«بکاربرد شیوه تحقیق خردنگری» در مورد جوامع ابتدائی که هنوز دولت در آنها نقش تعیین‌کننده نداشت و خود خانواده در جامعه، فعال‌میشاء بود، می‌تواند نتایج بدست دهد. زیرا خانواده‌های بزرگ، ترکیب جامعه را تمثیل میکردند و نظم آن خانواده‌ها بر تمام جامعه مستولی بود. یعنی کدام تضاد میان خانواده و جامعه بروز نمی‌کرد.^۲ ولی پس از تأمین نظارت دولت بر خانواده و وابسته شدن فامیل از مارکیت، عوامل متنوع بیرونی بمیان آمدند که رشد و تکامل خانواده، جبراً در تحت شعاع آنها قرار گرفت.

باید یادآور شد که درین اثر از هر زبانی که نقل قول صورت میگیرد، اصطلاحات هم به همان زبان تحریر میشوند.

^b Makrosoziologie der Familie

^c Makrosoziologie der Familie

^d Mikro

اینکه خانواده چگونه رشد یافت تا در قالب فامیل‌های امروز ظاهر گردید؟ و یا اینکه ساختار فامیل‌های معاصر به کجا خواهد کشید؟ سوالاتی اند که توجه اندیشمندان عرصه جامعه‌شناسی را از زوایای مختلف بخود مبذول داشته است. از آن میان برخی از دانشمندان عالی مقام این عرصه، مدل‌ها و تیوری‌هایی را با در نظر داشت وضع کنونی فامیل، برای مستقبل ارائه داشته اند که بی‌جهت نخواهد بود تا قبل از پرداختن به انتخاب شیوه پژوهش درین مؤلفه، روی بارزترین آنها مکث گردد. بخاطر آشنایی بهتر با این مدل‌ها و تیوری‌ها باید روشن ساخت که:

اولاً- تحقیقات در مورد فامیل‌های غربی قدامت تاریخی نداشته و اکثراً طی سال‌های اخیر، شماری از آثار، آنهم بطور پراکنده پیرامون آن به نشر رسیده اند. در حالی که عوامل دگرگون کننده فامیل، قبل ازین، مخصوصاً طی سال‌های اول بعد از جنگ جهانی دوم متبازر بوده و بطور لاینقطع در حال افزایش قرار داشته است.

ثانیاً- بخش بزرگ این تحقیقات، شیوه‌های مشخص را تعقیب نموده، بیانگر طرز دید گروه‌های معین اجتماعی میباشد و یا مقاصد اختصاصی را دنبال مینماید.

ثالثاً- شماری از محققان، انحلال خانواده را امر اجتناب ناپذیر و حتی آنرا ناشی از پیشرفت جامعه دانسته و معتقد اند که با انحلال آن، انسان از آخرین وابستگی بازدارنده، آزاد می‌شود.

به هر حال باید اذعان نمود که جامعه‌شناسان غربی معمولاً هرکدام شان در پژوهش‌های خویش شیوه‌های تیوریک معین را بکار می‌برند. بالوسيله همین شیوه‌ها، آنها موفق به تحلیل بخشی از واقعیت‌ها و یا پیش بینی برخی از پدیده‌ها در زمینه فامیل شده اند. ولی در بسا موارد میان این تیوری‌ها و انطباق آن در عمل، فاصله‌های طی نشده به مشاهده میرسد.

چون در اثر حاضر ازین پژوهشگران نقل قول‌های به کثرت وجود دارد، بناءً لازم می‌افتد که هریک ازین طرز دیدهای متفاوت تیوریک، بصورت مختصر در ذیل معرفی شوند تا نزد خواننده عزیز جای ابهام باقی نماند.

مودل‌ها و تیوری‌ها:

۱- تیوری مدرنیزیشن^a: این تیوری بر پایه «گزینش روش‌های تازه» استوار بوده و هر آنچه که مدرن به نظر آید، مورد تأیید آن می‌باشد. بالوسیله این تیوری آموخته می‌شود که چگونه گزینش شیوه تازه (طرز جدید) در تولید، موجب تفاوت در درون خانواده شده و پروسه انشقاق^b را براه می‌اندازد. خلاصه اینکه «تجدد همیشه یک تفاوت را در مناسبات بوجود می‌آورد.»^c به عبارت دیگر، تجدد سبب به میان آمدن تفاوت در مناسبات انسان‌ها می‌شود. از همین جهت است که گزینش تیوری مدرنیشن (تیوری گزینش شیوه‌های تازه) و تیوری «فرد گرایی»^c در رابطه تنگاتنگ قرار دارند. مؤجز اینکه «توسعه فردگرایی شرطی است که بدون آن نمی‌توان در ساختار جامعه مدرن سهم گرفت»^d دانشمند آلمانی بنام دیتر هوف مایستر^d (۲۰۰۱) تأثیر مدرنیشن را بر خانواده‌های عنعنوی و ظهور تفکر فرد گرایی را در میان آنها، این طور خلاصه می‌سازد:

«نقل و انتقال در قرب مراکز صنعتی و شهرها بخاطر نزدیکی به محل کار، زندگی عنعنوی را [درخانه] برهم زد. همینطور پا به پای مدرنیزه شدن جامعه، تفکر انفرادی سازی بر شئون زندگی مسلط شد.»^e

اخیراً یک دانشمند امریکایی بنام تالکوت پیزون^e (۲۰۰۰) تأثیر عمده مدرنیزیشن را از طریق بمیان آمدن «فامیل‌های حجروی معاصر»^f نه تنها بر اقتصاد، بلکه بر تمام زندگی مدرن این طور در قالب تیوری می‌آورد: «والدین توانستند انرژی و توجه کافی به اطفال قصیرالعدد خود مبذول بدارند و این [فرصت] زمینه را برای آنها ممکن ساخت که جای خود را در جهان بیابند. در عین حال، تشکل‌های فامیلی از تحرک کافی برخوردار شدند، تا به سراغ بهترین محلات کار برآیند. ازین نقطه نظر، فامیل‌های کوچک حجروی بخاطر اجرای نقش و وظایف شان،

a - Modernisierungstheorie

b - Differenzierungsprozess

c - Individualism

d - Dieter Hoffmeister

e - Talcott Parsons

f - Moderne Kernfamilie

برای سیستم سرمایه‌داری مساعد بودند. [زیرا به سهولت وظایف را در هر کجا که به قوای کارشان، تقاضا میشد، به عهده گرفته می‌توانستند] در حالی که جوامع «عنعنوی» در وجود تعلقات قوی‌تر و بزرگ‌تر خانوادگی، خود بمثابه مانع بودند. در آنجا استقلالیت و فردیت جلوگیری میشد و پس اندازه‌ها بدون مؤثریت مصرف می‌شدند»^۶

۲- تیوری منفرد سازی^a:

این اصطلاح در لغت به معنی انفرادی ساختن و جداسازی افراد از مجموع (کل) بوده و از نقطه نظر تیوریک وابسته شدن تمام ابعاد زندگی را به مارکیت افاده مینماید. تیوری اندیویدوالیزم در محور جامعه‌شناسی قرار دارد. به کمک این تیوری، جامعه‌شناسان منشأ تعویض و تغییر را در فامیل بررسی می‌نمایند. طبعاً این تیوری به تغییر شرایط نیز بها داده و تغییراتی چون فاصله‌گیری از عنعنه و نقل و انتقال در جوار مراکز صنعتی و شهرها را به محاسبه می‌گیرد.^۷ تیوری انفرادی سازی در قرابت با تیوری انشقاق^b قرار دارد. به این معنی که به هر اندازه، انفرادی سازی در جامعه افزایش یابد، به همان درجه، تفاوت‌ها و مشتقات جدید بمیان می‌آید.

۳- تیوری سیستم^c:

تیوری سیستم میکوشد که فامیل را بمثابه واحدی مرکب از تفاوت‌ها و متفاوت از سایر واحد‌ها شناسایی نماید.^۸ این تیوری توضیح میدارد که چگونه «بوسیله ارتباط فی‌مابین عناصر و تأثیر متقابل آنها، چیزی جدیدی بمیان می‌آید که کاملاً مانند خاصیت عناصر متشکله آن نمی‌باشد»^۹ در تیوری سیستم، اجزای یک کل باهم مرتبط بوده و از همدیگر نه تنها وابسته می‌باشند، بلکه در همدیگر تداخل نیز دارند. از همین جهت در داخل یک سیستم عمل میکنند. عمل در داخل یک سیستم را میتوان از ابتداء پیدایش گروه‌های انسانی تا امروز مورد مطالعه قرار داد. هر تغییر در یک بخش سیستم، باعث واکنش بخش‌های دیگر در داخل سیستم میشود.

^a Individualisierungstheorie

^b Differenzial

^c Die Systemstheorie

«تیوری سیستم بر خلاف تیوری انفرادی سازی، قویاً با مفکوره‌های کلی نگرایی اجتماعی در رابطه به تحولات اجتماعی پابند می‌باشد».^{۱۰} این تیوری در آنطرف سرحدات تیوری‌های «انفرادی سازی» و «تیوری انشقاق» قرار دارد. حفظ این سرحد به معنی محافظت سیستم است.

۴ - تیوری آیدینتیتیت^a:

کلمه آیدینتیتیت یا هویت از نظر لغوی به معنی برابرسازی و همانندی بوده و از نظر تیوری، هویت گام به گام با تکامل تدریجی جامعه شناخته میشود.

توماس^b (۱۹۹۷) هویت فامیلی را بوسیله این سوال و جواب ساده تشریح مینماید: «هویت اجتماعی یک فامیل چیست؟ چیزی دیگری نیست غیر از اینکه هر عضو فامیل «ما» گفته بتواند»^{۱۱}

توماس اضافه میکند: «همین کلمه "ما" هویت جمعی است که از هویت مختص به فرد دزدی میشود. ازین جهت بعضی‌ها، تیوری هویت را مرادف تیوری انفرادی سازی دانسته اند.»^{۱۲}

در تعبیر ازین تیوری، روحیه اتکاء به خود افراد (خودگرایی) در برابر هویت جمعی قرار داده میشود. به این معنی که هویت جمعی فامیل و هویت عضو فامیل در یک رابطه منطقی دیده نشده، بلکه ناقض همدیگر معرفی میشوند.

شرایط زندگی و ارتباطات^c موجب تغییرات جدی در هویت فامیل و هویت اعضای آن میشود. از دیدگاه این تیوری، بسیار مشکل است که در تحت شرایط پیشرفته ای انفرادی سازی و جدا سازی، هویت بدست آمده حفظ و نگهداری شده بتواند.

۵ - تیوری ماتریالیستی انتقادی^d:

این تیوری پیوسته میکوشد تا یک رابطه دیالکتیکی را میان فامیل و جامعه به

^a Identitätstheorie

^b Thomas, K

^c Communication

^d Kritische -materialistische Theorie

اثبات برساند. بدین مفهوم که فامیل در عین زمان که متحول یا مفعول^a است، تابع یا مسندالیه^b نیز میباشد. وقتی که منحیث تغییر دهنده در برابر جامعه واقع میشود، حالت مسندالیه را دارد. بالخصوص زمانی که تأثیرات طرز زندگی از داخل فامیل به بیرون نشأت کند، حالت متغیر یا متحول را اختیار میکند که وظایف سپرده شده از جانب سیستم بورژوازی را به انجام برساند.

این تیوری توضیح مینماید که چگونه پایه مادی، زندگی مشترک، اصول سازمانی و داشته‌های فامیل را معین می‌سازد.

۶ - تیوری تاریخی اجتماعی^c:

عوامل مجبره اقتصادی و جریانات پایه‌یی اجتماعی، زندگی فامیل و اعضای آنرا شکل میدهد. درین شکل‌دهی، فامیل و اعضای آن نه تنها منحیث یک «سیستم مجرد»^d و یا افراد بی‌چاره منحصر به خودشان مطالعه میشوند، بلکه اجتماعی شدن فامیل و فامیلی شدن اجتماع نیز مطمح نظر می‌باشد. چنین چشم انداز، نمونه زندگی فامیلی را در هر «عصر» در زیر شعاع طرزتولید اجتماعی به بررسی می‌گیرد.

به این ترتیب همیشه نشان داده می‌شود که چگونه زیربنای مادی زندگی مشترک در هر عصر، اصول تشکیلاتی و موازین را در فامیل‌ها معین می‌سازد. به عبارت دیگر فامیل پیوسته خود را با شرایط تغییر یافته اجتماعی انطباق میدهد.^{۱۳}

این تیوری، جامعه را منحیث نتیجه و یا ماحصل تکامل تاریخی میداند و بدینوسیله آنرا بر طبق پرنسیپ‌های دیالکتیک بمثابة واحد تعامل دهنده زندگی یکجایی شناسایی می‌کند.^{۱۴}

۷ - تیوری تفاضلی یا انشقاق^e: این تیوری بر تفاوت‌ها تأکید ورزیده و مشتقات

^a Objekt

^b Subjekt

^c Sozialhistorische Theorie

^d Abstrakte Systeme

^e Differenzierungstheorie

را جدا از هم، تشخیص میدهد. یعنی تکامل از هم جدا (و یا مجزاء از هم) سوال برانگیز بوده و مورد توجه این تیوری نمی‌باشد.

تمام قضیه‌ها و تیوری‌های^a که تا اینجا معرفی شدند، بیش و کم از شرایط مندرج در تیوری انشقاق مشروط میباید. اما طوری که معلوم میشود خود تیوری انشقاق نیز به مثابه حرف کلیدی، در عرصه فامیل به پروبلم تبدیل شده است. امروز فامیل نه تنها از جانب مشتقات اجتماعی احاطه شده، بلکه خودش نیز این مشتقات را بوجود می‌آورد و به این ترتیب تیوری انشقاق در عین وقتی که تأثیر حل‌کننده پروبلم‌ها را دارد، پروبلم‌ها را نیز ایجاد میکند.^{۱۰}

۸ - تحلیل از ورای واقعیت‌ها^b:

این شیوه بخاطری «ایمپیریش»^c نامیده میشود که روی تجارب و آزمایش استوار است. ارقام و احصائیه‌ها را باهم مقایسه و تحلیل نموده، شاخص‌ها و میلان‌های پدیده‌ها و عوامل را بازگو مینماید. گرچه دسترسی به کشف و بررسی تمام عوامل آسان نیست، اما باز هم چنین طرز تحلیل، چون فاکت‌ها و ارقام را در جوامع مختلف و در ادوار مختلف به ارتباط فامیل به بررسی گرفته و مقایسه مینماید. لذا با واقعیت‌های اجتماعی نزدیکی دارد.

«اما در جامعه‌شناسی هم مانند هر علم دیگر، نمی‌توان بدون تیوری به شناخت عملی دست یافت. به این معنی که صرفاً یک عملیه موجودی پدیده‌ها فی‌الواقع بی‌معنی است. اگر آنها نظر به مفاهیم معین شان بالای هم قرار نگیرند.»^{۱۶} بناءً آشنایی با مفاهیم و تیوری‌ها، منحصراً مدخل به موضوع مورد نظر ضروری بود، تا در وقت مطالعه این اثر از مغالطه و سوءتفاهم جلوگیری بعمل آید. اما در مورد بکاربرد روش تیوریک این اثر باید روشن ساخت که مؤلف شیوه تحلیل تمام تیوری‌های فوق‌الذکر را عندالمناسبت و در موارد گوناگون انعکاس داده است، تا خواننده را به طرز دیدهای مختلف این تیوری‌ها آشنا سازد. ولی خودش کوشیده است که پیام این مؤلفه را بوسیله ارائه احصائیه و ارقام از منابع معتبر و آثار شناخته شده علمی،

^a Theoreme, Theorien

^b Empirische Betrachtungsweise

^c Empirisch

استدلال نماید. یعنی مؤلف پایه بررسی‌های خود را روی تجربه و آزمایش (ایمپیریش) استوار ساخته است. بخاطری که از نظر او چنین طرز تحلیل می‌تواند بیشتر به واقعیت نزدیک باشد.

رعایت میلان‌ها و پرنسیپ‌ها:

با در نظر داشت این واقعیت که کشورهای غربی از نقطه نظر سیستم اقتصادی، داشته‌های فرهنگی و مذهب باهم شبیه اند، ولی از رهگذر مقررات و قوانین نافذ در رابطه به فامیل و اعضای آن می‌تواند در دو بخش شناسایی شوند:

اول همان کشورهای که در قوانین شان روی «پرنسیپ اجتماعی» تأکید میشود. مانند جمهوری فدرالی آلمان که سیستم اقتصادی آن بر طبق قانون «اقتصاد بازار اجتماعی آزاد» اعلام شده است.

دسته دوم کشورهای اند که بعوض پرنسیپ اجتماعی به «لیبرالیزم» اهمیت بیشتر میدهند و آزادی فرد، جوهر قوانین شانرا می‌سازد. نمونه برجسته این قانونگذاری در ایالات متحده امریکا وجود دارد.

بخاطر که وضع فامیل در پرتو همین دو گرایش بازهم دقیق‌تر معرفی شده بتواند، نگارنده سعی میکند تا احصائیه‌ها و ارقام را، بیشتر از همین دو کشور نمونه یعنی آلمان و امریکا انتخاب کند. با انتخاب این شیوه، مؤلف آرزومند است که وضع واقعی فامیل در تمام جوامع غربی خوبتر بازتاب می‌یابد. زیرا سیستم‌های اقتصادی هردو کشور میلان‌های مسلط را در هردو قاره اروپا و امریکا تشکیل میدهد. همینطور بخاطر دریافت یک تصویر واقعینانه نسبت به آینده فامیل، ضرور است تا میلان‌های مؤثر در مسیر گذشته تاریخی خانواده، مختصراً مرور گردند. زیرا همین میلان‌ها باعث انکشاف فامیل به سطح امروزی شده و یکجا با عوامل مؤثر کنونی، تصویر آینده فامیل را در برابر ما ترسیم مینماید.

بناءً لازم می‌افتد تا قبل از همه، توجه خواننده عزیز به پیدایش خانواده فی‌المجموع و تکامل آن بطور اخص در اروپا جلب گردد. هدف ازین کلی‌نگری و کوچک‌نگری آنست تا عوامل تاریخی بی‌ی که در چگونگی تکامل تاریخی فامیل‌های اروپایی مؤثر بوده اند، از نظر دور نماند.

۲ - نظر اجمالی بر پیدایش خانواده:

تاریخ تمدن بشری به ما می‌آموزاند که اولین گام در جهت پیدایش و تکامل جامعه، میان آمدن مفهوم خانواده و تشکیل آن بود. از همین جهت، خانواده را میتوان بمتابه اولین تشکیل اجتماعی، پایه و تهاداب همه تمدن‌ها در طول تاریخ محسوب کرد. به عبارۀ دیگر «خانواده» یا به اصطلاح امروز «فامیل» حجرۀ اولین جامعه میباشد. برطبق کشفیات مری لیکی^a (۱۹۷۸) در عرصۀ انتروپولوژی، و قتیکه «مخلوقات شبیه انسان»^b سه و نیم میلیون سال قبل بر روی کره زمین گام نهاد، آنها در قالب فامیل‌های حجروی متشکل شده بودند.^{۱۷}

انسان‌های که تنها از طریق شکار و جمع‌آوری میوه جات زندگی می‌نمودند، غالباً در گروپ‌های ۲۰ تا ۴۰ نفری دور هم و قریب هم زندگی داشتند. در میان آنها کدام رابطه اقتصادی و سیاسی ایجاد نشده بود و یگانه ارتباط میان آنها همان پیوند خویشاوندی بود. فامیل‌های این دوره مشابه فامیل‌های عصر حاضر شکل حجروی را داشت.^{۱۸} یعنی فامیل درین وقت تنها مرکب از والدین و اطفال بود. گروه‌های انسانی عصر شکار و جمع‌آوری میوه جات، مطابق و بنابر بهبود و یا خرابی اوضاع جوی همیشه در حالت نقل مکان بودند. زیرا هنوز آنها به وسایل محافظوی بمقابل سرما و گرما دسترسی نداشتند. بخاطر وضع نامساعد اقلیمی، آمادگی جسمی زنان نیز در آوردن طفل خیلی کم بود. تا آنکه بهبود وضع جوی بالاخره به وضع یخبندان پایان داد و زمینۀ تکامل جامعه شکارچیان و جمع آورهای حیوانات به جامعه زراعتی فراهم گردید.^{۱۹}

پس از آنکه شکار حیوانات یگانه منبع زندگی برای انسان‌ها نبود و انسان توانست که متکی به زراعت نیز مایحتاج زندگی خود را آماده بسازد، به پیوند ازدواج بیشتر ضرورت احساس شد. درین عصر زن می توانست با مرد در زراعت همکاری کند و نیز اطفالی بزرگ کند که با هردوی شان دستیار باشند. طبعاً فرزندان ذکور توانایی کمک جسمی بیشتر در تولید زراعتی را داشتند و کثرت فرزندان ذکور مرادف بود با افزایش نیروی کار و قدرت دفاعی خانواده. بناء مردان ترجیح میدادند

^a Mary Leakey

^b Diminutive human - Like

که بیشتر ازدواج نمایند تا بالنتیجه اطفال زیادتز داشته باشند. همینکه اطفال توان کارکردن را پیدا می‌کردند، با والدین شان بر روی زمین و پسانتر در کارگاه‌های خانگی همکاری مینمودند.

در مرحله زراعتی، انسان‌ها خانه بدوشی را کنار گذاشته و در مناطق دلخواه خویش متوطن شدند که بالانتر آن سطح جمع‌آوری حاصلات بالا رفت. زیرا قوای کار بشری خوبتر و با نتیجه بهتر در جهت بهره‌گیری از نباتات بکار افتاد.

متوطن شدن انسان‌ها، بهبود حاصلات، خوب شدن امکان تغذی و اقلیمی، زمینه ازدیاد و تکثیر نسل را بمیان آورد. افزایش نفوس و ازدیاد مواد غذایی، زمینه‌های تقسیم کار و تبادل را ایجاد کرد که این زمینه، باعث پیدایش مالکیت شخصی گردید.

وجود ملکیت‌های شخصی موجب شد که به تنظیم قواعد میراث در جامعه زراعتی ضرورت احساس شده و تعلقات فامیلی در محراق مشخصات این قواعد قرار بگیرد.^{۲۰}

زندگی در چارچوب فامیل‌های حجروی، جای خود را به «سازمان خانه» داد. یعنی علاوه بر کسانی که با هم زندگی خویشاوندی داشتند، افراد دیگری نیز در نقش «مزدور» و یا «شاگرد» شامل ترکیب واحد اجتماعی و اقتصادی «خانه» شدند. نظر به همین ترکیب مختلط، «تشکیل اقتصادی خانه»^a از اصطلاح خانواده و یا فامیل متمایز می‌گردد.

«در جامعه زراعتی، ازدواج‌ها علاوه بر نقش بوجود آورنده قوای کار، عامل پرستیژ و قدرت نیز بود. ازدواج‌ها می‌توانستند، پایه و نهادی را برای اتحادهای سیاسی تشکیل دهند.^{۲۱} به این ترتیب اساس زندگی جمعی از طریق خانواده رشد کرد و این خانواده بود که اعضای آن بمقابل همدیگر احساس مسئولیت نموده و آهسته آهسته با تقبل وظایف شان در درون موسسه خانواده و بیرون از آن آشنا می‌شدند.

در «خانواده‌های گروهی» که هنوز روابط جنسی میان همخونی‌ها حدودی نداشت، پدر فرزند مشخص نمی‌شد. اما مادر، نظر به خصیصه بیالوژیک وی معلوم بود.

^a Household

لذا سلسله‌نسب تنها از طریق مادر قابل شناخت می‌گردید. هر قدر که گروه‌های بدوی انسان‌ها رشد و تکامل می‌کردند، بهمان اندازه حدود محارم نیز توسعه یافته و مشخص می‌شدند.

اینکه انسان‌های شامل «جمعیت‌های نخستین» یکی پی‌دیگری حدود محارم را توسعه میدادند، دال بر آنست که اگر چه از علم و تکنیک هنوز در آن وقت خبری نبود، ولی آنها نقایص مقاربت فی مابین محارم را در عمل درک می‌کردند. از همین نقطه نظر بود که آنها ازدواج را با افراد داخل «گروه باهم معاشرشان» مانع می‌شدند. یعنی حدود ازدواج در میان همخونی‌ها معین می‌گردید. پسانتر حلقه شامل این حدود به «ژنس»^a مسماء شدند. این قاعده باعث توسعه روابط با سایر «گروه‌ها» و پیدایش بنیاد نظم اجتماعی گردید. به افاده دیگر، «ژنس» اساس نظم اجتماعی کلیه ملل روی زمین را بوجود آورد و بر پایه آن، ملت‌ها راه‌شان را بسوی تمدن گشودند.

از مراحل ابتدائی رشد و تکامل جامعه، وظایف و نقش خانواده نیز پیوسته رو به فزونی می‌گرفت. تا آنکه خانواده نه تنها به یک سلول اقتصادی و تولیدی جامعه، بلکه به مرکز تربیت، تعلیم و کانون پرورش استعداد هنری فرزندان مبدل گردید. درین مرکز، اخلاق و کردار اطفال در تحت نظر رئیس خانواده (پدر) نضج و قوام می‌یافت. پسانها بخشی از وظایف خانواده، از آن منفصل و به دولت‌ها که جدیداً ظهور می‌کردند، مربوط شد.^b لذا بیجهت نخواهد بود، اگر ریشه‌ای پیدایش دولت در گذشته فامیل جستجو گردد.

«فامیل منحیث سیستم قدرت»^c، قدیمی تر از دولت بوده و فی الواقع حداقل یکصد هزار سال کهنه تر از آن است»^{۲۲}

^a Gens

^b وظایف منتقل شده به دولت‌ها، زیاد است ولی میتوان منحیث نمونه از. تدریس، که به مکاتب عمومی و مسلکی تعلق گرفت، مساعدت به معلولین و بزرگ سالان، تعقیب مجرمین و بالاخره انفاذ قوانین و نورم‌ها، نظارت بر تطبیق قانون و بازجویی متخلفین از قانون و بصورت کل تنظیم ترتیب حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نام برد.

^c Machtssystem

در مراحل ابتدائی تکامل جامعه، بنیاد خانواده، آنوقت استحکام یافت که تهداب آن بر پایه ازدواج استوار گردید. بالوسیلۀ ازدواج، توالد و تربیت اولادها نظم یافته و به تاسی از آن، زمینۀ تداوم جوامع بشری مهیا شد. ولادت در عین حال که یک واقعیت بیالوژیک است یک حادثۀ اجتماعی نیز میباشد. زیرا بالاترآن، روابط نوجوانب والدین و فرزندان، اقارب و خویشاوندان بوجود میآید.

جوامع بشری برای بقای خود، در هر کجایی که ظهور کردند، سلسله از عرفها، عنعنات، قواعد و قوانین را بمیان آوردند. تا به وسیله آن از ازدواج و طلاق مواظبت نموده، و همینطور به تولد و پرورش اطفال رسیدگی دائمی صورت گرفته بتواند.

همگام با توسعه جمعیت‌های انسانی، در روابط اقتصادی درون خانواده و موقعیت آن در جامعه نیز تحول رونما شده و شرایط ازدواج نه تنها مانند جامعه ابتدائی باقی نماند، بلکه مطابق تکامل تاریخی جامعه، جبراً انکشاف نیز کرد. «بالاثر جبر تاریخ، خانواده اشکال مختلف اجتماعی را بخود گرفت. این اشکال را نمی توان از شرایط انتروپولوژیک مشروط ساخت.»^{۲۳} و یا آنرا به کدام اجتماع معین مختص نمود. بلکه همین اشکال و یا اشکال مشابه آن در تمام اجتماعات بشری، بالاثر جبر تاریخ بوجود آمده اند که امروز آثار آنها از جانب محققان تشخیص و تثبیت میشوند.

در پرتو انکشاف جبری خانواده، ربودن و اسیر گرفتن دختران قبایل مجاور، در تحت شعاع رشد اخلاق و عادات، جای خود را به مقاوله گذاشت. بدین معنی که مرد می‌بانیست تحفه پی به شکل جنس برای پدر دختر میداد و یا برای او مدتی کار میکرد تا در عوض، دخترش را بغرض ازدواج بدست آورد. پسانها علاوه بر این قاعده، ازدواج از طریق خرید و فروش نیز معمول گردید. متاسفانه در طول تاریخ بشری هر سه شکل آن یعنی اسیر گرفتن، پیش کشیدن تحفه و خرید و فروش در میان جوامع رایج بوده و همین امروز هم در بسا از جوامع، شیوه خرید و فروش و اسیر گرفتن بخاطر تأهل اجباری بکار گرفته می‌شود. با آنکه قوانین نافذ درین جوامع، شرایط ازدواج را بر پایه «رضائیت دوطرف» تعریف میدارد.

یکهزار و هشتصد سال قبل از میلاد مسیح در اولین قانون ثبت شده جهان غربکه

به نام کود حمورابی^a شهرت دارد، زنان بحیث ملکیت مردان شناخته شده اند.^{۲۴}

پژوهش‌ها، نشان می‌دهد که متناسب با عقب ماندگی جوامع، ضدیت با زن و یا چشم پوشی از کرامت انسانی آن تقریباً در تمام جوامع بدوی وجود داشته است. «طبق قوانین مذهبی یهودیان، ملکیت متوفی کلاً در ید تصرف اولاد ذکور (پسر) قرار میگرفت و فرزندان اناث (دختران) حقی در اموال پدر متوفی نداشتند.»^{۲۵}

اعراب زمان جاهلیت، نوزاد دختر را زنده در گور میکردند. تا اینکه با ظهور اسلام به این وحشی‌گری پایان داده شد. اسلام ازدواج را بر پایه توافقات دو طرف استوار ساخت و خاتمه دادن به آن (طلاق) را گرچه در دست مرد قرارداد، ولی در حالاتی که اگر زن از شوهرش متضرر شود، پایان دادن به ازدواج از جانب زن نیز مطرح شده می‌تواند. درین حالت قاضی نظر به درخواست زن، ازدواج آنها را فسخ مینماید.^{۲۶}

هندوها به علامت وفاداری نسبت به شوهر، زن را با جسد شوهر مرده اش می‌سوختانند. به این عقیده که او از آتش دوزخ رها گشته و موجب ورودش به بهشت خواهد شد. این زن سوزی در فلسفه هندوئیسم بنام «ساتی»^b یعنی «زن باوفا» یاد میشود. رسم ساتی تا سال ۱۸۳۰ میلادی ادامه داشت تا آنکه درین سال ملغی گردید. ولی پس از الغای آن رسم ظالمانه، هنوز هم زنان بیوه، مختار نبودند که مجدداً ازدواج نمایند. تا بالاخره به سال ۱۸۷۰ زنان بیوه هندو به این حق طبیعی شان (ازدواج مجدد) نایل آمدند.^{۲۷}

تا وقتی که شمال امریکا مستعمره بود، قانونگذاران و دانشمندان علوم طبیعی بالاثراً ذهنیت حاکم همانوقت، زنان و مردان سیاهپوست را بمنابۀ ملکیتی در سطح پائین تر از انسان می‌شناختند.^{۲۸}

«در قرن ۱۹ زنان افریقا هنوز هم مانند بردگان و آلات کشاورزی، خرید و فروش می‌شدند. در تاهیتی و نیز بریتسن^c زنان مجبور بودند که خوک‌ها را از پستان

^a Code of Hammurabi

^b Sotee

^c Tahiti , Beratzen

خود شیر بدهند.»^{۲۹}

سر ویلهم بلک ستون^a (۱۷۶۹) که مرتب دایرةالمعارف انگلیس است، بر قوانین آنوقت کشور انگلیس اینطور تبصره مینماید: «شوهر و زن در «لسان قانون» افاده نقش بارون [خان] و مادون را داشت... اگر بارون مادون خود را می‌کشد، عمل او مرادف به کشتن یک فرد بیگانه بود. اما اگر مادون، بارون را می‌کشد، عمل مادون از نظر قانون منحصبت زشت‌ترین جنایت به حساب می‌آمد. زیرا نه تنها قانون را نقض میکرد، بلکه خود از مسئولیت بمقابل شوهر سرباز میزد. لذا قانون، جرم او را به مثابه خیانتی میدانست که گویا پادشاه را کشته باشد. بخاطر چنین خیانت، زن باید سوختانده میشد.»^{۳۰}

محاکمه معروف زنان ایالت ماساچوست امریکاب^b، واقعتی مضحک و دردناک زن ستیزی را در تاریخ آن کشور بازگو میکند. در سال ۱۶۹۲ قریب بیست زن در شهر سیلیم^c ایالت ماساچوست به جرم جادوگری محاکمه و با جزای مغروق شدن در آب، به زندگی آنها پایان داده شد. درین وقت مسیحیون ذکور را عقیده بر آن بود که اگر زن بی‌گفتی شوهر خود را میکند، فی‌الواقع عمل شیطانی را انجام میدهد. این مردان با عصبانیت می‌گفتند که چنین زنان اگر از شیطان بودن خود منفعل نشده و توبه نمی‌نمایند، باید به جزای مرگ محکوم شوند.

عقد زوجات متعدد و یا اکتفا به یک زوج، نظر به رسوم قبایل مختلف از قدیم‌الایام متفاوت بود. چنانچه در میان یهودیان، تعدد ازواج رواج داشت. اما مسیحیت نه تنها تعدد ازواج، بلکه طلاق را هم ممنوع میساخت. از نظر کلیسا، معتقدترین و مؤمن‌ترین افراد، کسانی اند که از دواج نکنند. زیرا حضرت مسیح، مجرد زیسته بود و کسی که پیرو صدیق او است، نباید به ازدواج تن در دهد. از همین جاست که «پدر روحانی» و «خواهران مقدس» مجرد زندگی می‌نمایند.

اما اسلام پیروان خود را با درنظر داشت غرایز جنسی میان زن و مرد، به «اتصال مشروع جنسی» که عبارت از ازدواج است، ترغیب نموده و می‌خواهد که انسان‌ها

^a Sir William black stone

^b Salem Witch Trials

^c Salem

را از فحشاء بر حذر دارد. قبل از ظهور اسلام، در پهلوی آنچه با نکاح مشروع امروزی مشابهت داشت، اشکال دیگر از دواج نیز بنا بر موازین قبیله‌ای آنوقت در جزیره‌العرب مرسوم بود. همینطور جماع گروهی با زن، فحشاء و همخوابه ساختن زنان شوهردار با پهلوانان جنگی بغرض حامله شدن و گرفتن نسل از آنها، اشکال مروج مقاربت‌های جنسی در زندگی قبیله‌ای زمان جاهلیت بودند.^{۳۱}

طی قرون وسطی در اروپا، زنان قانوناً بحیث مال شوهران شان محسوب می‌شدند. هر زن که در برابر هدایات شوهرش بی‌اعتنائی میکرد، در محضر عام جزاء میدید. مرد باید زن را نمی‌گشت و زخمی نمی‌کرد، اما این حق را داشت که در صورت تخلف، او را لت و کوب نماید.^{۳۲}

با رشد تمدن، تدریجاً مسئولیت و مکلفیت هریک از اعضای خانواده بمقابل همدیگر شان و نیز در برابر جامعه و دولت شناسائی شده، مفاهیم اصل خانواده، حقوق زن و شوهر، حقوق والدین و اطفال از جانب مذاهب، مفکران و قانونگذاران تشخیص و تسجیل قانونی یافت. طبعاً عنعنات هر جامعه در چگونگی شناخت مسئولیت‌ها و مکلفیت‌های اعضای خانواده تأثیر داشته و با جوامع دیگر در شکل نیز متفاوت بود. اما جوهر و اصول کلی مؤسسه خانواده، علی‌الرغم تفاوت‌های مکانی و زمانی هیچگاه باهم فرق نداشتند و قواعد از دواج از جمله کهن‌ترین و اولی‌ترین قواعدی بودند که بشر در مسیر تاریخ اجتماعی خویش آنرا بمیان آورده است.

هر قدر که اصول و قواعد زندگی در داخل خانواده و مناسبات فی مابین خانواده‌ها رشد و تکامل مینمود، به همان اندازه، خود جوامع نیز از درون استحکام بیشتند. میبافتند. همینطور متناسب با انسجام بهتر خانواده، ارزش‌های فرهنگی زیادی در ادوار مختلف تاریخ بشری از درون خانواده به سراسر جامعه پخش و ترویج یافته است.

تا وقتی که انقلاب صنعتی در جامعه اثر نگذاشته بود، از دواج در تحت شعاع تولید خانگی قرار داشت و خانواده‌ها مسئول هر سه عرصه تولید، توزیع و استهلاك اموال بودند. بعد از آن، عرصه وظیفوی فامیل طبق تعریف تورنتون (۱۹۸۹) در بخش تنها استهلاكی و «تداوم نسل، همچنان اجتماعی ساختن بعدی و اسکان آن در داخل فامیل و گذاشتن میراث به آنها محدود باقی ماند.»^{۳۳}

همان طوری که خانواده در با ثبات شدن جامعه و پیدایش تمدن‌ها تأثیر داشت، بهمان اندازه نظم اجتماعی نیز بر سرنوشت خانواده‌ها و سطح تمدن‌ها اثر می‌گذارد. خلاصه اینکه «از یکطرف ساختارهای فامیلی در قبایل ساختارهای اجتماعی تغییر یافته، تغییر میکند، زیرا زنان و مردان خود را به ساختارهای تغییر یافته اجتماعی انطباق می‌دهند. از جانب دیگر هر تغییر در رفتار و روش فامیل قسماً نتایجی را بر ساختار اجتماعی از خود بجا می‌گذارد.»^{۳۴}

این اثر گذاری متقابل را، همچنانی که "تیوری سیستم" ادعا میکند، می توان در تمام جوامع، بررسی و تحلیل کرد. ولی چون درین مؤلفه، موضوع بحث ما سرنوشت خانواده در جوامع غربی است، لذا ناگزیراً بررسی خود را پیرامون انکشاف خانواده از منابع ظهور تمدن اروپا در آتن و روم آغاز مینمایم.

۳ - ساختار خانواده‌ها در آتن، روم و قبایل جرمن:

اصطلاح فامیل برای بار اول در روم بکار گرفته شده است. نام فامیلیا از کلمه فامیلوس^a که معنی نوکر را میدهد، اشتقاق گردیده و در ابتداء به «مجموعه غلامان خانگی» اتلاق میشود. سپس این اصطلاح برای افاده فامیل نیز بکار گرفته شد. زیرا فامیل‌های رومی یک «مجتمعی» بودند، که ترکیب آن، خانم، اطفال، نوکران و بردگان متعلق به یک مرد را احتوا میکرد. آنها مادون مرد محسوب شده و در حیطه اختیارات «پدرانه» او قرار داشتند.

یونانی‌ها برای فامیل، اصطلاح «اویکوس»^b را استعمال میکردند. محتوی آن با فامیلیای رومی مطابقت داشت و در حقیقت زندگی باهمی «مجتمع» انسان‌ها را افاده میکرد. اما تفاوتی اندکی در استقامتیابی و وظایف آنها احساس میشود. به این معنی که «اویکوس» بیشتر مبین عرصه اقتصادی بود. در حالیکه «فامیلیا» زیادتر به ساختار حاکمیت در داخل «مجتمع مشترک» توجه میکرد.^{۳۵}

ساختار خانواده در یونان:

اویکوس‌های یونانی مرکب از سه رکن و یا سه نوع ارتباط بودند:

۱ - ارتباط میان زن و مرد

۲ - رابطه میان پدر و اولاد

۳ - رابطه میان آقای خانه و برده‌ها

همین تشکل مغلق فی‌الواقع کوچکترین واحد تشکیلاتی دولت و پایه استوار «دولت‌های شهری یونان»^c محسوب میگردد.^{۳۶}

دولت‌های شهری متکی بر هریک از اهالی (افراد) ساکن در قلمرو دولت بناء نیافته بود، بلکه عبارت بودند از مجتمع خانواده‌ها، به این مفهوم که هر خانواده،

^a Famillia, Famulus

^b Oikos

^c Polis

نقش یک مالیکول را در مجموع ناحیه ای محل زیست (شهر) خود داشت.^{۳۷} اگر والدین طفل، هر دوی شان تبعه ای آتن می بودند، خود طفل نیز تبعه ای آتن محسوب میشد. در غیر چنین حالت، منسوب بودن یکی از آنها به تابعیت آتن، کافی نبود تا طفل شان حقوق همشهری را بدست می آورد.^{۳۸} همینطور ازدواج هم صرفاً در میان شهروندان (اتباع) از اعتبار قانونی برخوردار بود. ولی ازدواج با برده مجاز شمرده نمی شد. یعنی حدود طبقاتی، سرحد ازدواج انسانها را با همدیگر شان معین میساخت.

به عبارۀ دیگر یک نظم اندوگامی^a (طرفین ازدواج می بانیست از داخل گروه اجتماعی که خود شان به آن منسوب بودند، انتخاب می شدند) برقرار بود. هر نوع ازدواج با یک غیرشهروند و یا آوردن طفل از وی، موجب قطع روابط خانوادگی و اخراج شهروند از تابعیت آتن میگردید. به این ترتیب تنها اتباع میتوانستند از حق ازدواج برخوردار باشند.

زنان هم صلاحیت تصمیم گیری در مورد ازدواج و انتخاب همسر آینده شانرا نداشتند. بلکه از نظر حقوقی، صلاحیت ازدواج نمودن آنها، به مالک الرقاب شان که بنام «کیروس»^b (پدر خانه) یاد میشد، تعلق داشت. او بود که ازدواج زن را با شوهر آینده اش عقد میکرد و درین تعامل زن فی الواقع تنها یک موضوع طرف مقاولۀ دو طرف بود.^{۳۹}

در یونان قدیم اگر یک همسر میخواست از زن اش جدا شود، فقط کافی بود که او را از منزل بیرون میکرد. زن نه تنها حق اقامت در منزل را از دست میداد، بلکه از نزدیک شدن با اولادهایش نیز محروم میشد. زیرا اطفال زیر نظر پدر شان در خانه می ماندند. چون در حالت طلاق، زنان محل اقامت خود را در کنار اولادهای شان از دست میدادند، لذا ندرتاً متقاضی طلاق می شدند. در صورت وقوع طلاق، مرد مکلف بود که جهیزیه با خود آوردگی زن را به «پدر خانه» او که تمام اختیارات زن در دستش متمرکز بود، مسترد کند. بالعموم این جهیزیه آنقدر گران

^a Endogamie

^b Kyrios

قیمت می بود که شوهر، قادر به پرداخت آن نمی شد. بناءً طلاق هم در آن حالت اجباراً صورت نمی گرفت.

طوری که بدو در مورد ساختار خانواده‌های یونانی اشاره شد، این خانواده‌ها در زیر یک نظم پدرسالاری قرار داشتند. زن در زمان قبل از ازدواج تنها در تحت قدرت پدر خانواده و بعد از آن در زیر سلطه شوهرش قرار داشت. «پدر خانه» نه تنها صلاحیت دار عقد کردن ازدواج او بود، بلکه طلاق وی نیز از جانب «پدر خانه» اعلان میشد. به عبارت دیگر، فقط «کیروس» میتوانست که ازدواج دخترش را منحل اعلان کند.

کیربوس علاوه بر زن و فرزندانش، بر نوکران داخل «اویکوس» تسلط عام و تام داشت. آنها مانند برده در زیر سلطه او قرار داشتند. نوکران هیچگاه حق نداشتند که اویکوس را ترک بگویند، مگر آنکه آزاد ساخته می شدند.^{۴۰}

ساختار فامیل در روم:

فامیل‌های رومی، در یک نقش اثر گذار بمقابل دولت قرار داشتند. به این معنی که ساختار فامیل و مراسم ازدواج می بانیست ممد رفاه دولت می بود. در روم قدیم نیز مانند آن، ساختار فامیل دستخوش پدرسالاری بود. قدرت مطلق در دست «پاتر فامیلیا»^a قرار داشت. کلمه پاتر (پدر) در گام نخست رابطه حاکمانه مرد را افاده کرده و در گام بعدی یک مناسبات فامیلی را بازگو می نمود.^{۴۱}

مقام «پاتر» برجستگی خاص داشت و از افاده‌ها و القاب که در علوی مقام او بکار گرفته میشد، چنین بر می آید که او عالیترین تمام بهترین‌ها بود. یعنی شخص «پاتر» بالاتر از قانون و سنگپایه ایدولوژیک روم محسوب می شد.^{۴۲}

در روم نیز مانند فامیل‌های یونانی، زن - اطفال - برده‌ها و سایر متعلقین گوش به فرمان، در یک موقف حقوقی وابسته از پدر فامیل قرار داشتند. صلاحیت‌های پدر خانه بالاثر مرضی و یا کبر سن، پایان نیافته و تا اخیر عمر، همه آنها را در اختیار داشت. پس از مرگ او، اولاد ذکورش، پدر فامیل خود شده و تمام اختیارات یک «پاتر» را بدست می آورد. مانند یونان، درینجا نیز زن در جریان مراسم عقد

^a Pater Familias

ازدواج، یک موجود فاقد اختیار و بدون شخصیت حقوقی بود. پیوند ازدواج او از جانب «پاتر» با شوهر آینده اش برقرار میشد. همینطور طلاق هم در ید قدرت «پاتر» بود.

یک نظر مقایسوی بر شرایط زندگی برده‌ها در یونان و روم، این نتیجه را بدست میدهد که در روم، برده به وجه شدیدتر از یونان در زیر سلطه مالک خود قرار داشت. به این معنی که در یونان، برده‌ها پس از آنکه آزاد می‌شدند، دیگر کدام وابستگی از «کیروس» نداشتند. اما در روم پس از آزادی نیز در یک مناسبات و وابستگی از «پاتر» باقی میماندند.^{۴۳}

تفاوت فرهنگ‌های شهری آتن و روم با فرهنگ قبیلوی شرق درین نهفته است که درین شهرک‌ها اولاً مونوگامی (تک همسری) رایج بود و ثانیاً به خویشاوندی از طریق خون کمتر بها داده میشد. در حالی که تعدد ازدواج در قبایل شرقی مرسوم بوده و ارتباطات داخل قبیله، بوسیله پیوند خونی معین میشد.^{۴۴}

ساختار خانواده در قبایل جرمن:

ساختار فامیل در قبایل جرمن مانند فامیل‌های یونانی و رومی به شکل پدر سالاری بناء یافته بود. تمام دارایی خانه و افراد متعلق به خانه در تحت قدرت پدر خانه قرار داشتند. یعنی علاوه بر زن و اطفال، مزدوران و شاگردان نیز در زیر رایت او زندگی میکردند. درین قبایل نیز تک همسری رایج بوده و ازدواج برای همیشه و بخاطر سعادت مرد عقد میشد. زن در عقد ازدواج، اراده و نقشی نداشت و سرنوشت وی تنها بوسیله «زپیه»^a یعنی گروهی از خویشاوندان همخون، معین میشد. به عبارت دیگر، ازدواج بر بنیاد حقوق «زپیه» صورت میگرفت.

طوری که قبلاً تذکر رفت، «زپیه» به وسیله احساس تعلق باهمی و مشترک‌گرایی، از خویشاوندان همخون بمیان آمده و انسان‌های شامل «زپیه» مکلف به پیروی از رسم و رواج‌ها و نصب‌العین‌های معین بودند. پژوهش‌ها نشان میدهد که مقارن سده هشتم عیسوی در وسط و غرب اروپا از نقطه نظر اجتماعی، صنف بندی‌های بالایی و یائینی قابل تشخیص، ظهور کردند. درین مناطق، جامعه به سه صنف

^a - Sippe

تقسیم میشد که مرکب از اشراف، انسان‌های آزاد و انسان‌های غیر آزاد بود. شاملین صنف اشراف به تعلقات خونی بیشتر از دیگران علاقه می‌گرفتند. احساس پیوند مشترک و مکلف بودن به پیروی از رسم و رواج‌ها و نصب‌العین‌ها در آنها قوی بوده و ایشان را به شکل «زبیه» درآورده بود.

گروه اشراف، مقیاس‌ها و نورم‌های مورد پسند خود را بر جامعه تحمیل میکرد. «داخل شدن در زبیه‌ها، برای بیرونی‌ها بمثابة تخته خیزی بود جهت رسیدن به سطوح بالای جامعه.»^{۴۵}

شمولیت در «زبیه» موضوع سهل‌الورود نبود و بوسیله از دواج هم امکان دست‌یابی به آن میسر نمی‌شد. زیرا در داخل «زبیه» مقررات اندوگامی حکمفرما بود و از دواج را با بیرونی‌ها اجازه نمی‌داد. از دواج هر لحظه میتوانست از طریق «پدر وکیل» های خودمختار در داخل «زبیه» ها، پایان یابد. مرد نسبت به زن، حقوق زیادی داشت حتی در حالات خاص که مقررات اجازه میداد، مرد میتوانست که زن خود را بکشد.

در میان قبایل جرمن هنوز هم حقوق فرد مطرح نبود، بلکه تعلق او به یک گروه اجتماعی، موقعیت حقوقی وی را در جامعه بیان میکرد. به استثنای اشراف، سایر مردم زندگی دهقانی داشتند و در مناطق مسکونی خودشان کشت و زراعت مینمودند. ولی جنگ‌ها بر ساحه اراضی تحت تسلط آنها اثر میگذاشت و موجب تغییرات ساحوی بر استفاده از زمین میشد. چون این مناطق را نمی‌شد که در وجود تعلقات خونی (مانند زبیه) بمقابل دشمنی که قصد تصاحب اراضی و مزارع شان را داشت، مدافعه کرد، لذا دهقانان مجبور بودند تا تشکیلات وسیع‌تر را بوجود آورند. بناءً یک تعداد افراد می‌بایست صرفاً به جنگ سوق می‌شدند تا سائرین بتوانند مصروف زراعت شوند. در حالیکه قبل برین، دهقانان همه کاره بودند. یعنی هم جنگ میکردند و هم زراعت را پیش میبردند.^{۴۶} همینطور آهسته آهسته در پهلوی اساسات زبیه، مقررات یک «خانه مشترک» نیز ظهور کرد. «خانه» باز هم در زیر رایت مرد (پدر خانه) قرار داشت. او در محور قدرت بود و تمام حقوق فامیل در تحت نظر وی معین میشد.^{۴۷}

پسانها علاوه بر وظایف جنگی، سایر حرفه‌ها نیز رونما شدند. این حرفه‌ها، شغل و وظیفه افراد را مشخص می‌ساخت. تفکیک مشاغل، مرادف با تقسیم بیشتر کارهای قابل انجام در اجتماع بود. همین جامعیتی که به حرفه‌ها منقسم می‌گردید، از نظر تاریخی در اروپای وسطی و غربی، شکل فیودالی را بخود گرفت.^{۴۸}

۴ - خانواده‌های اروپایی در تحت شرایط فیودالی و تسلط کلیسا:

سیستم فیودالی قرون وسطی بر پیوندهای قبیله‌ای منحصیث یک تعاون تولیدی تأکید نکرده و در عوض بر پایه «خانه»^a استوار بود. «خانه» نه تنها بحیث کوچکترین واحد زندگی مشترک، بلکه در نقش یک محل تولیدی و استهلاکی عرض وجود مینمود. به عبارت دیگر «خانه» و یا به اصطلاح مرسوم در مناطق هسپانوی زبان، «تمام خانه»^b تا قرن ۱۸ تهداب اقتصاد جامعه اروپا را میساخت.

آنطوری که در میان اشراف رابطه خونی مهم پنداشته میشد، در درون «خانه»، این رابطه آنچنان با اهمیت نبود. زیرا خانه به قوای کار ضرورت داشت و این ضرورت از حدود پیوندهای خونی فراتر میرفت.

با تسلط فیودالیزم، طرز تولید در زراعت به مقایسه گذشته انکشاف یافت و بکار گرفتن قلبه و ترویج استفاده از قوه اسپ، سطح حاصل دهی زمین‌ها را بالا برد. مالکین، بیشر از مایحتاج بخور و نمیر شان، محصول بدست می‌آوردند. تولید اضافی می‌بایست برای فروش در یک محل مناسب عرضه میشد. عرضه و تقاضای محصولات در یک محل باعث پیدایش «بازار» شد. اما هنوز هم قشر شهری، تبارز مستقلانه نداشت و در جامعه فیودالی سه طبقه اشراف، روحانیون و دهاقین از هم متمایز می‌شدند.

ترویج مسیحیت در وسط و غرب اروپا، ذهنیت‌ها را نسبت به ازدواج تغییر داد. تا آنوقت «به نظر قبایل جرمن، زناشویی کدام «نهاد حقوقی» مستقل نبود. بلکه یک پیوند زندگی بود که بوسیله اصول اخلاقی و رسوم مروج تعین میشد. این ذهنیت با اشاعه مذهب مسیحی پس از قرن دهم کاملاً تغییر کرد.»^{۴۹} آنها سیستم حقوقی رومی‌ها را به میراث گرفته و یکجا با افکار مسیحیت و سلطه کلیسا در شرایطی که فیودالیزم عروج کرده بود، بر خود تطبیق میکردند.

^a Hause

^b Ganses Haus

در خانواده‌های این قبایل، امتزاجی از طرز زندگی قرون وسطی و ماقبل آن وجود داشت. همچنان بخاطری که این قبایل در تحت تأثیر مسیحیت قرار گرفتند، در میان آنها مونوگامی^a (تک همسری) رایج بود. ولی داشتن کنیز^b نیز مجاز شناخته میشد. حتی ملاحی کلیسا کنیز داشتند.^{۵۰} کنیزان جسماً و روحاً به مرد تعلق داشتند و مرد میتوانست هریک از آنها را به همخوابی خود انتخاب کند. با موجودیت چنین قاعده، واضح است که این خانواده‌ها، فی‌الواقع مونوگامیک نبودند. مگر ظاهراً مکلف به رعایت اصول یک همسری می‌شدند. مرگ و میر اطفال زیاد بود و «تا حوالی پایان قرن هجدهم یک ربع اطفال قبل از تکمیل سن یک سالگی و ربع دیگر آن زودتر از رسیدن به سن بیست، می‌مردند.»^{۵۱}

در حوالی قرن سیزدهم افکار کلیسا پیرامون ازدواج در جامعه رسوخ یافت. ازدواج در میان مسیحیون جزء از نظم ازلی و یک نهاد مذهبی در زندگی بود. در پرتو این ذهنیت، کلیسا صلاحیت بستن نکاح را به خود اختصاص میداد. به این ترتیب در سراسر قرون وسطی، طرز دید حقوقی کلیسا وسیعاً در جامعه مسلط گردید. ازدواج از دیدگاه پرنسپ‌های حقوقی کلیسا غیر قابل انحلال پنداشته میشد. چنین درک حقوقی از ازدواج تا دیر زمان‌ها در اروپا پا برجا ماند.^{۵۲} «تنها بیوه‌ها می‌توانستند بار دیگر ازدواج کنند و شمار آنها بالاثر سطح بلند و فیات کم نبود.»^{۵۳}

همان‌طوری که قبلاً گفته شد، در جامعه فیودالی، حرفه‌ها بیشتر از هم متمایز شده و نیز شغل‌ها و حرفه‌های جدید بوجود آمدند که در بخشی از آنها تشکیلات و طرز جدید تولیدی از طریق کارگاه‌های صنعتی (مونوفکچر)^c بکار گرفته شد. ظهور مشاغل مختلف، کارها را تقسیم کرد و تقسیم کار میان شاخه‌های مختلف صنعت، به میان آمد. گرچه مونوفکچر بیشتر به دست و کمتر به وسیله تخنیک تولید می‌کرد، ولی با آن هم بالوسيله آن، تولید کتلوی بوجود آمد. تا آنکه انقلاب صنعتی در جامعه رونما شد و حجم تولید کتلوی افزایش بی سابقه یافت.

بالاثر انقلاب صنعتی، میان بازماندگان سیستم قبلی و طبقه نوظهور متوسط، تشنج‌های دامنه داری پدیدار شد. همین‌طور میان این طبقه و طبقه کارگران مزدبگیر

^a Monogamie

^b Konkubinen

^c Manufactory

که تازه در پرتو انقلاب صنعتی پا به عرصه وجود گذاشته بودند، خواسته‌های متضاد بروز کرد. پاسخ به مطالبات جدید، ایجاب مینمود که بخاطر ختم ناآرامی‌ها و انسجام جامعه برپایه یک نظم نوین، قوانین و مقررات نو به میان آمده و نافذ کردند.

در شروع قرن ۱۹ آزادی شغل و پیشه، یکی از مباحثات داغ در اروپا بود تا آنکه پس از تحولات انقلابی سال ۱۸۴۸^۴ آزادی در اختیار نمودن شغل و پیشه، واجب‌القبول شمرده شد و برخی از مشاغل و پیشه‌های جدید عمومیت یافتند.

توسعه تقسیم کار باعث افزایش مولدیت کار شد و گسترش مونوفکچر و بهبود شرایط و کیفیت کار، زمینه تراکم سرمایه را مهیا ساخت. تراکم سرمایه موجب پیدایش نظام جدید (سرمایداری) گردید. همگام با پیدایش و گسترش نظام جدید، بکاربرد طرز تولید صنعتی توسعه یافت و گسترش صنعت، جامعه را مرحله به مرحله مدرنیزه ساخت.^۵

همگام با این مراحل، خانواده نیز از نظر ساختار و نقش آن در تولید و جامعه، باز هم دستخوش تغییرات شد. مشابه تغییراتی که پیش ازین در مراحل قبلی تکامل اجتماعی در رابطه به خانواده به میان آمده بود، این بار نیز بوقوع پیوست. به همین ملحوظ، شماری زیادی از دانشمندان، خانواده را در مرحله گذار تعریف می‌نمایند. گذاری که بالاتر تکامل اجتماعی، تغییراتی را در ترکیب و وظایف آن باخود همراه دارد.

در جریان قرون وسطی نورم‌های عیسویت در تعیین مناسبات درون خانواده، کماکان پابرجا مانده بود. تا آنکه پیرامون آن مباحثاتی در کلیسا آغاز شد. ولی هنوز هم دختر در زیر سلطه پدر قرار داشت و ازدواج‌ها غیر قابل برگشت و انحلال ناپذیر شناخته میشد. مردان مکلف به تک همسری بودند. اما «مناسبات نامشروع» آنها از جانب کلیسا مورد مواخذه قرار نمیگرفت. فحشاء در خور دترین شهرها وجود داشت

تحول مذکور بوسیله جنبش‌های سه گروه اجتماعی که عبارت از دهقانان بی زمین، پرولتر^a های استثمار شده شهری و طبقه متوسط که در حال عروج بود، به پیش رانده میشد. آنها خواستار دیموکراسی در آلمان بودند. این تحولات فی‌الواقع سرآغازی بود، برای تحولات بعدی در اروپا و سپس در سایر نقاط جهان.

و کلیسا از آن مسبوق بود. همچنان موجودیت اطفالی که از والدین غیر منکوح و بدون تطبیق مقررات نکاح تولد می‌شدند، باعث قهر و خشم ملاهای کلیسا نمی‌گردید.

رفتار کلیسا نسبت به زنان، دوستانه نبود و تساوی هردو جنس زن و مرد از جانب ملاهای مسیحی مورد بحث و دقت قرار نمی‌گرفت.

در جریان قرون وسطی، شکل حقوقی عقد نکاح آهسته آهسته تغییر کرد. بدین معنی که کلیسا کوشید، بیشتر از رنگ و رخ دنیوی نکاح، به جهات معنوی آن ارزش بدهد. تا اینکه در قرن ۱۶ تمام فورمولیتی عقد نکاح به کلیسا مربوط شد.

چون کلیسا به مهریه و سایر مراسم عقد توجه ای کمتر مینمود لذا بالآخر همین کم توجهی جهات دنیوی عقد در حاشیه قرار می‌گرفت.^{۵۵}

رعایت اندوگامی در میان اشراف، سبب میشد که اعضای مربوط به فامیل‌های این طبقه میان همدیگر شان و بدون شرکت کلیسا، ازدواج کنند. آنها عمداً کلیسا را نیدخل نساخته و حق الزحمه ملا و محصول کلیسا را صرفه جویی می‌نمودند. همین انگیزه مادی، سبب شد که کلیسا چنین ازدواج‌ها را باطل دانسته و در مخالفت با طبقه اشراف قرار بگیرد.

کشمکش کلیسا با طبقه اشراف در رابطه به انحصار صلاحیت نکاحنامه، سالیانی زیادی در اروپا ادامه داشت. تا آنکه هانری هشتم^a شاه انگلستان، کلیسای تحت قیمومیت خود را بنا نهاد و از آن پس شاهان انگلیس، پیشوای کلیسای کاتولیک نیز محسوب میشوند. در مورد از دست رفتن قدرت کلیسا بر حقوق فامیل و قواعد ازدواج، باز هم در فصل پنجم وسیع تر صحبت شده و درینجا به همین تذکر اکتفاء میشود.

^a هانری هشتم (۱۴۹۱) برای مدت ۳۸ سال (۱۵۰۹-۱۵۴۷) حکومت را در دست داشت.

۵ - گذار از «خانه» به «فامیل» و عوامل مؤثر بر قواعد ازدواج:

طوری که در آغاز فصل سوم تذکار یافت، اصطلاح «فامیل» از کلمه لاتینی «فامیلیا» گرفته شده و بار اول در روم استعمال گردید. ولی بکاربرد آن از نظر مفهوم در قرون جدید، نسبت به گذشته مدنیت غرب در روم قدیم و یونان خیلی زیاد متفاوت است. زیرا افاده جدید فامیل، صرفاً به والدین و فرزندان آنها اتلاق میشود.

در قرون جدید، این افاده برای بار اول در لسان فرانسوی بکار گرفته شد و بعداً در السنه دیگر مورد استعمال یافت. شماری از دانشمندان تأکید میورزند که «برای فامیل نمی توان تعریف واحدی را ارائه کرد. تعاریف گونه گونه وجود دارند که هر کدام آن ناشی از تشخیص موقعیت فامیل در مراحل مختلف تکامل تدریجی جوامع میباشد.»^۶

بررسی های جامعه شناسی از فرهنگ های مختلف و اعصار مختلف تاریخی، پیوسته این نظر را بازگو میکند که «فامیل حجری»، نخستین شکل فامیل بوده و در همه جهان عمومیت داشته است. همچنان فامیل، اولین مؤسسه میباشد که بشر آنرا بوجود آورد.^۷ اصطلاح جدید فامیل چون تنها والدین و اطفال را احتوا میکند، لذا با کلمه «خانه» یا «حویلی» از هر جهت قابل تمیز بود. در «خانه» علاوه بر خویشاوندان هم خون، خدمتگاران و شاگردان نیز زندگی داشتند. آنها در تحت رایت پدرخانه باهم یکجا زندگی میکردند، کار میکردند و غذا میخوردند. به این ترتیب «خانه» یک واحد کاری، حقوقی، استهلاکی و اقتصادی بود که نه تنها فامیل به مفهوم معاصرش را در بر میگرفت [فامیل جزء آن بود]، بلکه خدمتگاران و ملکیت نیز به آن تعلق داشت.^۸

در «خانه» چند نسل هم خون در زیر یک سقف زندگی میکردند که در جامعه شناسی اکثراً از آنها به نام «فامیل های بزرگ» یاد می شود. «خانه» فی الواقع مرکب از چندین فامیل بود که امور اقتصاد، تعلیم و تربیه و سایر عرصه های فرهنگی آنها در زیر نظر رئیس «خانه» انسجام می یافت. فامیل های شامل «خانه» املاک و دارائی مشترک را در اختیار داشته و از نظر اقتصادی آنها را اداره میکردند. این ساختار متعلق به کدام نژاد و یا مردمان دارای مذهب مشخص نبود. بلکه تحقیقات جامعه شناسان مبین آنست که چنین ساختار در همه جا و همیشه

عمومیت داشته است.

اما پژوهش‌ها نشان می‌دهد که ساحة ملکیت خانواده بر اراضی وسیع (ملکیت فیودالی) و یا ملکیت‌های کوچک، مستقیماً بر چگونگی نقش مرد و مقام زن در درون خانواده، اثر می‌گذاشت. آقاییون دیوید جانت و لوئیس نسترون^{۵۹} با بررسی خانواده‌ها در ممالک اسکندی ناوی به این تحلیل دست یافتند که «دهقان‌خانه‌ها در گذشته، ساختار اصلی را در زندگی فامیل‌های اسکندی ناوی می‌ساختند. هر قدر که انسان بطرف جنوب می‌آمد، به شکل ملکیت فیودالی بر زمین بر می‌خورد. درحالی‌که ساحات وسیع در شمال به شکل «خانه‌های کوچک در ملکیت دهاقین بود... ترکیب داخل خانه‌های دهقانی معمولاً محدود بودند.

در ترکیب آنها عمدتاً شش تا دوازده نفر وجود داشت که از آن میان دو تا سه نفر آن مزدوران خانه بودند... چون ترکیب خانه‌ها بزرگ نبود، لذا خلای قدرت در جامعه [می بانیست] به وسیله دولت پر میشد. حتی امروز دیده میشود که در مقایسه با جنوب اروپا، دولت‌ها در کشورهای سکندی ناوی قدرت زیادتر داشته و بیشتر زندگی شخصی را تنظیم می‌نمایند... کلیدی را که زنان سکندی ناوی در کمر خود می‌آویختند، ممثل قدرت آنها بود. با این سمبول چنین ارائه میشد که آنها کلید مردهای شانرا در اختیار داشته و هیچکس به غیر از پادشاه نمی‌توانست ایشان را مجبور کند که کلید را از دست بدهند و یا دروازه گدام ذخیره را باز کنند.»^{۶۰}

در خانواده‌های دهقانی آن زمان تمام کارهای قابل انجام و همینطور عواید، به مجموع خانواده متعلق بود. لذا برای کارهای انجام یافته اعضای خانواده، مزد تادیه نمی‌شد.^{۶۰}

اطفال در اقتصاد خانواده، نقش می‌گرفتند و به این ترتیب مساعدت اولاد به والدین در دوران طفولیت آغاز میشد کار اطفال در جامعه غیرقابل اعتراض و متمم کار کلان سالان محسوب می‌گردید. در آن وقت هنوز کسی به فکر الغای کار اطفال نبود. همچنان تعلیم و تربیه اطفال و آماده شدن آنها برای کارهای بیرون از اقتصاد خانگی و بیرون از ضروریات فامیل نه تنها احساس نمی‌شد، بلکه امکانات آن نیز

^a David Gaunt, und Louise Nzstrom

محدود بود. به عبارۀ دیگر سایر اشکال اقتصادی (خصوصی و عامه) مستقل از اقتصاد خانگی هنوز رشد نکرده و قدرت جذب قوای کار نسل جوان را نداشت.

در اواخر قرون وسطی که حرفه و تجارت رشد کرد، شکل «خانه» نیز از حالت دهقانی به خانواده‌های نوظهور صنعت گران و تاجران انتقال یافت. به عبارۀ دیگر مفهوم «خانه» هم زندگی دهقانی^a و هم زندگی اهالی مصروف حرفه^b و تجارت را احتوا می‌کرد.

باید یادآور شد که اصطلاح «خانه» تا قبل از قرن هجدهم در تمام دوره های ماقبل انقلاب صنعتی، اصطلاح معمول بود و شکل اجتماعی تشریک مساعی را معین می‌ساخت.^{۶۱}

در مرحله انتقال از جامعه زراعتی - فیودالی به جامعه صنعتی، اشکال انتقالی «خانه» همچنان پا برجا ماند. چنانچه حتی تا قرن ۱۹ استفاده جبری از قوای کار فامیل و افزایش آن، از طریق به دنیا آوردن تعداد بیشتر اطفال وجود داشت. در نتیجۀ این اجبار، ازدواج‌های بیشماری پیش از وقت بمیان آمده و تعداد زیادی اولادها تولد می‌شدند.^{۶۲} ولی با بروز صنعت و پیدایش کارهای مسلکی و تخصصی، برسهم وسایل ماشینی در پروسۀ تولید افزوده شد و ضرورت شدید به سهم نیروی انسانی، بخصوص قوای کار غیرماهر، تقلیل یافت. در عوض، نیاز به مهارت‌های فنی و مسلکی در سطحی بالا رفت که بالاتر آن فراگیری و آموزش تعلیمات مسلکی در دستور روز قرار گرفت.

همین ضرورت، موجب شد که موضوع فراگیری تعلیم و تربیۀ اطفال منعیث «حق» در جامعه مطرح گردد. زیرا بدون فراگیری تعلیمات ابتدائی و آگاهی‌های مسلکی، امکانات جلب قوۀ کار آنها در صنعت وجود نداشت. بدین جهت همکاری اطفال در اقتصاد خانواده کاهش یافت و مصارف تعلیمی آنها بالا گرفت.

«هم در فامیل‌های دهقانی و هم در فامیل‌های مالکان صنایع دستی، تقسیم کار از نقطۀ نظر جنس وجود داشت. در فامیل‌های دهقانی، زنان علاوه بر نگهداری اطفال

^a Bauernhaus

^b HandwerksHaus

خوردسال، به کار خانگی، رهنمایی خدمتگاران زن و مواظبت از حیوانات مصروف می‌شدند. در حالیکه مردان به کار در زمین، جنگل، چراگاه و تربیه حیوانات اهلی اشتغال داشتند. این تقسیم وظایف در فامیل‌های صاحبان صنایع دستی بطور دیگر ظاهر شد. زنان علاوه بر آماده ساختن غذا به شاگردان، مزدورکاران و سرپرستی اطفال، عهده دار تنظیم و ترتیب خود حرفه نیز بودند.^{۶۳}

در «خانه»‌های نوظهور (نوع دوم)، شاگردان و خدمتگاران مصروف در حرفه و تجارت یکجا با «آقای نان دهنده»^a شان در یک «خانه» زندگی کرده و در تحت قیادت خانگی او (استاد حرفه و یا مالک تصدی) قرار داشتند.^{۶۴} این اطاعت و وابستگی فی‌الواقع یک نوع زندگی باهمی در درون «خانه» بود که در تحت اوتوریتته یک پدر به شکل فامیل سازمان یافته بود.

تا اینوقت، خانه مسئول تولید - توزیع و استهلاك ارزش کالا برای تولید مجدد و اجتماعی ساختن نسل بعدی بخاطر اقامت مشترک و به ارث گذاری املاک بود. تا بالاخره مسئولیت‌های آن محدود گردیده و نقش همه جانبه آن از هم پاشید. با از هم پاشیدن «خانه»، جامعه شناسان، اصطلاحات «فامیل کوچک»، «فامیل حجروی» و یا طبق تعریف دورکهم «فامیل زوجین»^b را بکار گرفتند، تا معرف نقش جدید فامیل شده باشد. زیرا همان‌طوری که گفتیم: «بوسیله تأثیر مستقیم انفرادی سازی و بوسیله منقبض شدن در یک حلقه کوچک که زوجین مرکز آنرا میساختند، فامیل در معرض تکان‌های فاحش قرار گرفت که در فامیل‌های زوجین، تنها پدر، رئیس خانه نبود، بلکه مسئولیت زن و شوهر در اداره خانه به سطح مشابه و مشترک قرار گرفت.»^{۶۵}

همینطور با فروپاشیدن «خانه» و ظهور «فامیل»، عرصه استهلاك از بخش‌های تولید و توزیع جدا شد. زنان که قبلاً در تولیدات «خانه» نقش کلیدی داشتند، حالا تنظیم امور استهلاكی منزل به آنها محول گردید. متناسب با اشتغال زنان در وظایف بیرون از منزل، نقش ایشان در جامعه نیز به یکبارگی بالا رفت. فرق عمده اعضای این «فامیل‌ها» با اعضای «خانه» در آن است که محل اقامت آنها از محل کار

^a Brotherren

^b Kernfamilie, Gatten Familie

شان جدا شده و مانند نظم «خانه» در یک واحد لایتجزاء قرار نداشت. این جدایی مطابق پیوند تیوریک مدرنیته و انشقاق از همان اوان مدرنیته شدن جامعه، یعنی درست هنگامی که اهالی بدون ملکیت به شهرها کوچیدند، رونما گردید.

«ترویج یا استقامت‌دهی به «فامیل‌های کوچک» مطابق نمونه بورژوازی با علایق و دلچسپی‌های دولت‌های جدید ملی مبنی بر افزایش نیروی بالقوه کار و تغییرات در طرز تولید و شرایط آن، مطابقت داشت. به عبارۀ دیگر با ضرورت‌های اقتصادی وفق مینمود.»^{۶۶}

آلمان‌ها در قرن ۱۷ برای بار اول با اصطلاح «فامیل» آشنا شدند. سپس این اصطلاح به سال ۱۷۹۴ در قانون مدنی کشور پروس بنام «حق عمومی مالکیت بر زمین»^{۶۷} مندرج شد. قانون مذکور، ازدواج را یک قرارداد مربوط به حقوق خصوصی تعریف میکرد که بوسیله تفاهم آزادانه دو طرف به میان می‌آید.^{۶۷}

آطوری که در مباحث قبلی روشنی انداخته شد، بر قواعد ازدواج و تحول شکل خانواده، عوامل مختلف اقتصادی و فرهنگی اثر داشته اند. ولی بصورت اخص اگر تحول آنرا به شکل امروزی مورد دقت قرار بدهیم، به این نتیجه خواهیم رسید که شکل امروزی آن بالاثر حوادث چرخشی ذیل بمیان آمده است:

الف - تأثیر رینسانس:

در دوره رینسانس، قدرت‌های دنیوی،^b قانونیت مذهبی را بر ازدواج و فامیل فی‌المجموع از بین بردند و در نتیجه آن، جایگاه خاص پدرخانه، فاقد تکیه‌گاه مذهبی شده و روابط فامیل نیز مانند ساختار دولت، مطابق یک «قرارداد اجتماعی» تنظیم شد. تفاوت شرایط جدید ازدواج نسبت به شرایط سابق درین بود که اعضای فامیل گرچه هنوز هم در زیر تأثیر رئیس فامیل قرار داشتند، اما میتوانستند «قرارداد» شانرا هر وقتی که بخواهند، فسخ کنند.

شرایط جدید یعنی مخیر بودن در فسخ مقاوله ازدواج برای کلیسا قابل تحمل نبود.

^a Preussisch allgemeine Landrecht

^b Secular

زیرا تعالیم کاتولیکی، ازدواج را منحصیث ودیعه و رمز مذهبی (سکره منت)^a تعریف کرده و آنرا غیرقابل انحلال میدانست. تازمان ریفورماسیون (اصلاح طلبی)، مقررات ازدواج و شرایط آن می بایست با عدالت روحانی منطبق می بود. مارتین لوتر^b و اصلاح طلبان بمقابل «درک مذهبی کلیسای کاتولیک از ازدواج»^c به پا خاسته و ازدواج را یک حادثه ظاهری و دنیوی اعلان کردند.^{۶۸}

طرز دید لوتر (۱۴۸۳) اندیشه جدایی مسایل دنیوی را از مذهبی در میان پیروان مسیحیت رواج داد. او ازدواج را ضرورتی میدانست که بالوسيله آن میتوان از مقاربت نامشروع جلوگیری کرده و کودکانی را به دنیا آورد که در راه مسیحیت تربیه شوند. تأثیرات رینسانس سبب شد که پسانتر، هدف ازدواج در قوانین کشورهای فرانسه و پروس طوری که قبلاً به آن اشاره گردید، کاملاً یک هدف دنیایی تعریف شود.

رینسانس همان طوری که زمینه های علم و فرهنگ را گسترده ساخت، به توسعه «آزادیهای جنسی» نیز فرصت داد تا گسترش بیابند. از نظر اصلاح طلبان، عقد نکاح کاملاً یک معامله دنیایی محسوب شده و درین زمینه، آنها هیچگونه قیدی را از دیدگاه مسیحیت مطرح نکردند.^{۶۹} زیرا آنها تنفیذ و فسخ ازدواج را خارج از حیطه صلاحیت خود، تشخیص داده و آنرا جزء از نظام شهروندی^d میدانستند.

نظریات رینسانس بر تمام ریفورمها در قرن ۱۸، از جمله اصلاحات یوزف ثانی^e در اطریش، حق عمومی مالکیت بر زمین در پروس (۱۷۹۴) و کود مدنی ناپلیون^f اثر گذاشت. در همه این اصلاحات، جدایی مقررات ازدواج و فامیل از تعالیم مذهبی، تقاضا گردیده است. کلیسای پروتستان^g صلاحیت وضع مقررات ازدواج را به بخش تقنینی دولت و نظارت بر آنرا به تطبیق عدالت از طریق دولت واگذار

^a Sakrament

^b Martin Luter

^c Sakramentale Eheverstandnis

^d Burgerliche Ordnung

^e Zweite Josef

^f Code Civil Napoleons

^g Evangelig

شد. اما بر مسئولیت والدین در قبایل تربیه مذهبی اولادهای شان و اینکه فامیل یک کانون با پایگاه برای مسیحیت است، تاکید میورزیدند.

واگذاری صلاحیت طرح و تطبیق قانون ازدواج به دولت، بخودی خود معنی آنرا میدهد که مشخصه دنیوی ازدواج از جانب کلیسا به رسمیت شناخته شد و بالوسيله همین شناسایی، «طلاق» هم مجاز گردید.^{۷۰}

ب - تأثیر طرز دید رومانتیک^a:

با بمیان آمدن برخورد رومانتیک در رابطه به ازدواج و زندگی فامیلی، دگرگونی هایی که تا آنوقت نزد انسانها قابل تصور نبود، رونما گردید. رومانتیکرها^b هر نوع چوکات قانونی و مذهبی را بخاطر زندگی مشترک زن و شوهر، والدین و اطفال نفی میکردند. از نظر آنها ازدواج و تشکیل دهی فامیل، می باید تنها بر پایه عشق استوار باشد، تا زمینه تبارز و تحقق شخصیت فردی مهیا گردد. در رابطه به مناسبات درون فامیل، رومانتیکرها میکوشیدند تا روابط فامیلی را در گام اول بر مبنای پیوند احساساتی استوار سازند و سپس در گام دوم، عامل حقوقی آن را معین سازند. یعنی حقوق می باید پیوند «عشق» و «ازواج» را تنظیم کند.

برای اولین بار، فامیل تنها مرکب از زن - شوهر و اطفال آنها تعریف شد و تفاوت آنها با خویشاوندان هم خون «نوکران»^c در اقتصاد فامیل مورد توجه قرار گرفت. از همین جهت، اصطلاحات «فامیل» و «تشکیل اقتصادی خانواده»^d که تا آنوقت مساوی و مرادف هم بکار گرفته می شدند، از هم تفریق شدند.^{۷۱} شکل روابط رومانتیک پسانتر بحیث روبرط مطلوب، سرمشق زندگی فامیل های قشر متوسط شهری شد.^{۷۲} ملیونها ازدواج تنها بر پایه بروز عشق بین دوطرف بمیان آمد و با از میان رفتن عشق، بدون نگرانی به اخلاق و روان اطفال، ازدواج شان از هم پاشید. «آزادی» آنها در عشق، مقام بالاتر از همه مسئولیت های وجدانی و اخلاقی

^a Romantik

^b Romantiker

^c Gesinde

^d Haushalt (ترجمه انگلیسی آن Household است)

را در برابر اصل خانواده و اطفال احراز کرد.

آزادی در انتخاب همسر و عشق، در قرن ۱۹، به حیث شاخص اصلی برای ازدواج پذیرفته شد. ولی تساوی موقف اجتماعی زن با مرد [به خاطر غلبه روحیه پدر شاهی] نتوانست تحقق یابد. زن می‌توانست همسر خود را انتخاب نماید ولی با عقد ازدواج، هنوز هم وابستگی زن از مرد همچنان پابرجا می ماند. با این تفاوت که حالا این وابستگی از پدر به شوهر تعویض شده بود.^{۷۳}

ج - اثرات انقلاب صنعتی:

انقلاب صنعتی پایه و اساس زندگی در «خانه» را برهم زد و در عوض، «فامیل‌های کوچکی» را که مرکب از والدین و اطفال بودند، بوجود آورد. شماری محدودی از جامعه شناسان تأثیر بنیادی و عظیم انقلاب صنعتی را در پیدایش فامیل‌های امروز نادیده می‌گیرند. از جمله، آقایان برگر/ برگر^a (۱۹۸۴) ادعا می‌نمایند که بمیان آمدن فامیل‌های حجروی، پیامد در هم ریخته شدن فامیل‌های کلان و نتیجه مدرنیزیشن نبوده، بلکه مدرنیزیشن از آن مشروط می‌باشد. آنها بر تحقیقات جدید در اروپای غربی و امریکای شمالی تأکید ورزیده و نظر میدهند که فامیل‌های حجروی صدها سال قبل از مدرنیزیشن در آنجاها وجود داشتند. با این ادعا محتوی ساختاروظیفوی^b «تیوری ماتریالیزم تاریخی» و «تیوری سیستم» مورد تردید قرار می‌گیرد. از نظر «برگر / برگر» فامیل‌های حجروی در قالب اهل حرفه، تاجران کوچک و مستخدمین با همان ارزش‌های مختص به خود بورژوازی و عادات شان که از پروتستانتیسم^c ریشه می‌گرفت، شرایط را برای پیدایش مدرنیزیشن آماده ساختند.^{۷۴}

اما پژوهش‌های «وابسته از شیوه تیوریک ساختار وظیفوی [برعکس ادعای «برگر/ برگر»] فامیل‌های حجروی را نتیجه پروسه‌های جداسازی اجتماعی و مدرنیزیشن^d میدانند.^{۷۵} این پروسه‌ها بوسیله صنعتی شدن، رواج یافتن «استدلال عقلی

^a Berger / Berger

^b Die Strukturfunktionalismus

^c Protestantismus. (پروتستانتیسم: جنبش اعتراضی و اصلاح طلبانه در دین نصارا میباشد).

^d Differenzierung- und Modernisierungsprozesse

در مسایل»^a و موازین شهری شدن همراهی می‌شدند. «مسکن‌گزینی در شهرها و صنعتی شدن، باهم مرتبط میباشند و پی‌آمد مهم آن برای فامیل، همانا پیدایش فامیل‌های حجروی میباشد.»^{۷۶}

اینکه آیا منشاء پیدایش فامیل‌های حجروی در پیشرفت اقتصادی و اجتماعی جامعه و بالخصوص انقلاب صنعتی قرار دارد و یا ریشه آن در پروتستانتیسم نهفته بود؟ مشاجره است که به طرز دیدهای تیوریک مربوط بوده، اثبات و یا انکار هر یکی ازین طرز دیده‌ها، خارج از ساحة بحث این مؤلفه می‌باشد. اما واقعیت این است که همگام با صنعتی شدن جامعه، فامیل‌های حجروی بمیان آمدند.

جامعه‌شناس فرانسوی ایمیل دورکهمیم (۱۸۵۸ - ۱۹۱۷)^b عقیده دارد که انقباض خانواده به شکل فامیل‌های معاصر، موقف فامیل را در جامعه تغییر داد.^c بالاترین تغییر، فامیل در یک «محیط شخصی»^d برگشت. به این معنی که بالاتر ظهور روزافزون تقسیم کار اجتماعی قسمت بزرگ وظایف عنعنوی فامیل مانند تولید، تعلیم و تربیه، ترویج مذهب و امور مشابه آن به مؤسسات اجتماعی واگذار شدند.^{۷۷}

دینامیزم (تحرك) اقتصادی نشأت یافته از انقلاب صنعتی، فامیل‌های حجروی را قشربندی کرد. به این ترتیب از نظر جامعه‌شناسی، اصطلاحات فامیل‌های بورژوازی یا شهری، فامیل‌های کارگری و فامیل‌های دهقانی پدید آمدند، که پسانها هر یک ازین فامیل‌ها، فرهنگ مختص به خود را در دایره تعلقات قشری معین، رشد و انکشاف دادند. از میان این اقشار، فامیل‌های دهقانی به شکل و شیوه کهنه زندگی فامیلی متمایل ماندند. اما در دوقشر دیگر (بورژوازی و کارگری) تغییرات غیرقابل تصور رونما گردید.

زنان مربوط به فامیل‌های بورژوازی ابتداء از جریان تولید به دور ماندند. وظیفه آنها تنها پخت و پز و غمخواری اطفال و گاهگاهی رفتن به کلیسا خلاصه میشد. اما زنان مربوط به فامیل‌های کارگران عمیقاً به جریان تولید کشتانیده شدند. شرکت

^a Rationalisierung

^b Emile Durkheim

^c Durkheimische Konstruktionsgesetz der Familie

^d Privatsphäre

آنها درین پروسه موجب میشد که وقت کمتر برای زندگی فامیلی خود داشته باشند. زیرا وقت زیاد آنها روزانه در بیرون از منزل، بخاطر تحصیل معاش، سپری میشد.

زنان کارگر از خاطری به تولید وابسته شدند که معاش تنها شوهران شان نمی توانست مکفی اعاشه و اباطه خود شان و فرزندان شان باشد. به این ترتیب در شمار زنانی که به انجام کارهای بیرونی آماده شدند، افزایش رونما گردید ولی همه شان نمیتوانستند، استخدام شوند. زیرا شمار محلات کار نسبت به شمار زنانی که علاقمند دریافت کار می شدند، کمتر بود. چنانچه «تا قبل از جنگ اول جهانی [صرف] یک بر سه حصه زنان مربوط به فامیل های کارگران در کارهای بیرون از منزل استخدام شده بودند.»^{۷۸} این معضله ناآرامی های اجتماعی را تشدید میکرد.

در قشر فامیل های بورژوازی نیز، همان طوری که در ابتداء وظایف زن در محدوده امور منزل خلاصه میشد، دیر دوام نتوانست. زیرا عواید مرد درین قشر هم به تنهایی خود، جهت پرداخت مصارف فامیل کفایت نمی کرد. بناءً مدل دلخواه فامیل های بورژوازی نیز بر هم خورد و کار زنان، به یک واقعیت جامعه صنعتی مبدل شد.

درین وقت است که به گفته ویل دورانت: زنان بخاطر اشتغال در کار بیرون از منزل «بیش از پیش از آوردن کودکان، ناتوان گشتند و هرچه توانستند از مادر شدن، گریزان شدند و آن را به کمترین حد ممکن رسانیدند. شوهران شان نیز [بخاطر مضیقه ای اقتصادی] با آنان همراه گشتند.»^{۷۹} گرچه در آنوقت هنوز هم کار زنان معروض اهانت بود،^{۸۰} اما به زودی تقسیم کار و ظهور کارهای تخصصی و مسلکی، عرصه های جدید از قبیل ماموریت در بانک و بیمه، سکرتریت و نرسنگ را برای خانم های متعلق به فامیل های شهری آماده ساخت.

اشتغال در کارهای بیرونی که پیامد انقلاب صنعتی بود، زنان را گرچه از نظم کهن آزاد ساخت، ولی جامعه صنعتی قادر شده نتوانست که آنها را داخل نظم جدیدی بسازد تا در پرتو آن مصالح علیای خانواده نیز برآورده شده بتواند. خود آنها نیز قادر نبودند که پیش از پیش وضع جدید را درک نموده و برای بهبود موقف خود در اوضاع و شرایط نوین اجتماعی، مبارزه منظم را براه بیانندازند. بخاطر اختناق اجتماعی و تسلط ذهنیت پدرشاهی در جامعه، زمینه همچو یک مبارزه هم

هیچگاهی وجود نداشت.

بعد از قرن ۱۸ یعنی درست زمانی که فیودالیزم به افول رفت و پی‌آمدهای ناشی از تولید صنعتی باعث پیدایش شهرها و سلطه قشر شهری (بورژوازی) شد. متدرجاً زمینه تحقق اعلامیه حقوق همشهری (۱۷۸۹) نیز بمیان آمد. به عبارۀ دیگر آیدیال یک جامعه آزاد مبنی بر آزادی فردی و آزادی ملکیت فردی با تمام نظم حقوقی آن مطرح گردید. این وقت است که حقوق فامیلی نیز با رعایت اصول آزادی، مطابق مقاوله تنظیم میشود.

در قرن هجده، ۷۵ فیصد نفوس آلمان از ثمره مشاغل در زراعت تأمین معیشت می‌نمودند. اما این رقم دو قرن بعدتر در ساحه جمهوری فدرالی آلمان بطور مثال در سال ۱۹۶۲ به ۹ فیصد تقلیل یافت.^{۸۱} مشابه همین ارقام در سایر حصص اروپا نیز دگرگونی‌ها رخ داد و شهرها به محور اقتصاد (به مرکز صنعت و تجارت) مبدل شدند. مردان شهرنشین مایل به یک همسری بودند. زیرا آنها دیگر به نیروی کار ازواج متعدد و فرزندان کارکن ایشان ضرورت نداشتند. همینطور جای تولید «خانگی» را «صنعت کارخانه‌یی» و «تجارت» در اجتماع اتخاذ کرد و خود مرد نیز معاش‌بگیر و وابسته همین عرصه‌های جدید تولیدی شده بود. به گفته انگلس: «انتقال به خانواده یک همسری نتیجه کدام عشق و علاقه جنسی فرد نیست، بلکه افاده شاخص‌های اقتصادی در انتخاب همسر میباشد»^{۸۲} چنین طرز دید در برخی از تیوری‌های مربوط به فامیل انعکاس یافته است که میتوان آنرا از ورای فصل دوم این مؤلفه به سهولت دریافت. تغییرات در بنای اقتصاد خانواده، بر مناسبات درون خانواده و روابط آن در جامعه بی اثر نماند که از جمله می‌توان با اهمیت ترین این تأثیرات را ذیل بر شمرد:

۱- در اثر رشد نیروهای مولده، دگرگونی‌های عظیمی در روابط اقتصادی و اجتماعی داخل جامعه بروز کرد که بالاخر همین دگرگونی‌ها، نقش «خانه» منحیث یک محل تولیدی و مالک وسایل تولید به فامیل‌های مستهلک تعویض شد. چرخ‌های تولید به بیرون از خانه برده شد. ابتداء در دوکان‌های پیشه‌وران یا فعالیتگاه‌های کوچک و سپس در فابریکات جابجا شد. عرصه‌های مختلف تولیدی که در خانه، همه باهم وجود داشتند و هنوز هم از یکدیگر منفصل نشده بود، اکنون به بخش‌های اختصاصی تبدیل شده و به تشبثات مختلف تعلق گرفتند. به عبارۀ دیگر، مبتنی بر

هر بخش تولید در «خانه» های منقرض شده، یک تشبث جدید عرض اندام کرد و به این ترتیب وظیفه خانواده در بخش تولید اجتماعی اختتام یافت.

۲ - همچنان بخاطر کوچیدن در شهرها، نقل و انتقال و کرایه نشینی در یک قسمت از تعمیر (همسایه نشینی)، مشخصه «خانه»های شخصی برهم خورد.

۳ - بزودی خانواده، نقش محوری خود را منحنی تلفیق کننده زندگی خصوصی و اجتماعی، از دست داد. عرصه‌های اجتماعی و خصوصی از هم جدا شدند و تنظیم آن در حیطه صلاحیت دولت‌ها قرار گرفت. امروز «فامیل، بیشتر از گذشته در یک «مناسبات تنظیم شده»^a در کنار دولت و جامعه به موجودیت خود ادامه میدهد.»^{۸۳}

۴ - همینطور بخاطر مصروفیت کاری و وظیفوی والدین، امکان مساعی تمرکز یافته و مشترک آنها در جهت تربیه مطلوب اطفال از میان رفت.^{۸۴}

۵ - وظایف تعلیمی که از جانب فامیل پیش برده میشد، در پرتو قوانین مربوط به تعلیم اجباری، به سیستم مکاتب محول شده و از فامیل‌ها منفصل گردید.

گذار از اقتصاد زراعتی به اقتصاد صنعتی و پیدایش پی در پی تکنالوژی‌های جدید، دگرگونی‌های غیرقابل تصور و عمیقی را در بنیاد اقتصادی خانواده بوجود آورد که بالآخر آن، اصول اخلاقی خانواده‌ها نیز دستخوش تغییرات فاحش گردید. برخی ازین تغییرات در صد سال اخیر، اخلاق را که نوع بشر سخت به آن نیازمند است، بی ثبات ساخت. دانشمند معروف امریکایی ویل دورانت در مورد این تغییرات مینگارد:

«اخلاق و عادات که به کندی تغییر مینماید در روزگار ما، مانند ابرها در برابر بادهای دچار تغییر اند. میانی و عادات دیرینی که حافظه انسانی آغاز آنها را به یاد نمی‌آورد در برابر دیدگان ما درهم می‌ریزند.»^{۸۵} اگر این دگرگونی‌ها را در رابطه تنگاتنگ با تیوری مدرنیشن و تیوری اندویدوالیزم توضیح کنیم، نتیجه ذیل به میان می‌آید:

^a Codifizierte

انسان‌ها از ابتداء به زیستن انفرادی، علاقه‌درونی داشتند. این تمایل درونی آنها در جریان مدرنیته شدن جامعه، برجسته می‌گردد. خلاصه ساختن تمامی دگرگونی‌ها به چنین عملکرد تیوریک، گوشه‌ از واقعیت را تشریح می‌کند ولی قادر نیست که نقش سایر عوامل را نیز در جامعه مد نظر داشته باشد. هکذا چنین یک طرزدید انگیزه‌های سرکوب شده انسانی را بخاطر حفظ اخلاق و پیوندهای جمعی نادیده می‌گیرد.

۶ - « تکامل تدریجی» و یا « از هم پاشیدگی تدریجی» خانواده:

طوری که قبلاً متذکر شدیم، ازدواج‌ها بلاثر رشد اقتصادی و اجتماعی جامعه، از قید مذهب و تأثیر اخلاق و عنعنه بیرون گردید. این تغییرات در قرن هجده آغاز شد و آهسته آهسته در تحت تأثیر انقلاب فرانسه و رشد صنعت، قریب صد سال را در بر گرفت تا در گوشه و کنار اروپا فراگیر شود.

تا آغاز قرن ۱۹ بلاثر نفوذ مسیحیت و نورم‌های قبایلی، اشکال فامیل در اروپا، هنوز نظر به رسم و رواج مناطق از هم متفاوت بودند. ولی در آستانه همین قرن، قانونگذاری دولتی پیرامون حقوق فامیل در کشورهای مختلف اروپایی همسان ترویج یافت. متحدالشکل شدن حقوق فامیل، زمینه پیدایش نوع واحدالشکل فامیل‌های اروپایی را بوجود آورد.

فرق قوانین همگون جدید ازدواج با مقاولات مراحل اولی قرون وسطی درین است که آن مقاولات در غیاب زن میان دو خانواده عقد میشد (سن و اهلیت حقوقی مطرح نبود) و زن بالوسیله چنان مقاوله، منحیث یک «جنس حقوقی»^a در اختیار مرد گذاشته میشد. اما بر اساس قوانین جدید، ازدواج میان دو فرد (زن و مرد) بطور آزادانه و با محتوی جدید با در نظر داشت تکمیل سن قانونی و اهلیت حقوقی طرفین عقد میشد.^{۸۶} غایه اصلی عقد نکاح قانونی در تمام جوامع بر این محور استوار است تا زمینه‌های قانونی برای تولد و پرورش اطفال مهیا شوند.

امروز در سراسر اروپا، شماری محدودی از اهالی بخاطر عقد نکاح شان به کلیسا میروند. آنهایی که این کار را میکنند، باز هم ازدواج شان رسمیت قانونی ندارد. بناءً باید مکرراً به دفتر مخصوص شاروالی^b حضور یابند و در پای قراردادخطی که از جانب شعبات موظف آماده شده و به آنها پیش کش میشود، امضاء نمایند. در جریان عقد نکاح، کدام طرز العمل مذهبی و یا عنعنوی مرعی الاجرا نمی گردد. این اوراق بیشتر از آنکه دربرگیرنده تعهدات اخلاقی و وجدانی باشند، مشابه قراردادخطهای تجارتي بی اند که هر لحظه میتوان آنرا بدون آزار وجدانی فسخ

^a Rechtsache

^b شهرداری

کرد. برخی از همسران، غم روز جدایی را تدارک دیده و بخاطر رفع مسئولیت احتمالی خود، اسنادی را در نزد وکیل حقوقی خود از قبل آماده نموده اند.

ندرتاً زوج و زوجه وجود دارند که در هنگام امضاء قرارداد عقد نکاح شان، متوجه مکلفیت های آینده خودها منحصت والدین شده و یا در برابر زندگی مشترک خانوادگی مستقبل خویش احساس مسئولیت نمایند. هریک آنها در جریان عقد قرارداد، غالباً به موفقیت های فردی خویش در کارهای مسلکی بیرون از منزل می اندیشند، تا دستیابی به اهداف و غایه زندگی مشترک. زیرا اقتصاد رقابتی روحیه خودپرستی را در آنها تزریق نموده و در اثر همین روحیه است که پس از مدت کوتاهی پیوند شکلی آنها از میان رفته و به انقطاب و جدایی مبدل میشود.

با جدا شدن آنها از همدیگر و برهم خوردن زندگی مشترک شان، هردوی آنها شبها در شهرهای پر آشوب به دنبال پیوند جدید سرگردان گردیده و صبحها اول وقت با جسم خسته و روح ناآرام بر سر کارهای شان حاضر میگردند. آنها تلاش می نمایند تا در زندگی شبانه شهرها یعنی محیط نفي کننده فامیل و همسر، معشوق جدید خود را سراغ نمایند. این تلاش در حالتی صورت می گیرد که از مشروبات مست کننده استفاده نموده اند و با چنین حالت در جستجوی آشنا شدن با همسر جدید می برآیند. روشن است که آنها در تحت تأثیر الکول بطور عقلی به این هدف نایل شده نمی توانند.

احصائیه های زیادی نشان میدهد که زنان و مردان مزدوج کمتر مصاب به پروبلم های ناشی از الکول و افسردگی (دیپریشن)^b میشوند. اما این پروبلمها در میان مجردان بالخصوص آنهايي که زندگی فامیلی شان برهم خورده است، کثرت دارد. زیرا آنها از مؤثرترین محیط آرامش دهنده یعنی فامیل، محروم شده، تشویش، اضطراب، دلتنگی، رخوت، تأثر و بالاخره افسردگی بر آنها مسلط میشود.

بخشی بزرگی از جوانانی که علاقمند به ازدواج و تشکیل فامیل اند، به تداوم ازدواج با همسر آینده شان مطمئن نیستند. زیرا نقاط مشترک فرهنگی را میان همدیگر نمی یابند. بخاطر رسوخ همین تفاوت های فرهنگی در دختران و پسران

^a Night life

^b Depression

اروپایی و امریکایی است که بخشی از جوانان با دختران هم کیش خود، زندگی مشترک را محال دانسته و به وفاداری و تفاهم آنها روی موازین خانوادگی حساب نمی کنند. آنان ترجیح می دهند که بخاطر تشکیل خانواده، همسرهای شانرا از کشورهای شرقی، بخصوص جنوب شرق آسیا (که نسبت به مناطق دیگر شرق برای ایشان سهل الوصول میباشد) انتخاب نمایند. زیرا درین کشورها هنوز هم عنعنه در تربیت انسانها مؤثر بوده و بمقام شوهر از جانب زن ارج گذاشته میشود.

یک نظر مقایسوی به ارقام احصائیوی، به ارتباط ازدواج و طلاق در شماری از کشورهای مختلف جهان میرساند که با وجود تشابه سیستمهای اقتصادی، سهم مشابه زنان در تولید و قرار داشتن انسانها در سطوح باهم مشابه معیشت، بخاطر عنعنات و بهاء دادن به ارزشهای معین فرهنگی، سطح طلاق در برخی ازین کشورها نسبت به غرب اروپا و شمال امریکا قابل مقایسه نمی باشد. این تفاوت را میتوان از مقایسه کشور جاپان، سنگاپور، کوریای جنوبی، کویت، ایتالیه و هسپانیه با ارقام مربوط به امریکای شمالی، اروپای غربی و مرکزی، به وضاحت دریافت. در حالیکه اقتصاد هر دو طرف مورد مقایسه، وابسته به مارکیت بوده و بخاطر این خصالت می بانیست تناسب ارقام تشابه کامل میداشت، اما چنین نیست. لذا با قاطعیت می توان حکم کرد که عامل فرهنگی نقش عمده، در پیدایش این میلانهای متفاوت داشته است.

همینطور مقایسه کشورهای که کاملاً اقتصاد شان از مارکیت وابسته نبوده و تولید در بعضی عرصههای کوچک هنوز هم به شکل ماقبل سرمایه داری رایج است، اما سایر شاخصها باهم مشابهت دارند، مانند برازیل، مکسیکو و وینزویلا تفاوتی بزرگی را با امریکای شمالی و اروپای غربی نشان میدهد. این تفاوت فی الواقع آشکار می سازد که مردم این کشورها هنوز هم به داشتههای فرهنگی شان گره خورده اند.

مقایسه ازدواج و طلاق در چند کشور مورد نظر در فاصله سالهای ۱۹۸۰ -

۱۹۸۸

کشورها ازدواج در هر یک هزار طلاق در هر یک هزار

۱,۳

۵,۸

۱. جاپان

۱,۰	۹,۰	۲. سنگاپور
۰,۶	۸,۹	۳. کوریای جنوبی
۴,۱	۵,۳	۴. کویت
۰,۵	۵,۳	۵. هسپانیه
۰,۲	۷,۸	۶. برازیل
۰,۴	۷,۲	۷. مکزیکو
۰,۴	۵,۴	۸. ونیزویلا
۲,۷	۴,۲	۹. هنگری
۲,۰	۴,۹	۱۰. فرانسه
۱,۹	۶,۱	۱۱. هالند
۲,۹	۶,۷	۱۲. انگلستان
۳,۱	۸,۲	۱۳. ایالات شرقی جرمنی
۲,۱	۶,۵	۱۴. ایالات غربی جرمنی
۲,۴	۷,۱	۱۵. کانادا
۴,۸ (۸۷) ^a	۹,۷	۱۶. ایالات متحده امریکا

در جوامع غربی تعداد زیادی زنان تا هنوز نتوانسته اند که میان کارشان در بیرون و در داخل خانه یک موازنه را برقرار سازند. اکثر آنها آنقدر به کارهای مسلکی شان علاقه میگیرند که اصلاً به فکر تشکیل خانواده و داشتن اولاد نمی شوند. طبعاً این حالت مورد علاقه مؤسسات اقتصادی میباشد که به کار زنان نیاز دارند.

تحقیقات دو دانشمند امریکایی به سال ۱۹۹۵ در جامعه امریکا این واقیعت را روشن میسازد که «انگیزه اقتصادی و یافتن فرصت برای عقد نکاح در میان کسانی که عواید مشاغل شان در حد وسط و یا بالاتر از آن قرار دارد، قویتر است. آنهایی که سطح پائین عواید را بدست می آورند، میلان شان به عقد ازدواج نیز ضعیف میباشد. به عبارت دیگر فشر بندگی جامعه، مهر خود را بر سیستم فامیلی گذاشته است.»^{۸۸}

برخی از جامعه شناسان، تغییرات در موازین خانوادگی را زیر اصطلاح «تکامل

^a Source: The Economist Book of vital statistics

تدریجی خانواده» بررسی می‌نمایند. اگر مقصد از «تکامل»، انکشاف قواعد ازدواج تا مرحله ارتقاء به سطح متعادل میان زن و شوهر در درون خانواده باشد، بکاربرد این اصطلاح درست است. اما فراتر از این مرحله، یعنی در حالت موجود، استعمال اصطلاح «تکامل» صدق نمی‌کند.

اگر صادق می‌بود، پس می‌بایست این «تکامل» موجب استحکام اصل خانواده و ضوابط آن می‌شد. در حالیکه خانواده درین جوامع در حالت «ازهم پاشیدن» است. لذا می‌توان معکوس اصطلاح آنها یعنی «ازهم پاشیده شدن تدریجی» را بکار گرفته و آنرا استعمال کرد. بکاربرد این چنین اصطلاح با حالت واقعی خانواده در جوامع غربی مطابقت کامل دارد.

۷ - توجیه نادرست از «تشکیل اقتصادی فامیل»^a

طوری که در فصول گذشته روشن گردید، تشکیل «خانه‌های عنعنوی» بنابر ظهور عوامل اقتصادی و اجتماعی جدید، از هم پاشید و جای آنرا «ساختار فامیل» گرفت. ساختار فامیل‌های معاصر هم دستخوش دگرگونی شد و حتی کار بجایی کشیده است که امروز در جوامع غربی «تشکیل اقتصادی فامیل» عمومیت ندارد. بخش بزرگی از شهروندان این جوامع، خارج از «تشکیلات اقتصادی فامیل» و در قالب‌های متنوع زندگی می‌نمایند که باید هرکدام آن بطور جداگانه شناسایی و از هم تمیز شوند.

تحلیل ارقام احصائیوی و نتیجه‌گیری از آنها، این واقعیت را بازگو میکند که همه این قالب‌ها، در حالت تغییر و تحول قرار دارند. هکذا ماحصل شناخت کلی از این نهادها، تصویر عمومی‌پی را از وضع بحرانی «تشکیل اقتصادی فامیل» در جوامع غربی بدست میدهد.

درین جوامع به کثرت دیده میشود که یک «تشکیل اقتصادی فامیل» بر پیوند ازدواج دوطرف بناء نیافته است. همینطور تشکیلات نام نهادی بنام «اقتصاد فامیل» وجود دارند که روابط فی‌مابین اعضای آن بر مبنای روابط خویشاوندی، ولادت و یا مقاوله مبنی بر حق گرفتن فرزندی استوار نیست. ازین تشکیلات، در احصائیه‌های رسمی، اکثراً بنام «تشکیل اقتصادی غیر فامیلی»^b تذکر بعمل می‌آید. چون پیوند شاملان چنین تشکیل بر روابط خویشاوندی استوار نیست، لذا مفهوم «تشکیل اقتصادی فامیل» را که موضوع طرف علاقه این اثر میباشد، نیز احتوا نمی‌تواند. بناءً هیچگونه مباحثه پیرامون این بخش درین مبحث مطرح نمی‌شود.

در ایالات متحده امریکا، شمار مجموعی «تشکیل اقتصادی فامیل» بسال ۱۹۷۰ رقم ۸۱ فیصد تمام «تشکیلات اقتصادی فامیلی و غیر فامیلی»^c را احتوا میکرد. این رقم تا سال ۲۰۰۳ یک کاهش ۱۳ فیصد را نشان داده و به سطح ۶۸ فیصد

^a Household

^b Nonfamily household

^c Family and nonfamily households

تنزیل یافت.^a

همینطور در ترکیب رقم مربوط به «تشکیل اقتصادی فامیل» تغییراتی جالبی به نظر میرسد. بطور مثال: آن «تشکیلات اقتصادی فامیل» که مرکب از پنج و یا اضافه تر عضو بودند، سهم شان از ۲۱ فیصد به ۱۰ فیصد کاهش یافت و در مقابل، تشکیلاتی که اعضای آن ۲ و یا اضافه تر از عدد ۲ بودند، از ۴۶ فیصد به ۶۰ فیصد ارتقاء یافتند.^b

بر طبق احصائیه‌های سال ۲۰۰۵^c در ایالات متحده امریکا جمعاً ۱۱۱۰۹۰۶۱۷ «تشکیل اقتصادی فامیلی و غیرفامیلی» وجود داشت و از آن جمله به تعداد ۷۴۳۴۱۱۴۹ واحد تشکیلاتی در قالب فامیل (فامیل‌های مکمل و نامکمل) شمار می‌شدند. رقم ۳۶۷۴۹۴۶۸ متباقی، خارج از قالب تشکیلاتی اقتصاد فامیل^d بودند. از زمره تشکیلات اقتصادی فامیل، ۱۹۱۱۶۳۷۶ مربوط به فامیل‌های نامکمل بودند. در چنین فامیل‌ها، تنها مادر و یا پدر موجود اند که از اطفال شان مواظبت می‌نمایند. اگر این رقم از مجموع تعداد تشکیلات اقتصادی فامیل منفی شود، عدد باقی مانده عبارت از مجموع فامیل‌های مکمل است که در آن، هر دو همسر در کنار هم وجود داشته و شمار آن به ۵۵۲۲۴۷۷۳ میرسد. به این ترتیب می‌توان دریافت که «تشکیلات اقتصادی فامیل» در سال ۲۰۰۵ اندکی کمتر از نصف مجموع «تشکیل اقتصادی فامیلی و غیر فامیلی» بود.

تغییرات در شمار ولادت اطفال، ازدواج‌ها، طلاق، مرگ و میر، همه و همه عواملی اند که از تعداد اعضای خانواده‌های امریکایی میکاهد. کثرت طلاق‌ها، خانواده‌ها را تجزیه نموده و از یک «فامیل مکمل» دو «فامیل نامکمل» بوجود می‌آورد. همینطور به تعویق افتادن ازدواج‌ها، تعداد «تشکیلات اقتصادی یکنفره»^e را برای مدتها در سطح بلند نگه‌میدارد.

^a U.S. Census Bureau, ۲۰۰۴

^b U.S. Census Bureau, Nov, ۲۰۰۴

^c U.S. Census Bureau , ۲۰۰۵

^d Nonfamily households

^e One-person households

طبق احصائیه‌های سال ۱۹۹۰، آن دخترانی که برای بار اول ازدواج میکردند، بطور اوسط ۲۰ سال عمر داشتند. این رقم در میان پسران ۲۳ سال بود. ولی احصائیه‌های ۲۰۰۰، اندازه عمر متوسط دختران و پسران را که ازدواج مینمودند، ۲۵ سال معرفی مینماید.^a

متلاشی شدن فامیل‌ها و ضعف توانمندی اقتصادی، موجب میشود که اطفال زودتر به صفوف قوای کار بپیوندند و پس از تکمیل سن ۱۸ سالگی شمار زیادی از آنها در یک ساختار غیرفامیلی زندگی نمایند. در سال ۲۰۰۲ قریب سه ملیون دختر و پسر که سنین میان ۱۵ تا ۱۷ سال را داشتند، شامل کار بودند که این رقم ۲۵ فیصد جوانان همین سنین را تشکیل میداد.^b

احصائیه‌ها حاکی از آنست که ۷,۸ ملیون انسان در ایالات متحده امریکا در یک «تشکیل اقتصادی فامیلی» زندگی نکرده و در اماکن اختصاصی مانند مؤسسات تربیه مجدد، لیلیه‌های کلان سالان و لیلیه‌های کالج‌ها حیات بسر میبرند.^c

در اسناد احصائیوی همیشه نشان داده میشود که شمار «تشکیل اقتصادی فامیل» پیوسته در حال افزایش است. اما طوری که جهات مختلف این موضوع درینجا به مباحثه گرفته شد، چگونگی افزایش و میلان از هم پاشیدن آن در جهت شکست «تشکیلات اقتصادی فامیل» بیان نمی‌شود و این شکست مستتر میگردد. درین احصائیه‌ها زندگی یکجایی دو جنس مخالف، با آنکه رسماً منحیث همسر شناسایی نشده اند^d و یا زندگی یکجایی دو همجنس‌باز با «تشکیلات اقتصادی فامیل» عوضی گرفته میشود.

اگر توجیحات نادرست کنار گذاشته شود و احصائیه‌های موجود، اصطلاح «تشکیل اقتصادی فامیل» را مطابق مفهوم اولی آن بکار بگیرند، محاسبه دقیق تعداد «تشکیلات اقتصادی فامیل» در چند دهه اخیر، واقعیت دیگری را بر ملاء ساخته

^a Unmarried - partnerhousehold

^b U.S. Census Bureau, ۲۰۰۳

^c U.S. Census Bureau, Jun ۲۰۰۵

^d Unmarried - partnerhousehold

و صراحتاً یک حرکت سریع قهقرایی را در ساختار اقتصادی خانواده بازگو
مینماید.

۸ - رشد اقتصاد و دستیابی زنان به حقوق مدنی:

وقتی سخن از دستیابی زنان به حقوق مدنی شان به میان می‌آید، خودبخود این سوال نیز مطرح می‌شود که در تحت چی شرایطی آنها به حقوق مدنی شان دسترسی یافتند؟ و کدام تغییرات اجتماعی و اقتصادی زمینه‌های مساعدی را درین جهت بوجود آورد؟ درین راستا «ایمل دورکهم»^a مودلی دارد که بنام «تیوری تفکیک شدن جامعه»^b یاد می‌شود.

از نظر او در پروسه تکامل اجتماعی، ساختارهای عنعنوی به عرصه‌های مختلف تفکیک می‌شوند. تیوری او در پروسه تفکیک اجتماعی چنین معنی میدهد که: جدایی مذهب از سیاست در پرتو «سیکولاریزم»، جدایی کارخانه یا «محل تولید» از «اقتصاد خانه»^c، جدایی سیاست از اقتصاد و بالاخره جدایی مذهب از تعلیم و تربیه، عرصه‌های جدید وظایف مختص به خود و «منطق»^d منوط به خود را بوجود آوردند. در جریان این جدا سازی، اختلاف میان کلیسا و علوم طبیعی معاصر بروز کرد که در نتیجه آن تسلط کلیسا بر این عرصه‌ها روبه اضمحلال نهاد.^{۸۹} همه این جدایی‌ها و تفکیک‌ها زمانی به وقوع پیوست که از بطن نظام فیودالی، شیوه تولید سرمایداری سر بیرون آورده و جامعه آستان انقلاب صنعتی شده بود.

همزمان با پیدایش و رشد نظام سرمایداری، طرز تولید صنعتی ترویج یافت. رواج صنعت موجب صنعتی شدن عرصه‌های مختلف اقتصادی گردیده و محلات جدید کار را به میان آورد. در همین وقت بود که نیروی کار تنها مردان نمی توانست برای اشتغال محلات جدید کار مکفی باشد. بناءً می‌بایست بخشی ازین محلات کار را به زنان واگذار می‌شدند. به عبارۀ دیگر نظام اقتصادی جدید ضرورت و ظرفیت های استخدام زنان را در خود داشت.

^a - جامعه شناس فرانسوی (۱۸۵۸ تا ۱۹۱۷) که اثر مهم در مورد Emile Durkheim
«سوسیولوژی فامیل» تالیف کرد.

^b Die Theorie der gesellschaftlichen Differenzierung

^c Betrieb

^d Logik

هر قدر که طرز تولید صنعتی رشد میافت، بهمان اندازه سهم زنان نیز در مجموع شمار کارگران و مستخدمین افزایش یافته و سهم محاصل کار آنها در تولید ملی بالا میرفت. نظام نو به قوای کار آنها در اقتصاد ضرورت داشت و از همین جهت قدرت‌های جدید دولتی بر خلاف دولت‌های سلف شان، آنها را به کارهای بیرون از منزل تشویق کرده، ضرورت سیستم را زیر نام «آزادی زن» به آنها و در میان جامعه تبلیغ و اشاعه می‌نمودند. بخاطر وضاحت بهتر به این استدلال می‌توان از ایجاد تیم بیس بال زنان، مقارن جنگ جهانی دوم در امریکا یاد آور شد.

بیس بال یک سپورت محبوب و ملی در امریکا است. کمپنی‌های تمویل کننده تیم‌های بیس بال، مالک سندیوم‌های ورزشی خود شان بوده و سالانه مبالغ هنگفتی ازین مدرک کمایی می‌نمایند. آنها علاقه ندارند که بخاطر پاره از عوامل، در کار این سپورت وقفه بمیان آید. روی همین ملحوظ وقتی که در جریان جنگ جهانی دوم بیس بال بازهای مرد در صفوف قوای مسلح احضار شدند، فوری کمپنی‌های تمویل کننده بیس بال، تیم‌های سپورتهی مرکب از زنان را زیر نام «تمام دختران امریکایی» بوجود آوردند، تا با این وسیله عواید مورد نظر را از دست ندادند. به این ترتیب تا وقتی که تیم‌های ذکور دوباره وارد عرصه شدند، لیگ زنان طی سال‌های ۱۹۴۳ - ۱۹۵۴ اهداف کمپنی‌های متذکره را بخاطر دریافت عواید، برآورده ساخت.

با در نظر داشت همین واقعیت تاریخی به این نتیجه میرسیم که نظم جدید تولید اجتماعی، مهارت‌ها و قوای کار زنان را ضرورت داشت و در پرتو این ضرورت، آنها به یکنوع موقف مشابه در عرصه کار با مردان، نایل شدند. بدون ظهور چنان یک ضرورت، خود زنان امکانات و زمینه آنرا نداشتند که کدام حرکتی نیرومند اجتماعی را بخاطر آزادی‌شان از سلطه نورم‌های عقب افتاده و منحط جامعه به راه بیاندازند. زیرا قبل بر این، آنها منزوی از هم زندگی کرده و در عرصه‌های تولید اجتماعی حضور نداشتند. بناء امکان افهام و تفهیم میان آنها و درک متقابل از موقف مشترک شان به میان نمی‌آمد. تا بالاخره این زمینه در پرتو سیستم جدید اقتصادی مهیا شد. ولی زمینه مذکور تا هنوز هم بطور علی‌السویه برای مردان و زنان فراهم نشده است. بطور مثال سهم زنان شامل کار در ایالات متحده امریکا برطبق احصائیه سال ۲۰۰۲ نسبت به مردان ۱۴ فیصد کمتر بود. در حالیکه تعداد

نفوس زنان (۱۴۴ میلیون) نسبت به تعداد نفوس مردان (۱۳۸ میلیون) شش میلیون اضافه تر هم میباید. اما سهم زنان ۶۰ فیصد و از مردان ۷۴ فیصد در ترکیب قوای کار این کشور میباید.

مسلم است که اگر سیستم جدید اقتصادی به قوای کار آنها ضرورت نمیداشت، یقیناً اصطلاح «آزادی زن» از جانب گردانندگان این سیستم هم مانند سیستم‌های گذشته، هیچگاه بر زبان نمی‌آمد. روی همین ملحوظ، میرهن است که زنان مقتضی با آهنگ رشد اقتصاد، پس از انقلاب صنعتی به یکبارگی، وارد عرصه‌های زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی شدند.

متناسب با افزایش سهم زنان در اداره دولت، دفاتر تجاری و کارخانه‌ها، حقوق سیاسی آنها نیز مطرح شد. اولین حقی را که باید بدست می‌آوردند، حق رأی و شرکت شان در انتخابات بود. گرچه آیدیل‌های انقلاب کبیر فرانسه و تأکید بر رعایت «حقوق طبیعی»، تساوی حقوق انسان‌ها را بر همه واجب‌الرعايه اعلام میکرد، ولی با آن هم، کشورهایی که قوانین شان از آن آیدیل‌ها الهام گرفته بود، هنوز هم در رابطه به حقوق زنان بصورت اخص این تساوی را رعایت نمی‌کردند.

در برابر چنین اغماض صریح، زنان سازمان‌های اجتماعی مدافع خودشان را بوجود آوردند. اتحادیه‌های نویناد زنان وقتاً فوقتاً بمقابل این اغماض، اعتراض نموده و رعایت حقوق مدنی زنان را از ارگان‌های قانونگذاری تقاضا میکردند. یک صد سال گذشت اما هنوز هم حال به همان منوال قبلی باقی مانده بود. تا اینکه در آستانه تعویض به قرن بیستم، بار دیگر همان شعار انقلاب کبیر فرانسه در مورد تساوی زنان با مردان از جانب «اتحادیه ای بین‌المللی زنان» بالا کشیده شد.^{۹۰}

تا آغاز قرن بیستم، حق رأی برای زنان و تساوی آنها با مردان در هیچ یک اسناد تقنینی کدام کشور اروپایی جا داده نشده بود. پس از آن همه فرو گذاشت‌ها، بالاخره طی سال‌های اول قرن گذشته، حقوق زنان یکی پی دیگر در کشورهای مختلف تسجیل قانونی یافت. ولی با آن هم در برخی کشورها هنوز هم به مقابل احقاق حقوق زنان سخت جانی نشان داده می‌شد. بطور مثال زنان آلمان خیلی ناوقت تر از

همجنس‌های شان در سایر کشور‌های اروپایی یعنی به سال ۱۹۱۸ حق شرکت در انتخابات را بدست آوردند.^{۹۱}

موضوع تحصیلات عالی و حق دستیابی به آن، حق طبعی دیگری بود که به مقابل احقاق آن، مقاومت‌هایی در جوامع اروپایی علیه زنان سازمان داده شده و از کسب تحصیلات عالی زنان، جلوگیری می‌شد.

زنان سوئسی در سال ۱۸۴۰، زنان انگلیسی در سال ۱۸۵۰، زنان اروپای شمالی بسال ۱۸۷۰ و زنان آلمانی با تأخیر زیاد در سال ۱۹۰۸ به این حق مشروع شان دست یافتند.^{۹۲}

در متون ابتدائی قوانین بورژوازی، اوتوریت‌ه والدین بر اولاد، تنها به پدر تعلق داشت. صلاحیت مادر در حدودی انجام وظیفه زناشویی و امور منزل خلاصه میشد. زن می‌بایست به تصامیم شوهرش سر می‌ماند. تا آنکه این حالت از نظر قانون در وسط قرن بیستم تغییر کرد. بطور مثال در جمهوری فدرالی آلمان بوسیله ماده ۱۱۷ قانون اساسی، تساوی حقوق پدر و مادر در داخل فامیل به سال ۱۹۵۳ رسمیت یافت.^{۹۳}

با ارتقاء سطح تخنیک و پیدایش عرصه‌های جدید کار اجتماعی روزتاروز به نقش زنان در تولید، علم و تکنالوژی ضرورت برگشت ناپذیر بمیان آمد. مخصوصاً در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم که اقتصاد رونق بهتر یافت، علاقمندی به قوای کار زنان نیز بالا گرفت.^{۹۴} «نه تنها پرداخت مصارف روزمره بلکه خود سیستم تولید «جامعه استهلاکی»، اجباراً خانم‌های شوهردار و در مجموع تمام خانم‌ها را به اشتغال و وظایف کاری در جامعه سوق داد.»^{۹۵} زیرا روزتاروز اقلام مصرفی جدید که بوسیله اشتها بدرقه میشوند، علاقمندی انسان‌ها را به خود جلب نموده و آنرا به یکنوع ضرورت کاذب مبدل مینماید. این میلان به خریداری اقلام مورد اشتها، بدون افزایش قدرت خرید فامیل‌ها در یک سطح لازم نمی‌تواند، به یک «تقاضای بالفعل» مبدل شود. لذا بخاطر ارتقاء سطح قدرت خرید فامیل، باید زنان شوهردار نیز بکارهای بیرونی مشغول می‌شدند. تا با عواید مزد شان «قدرت خرید» اقلام اشتها شده را بدست می‌آوردند. مصروفیت بیشتر زنان در کارهای بیرون از منزل، بطور طبعی نقش آنها را در جامعه افزایش میداد. ولی نقش جدید

زنان بغرنجی‌هایی را نیز با خود داشت که حل آن نه تنها از ارتقاء سطح درک اجتماعی خود زنان مشروط بود، بلکه في المجموع نیاز به رشد خرد جمعی جامعه را نیز داشت. تا بدبینی‌ها بمقابل زنان کاهش یافته و زنان به تحصیل آزادی واقعی شان نایل آیند.

۹ - جنبش زن در کشاکش مباحثه تیوریک:

شماری از زنان پیشتاز و آگاه متوجه این واقعیت شدند که تا وقتی آنها خودشان مشکلات خویش را در سطح جامعه مطرح نساخته و برای احقاق «حقوق زنان» از طروق سیاسی برگردانندگان سیستم اقتصادی و دولت فشار وارد نه نمایند، هرگز نخواهند توانست که به «آزادی واقعی» دست یابند.

این زنان از حق تلفی‌های عیان و پنهانی ناشی از سیستم جدید اقتصادی که پی در پی بر آنها تحمیل می‌گردید، ناراض می‌شدند. نتیجه این نارضاایتی‌های اجتماعی موجب پیدایش جنبش جدیدی بنام «جنبش زن»^a گردید. در تاریخ این جنبش، مقاومت‌ها و مبارزات گسترده بخاطر احقاق حقوق زنان براه افتاده است که یکی از آن روزهای ماندگار و حماسه آفرین، هشتم مارچ سال ۱۸۵۷ میباشد. درین روز که بمثابة نقطه عطف در تاریخ جنبش زنان میباشد، کارگرزنان کارخانه‌های نساجی شهر نیویارک به پاخاسته و در برابر شرایط نامساعد کار و پائین بودن سطح مزدها اعتراض نمودند. آنها همچنان خواستار دستمزد مساوی با مردان شدند.

طرح تساوی سطح مزدها میان زن و مرد نه تنها یک خواست صنفی بود، بلکه گام گسترده و با اهمیتی به شمار میرفت که تمام زنان را به تساوی حقوق اقتصادی شان در جامعه نزدیک میساخت. تساوی حقوق اقتصادی، موقعیت زن را از مقام ثانوی آن بالا برده و عامل مهمی در جهت برابری آنها با مردان و در مجموع جامعه محسوب میشود. هشت مارچ تنها آغاز کار بود و هنوز راه دشوار و طولانی در برابر زنان قرار داشت.

در پایان جنگ جهانی اول، وقتی که سربازان از جنگ بر می گشتند، زنان باید محلات کار شان را به آنها واگذار می‌شدند. جناح‌های زن ستیز و محافظه کار در

^a در نیمه ای قرن نوزدهم، نشست‌ها و گردهمایی‌هایی پیرامون حقوق - زن و موقف آن در اجتماع، در گوشه و کنار جهان تدویر یافت. از آنجمله می‌توان «کنوانسیون حقوق زنان» در نیویارک (۱۸۴۸) و «اولین کنوانسیون سراسری حقوق زنان در ماسوچوست» (۱۸۵۰) را نام برد.

حکومت‌ها هم به این تعویض موافق بودند. آنها می‌خواستند که زن می‌بایست دوباره به اشتغال در منزلش برگردد. اما زنان مقاومت کرده و محلات کارشان را در بخش‌های مسلکی حفظ نمودند و یا به انجام کارهای شاقه پناه بردند. درین سال‌ها که بحران بین‌المللی اقتصادی محلات کار را از بین میبرد، سال‌های دشواری برای کارگر زنان بود.

با آغاز هر دو جنگ جهانی اول و دوم، کمبود قوای کارمرد، موجب شد که زنان از عرصه‌های کار عنعنوی شان بیرون شده و به عوض مردها، چرخ‌های اقتصادی را به حرکت در آوردند. درین وقت است که افسانه ناتوانی زن، نادرست از آب برآمد و خود زنان هم بیشتر از گذشته مطمئن و متکی به خود شدند. آنها زحماتی زیادی کشیدند تا کارآیی و کیفیت کاری خود را بالا ببرند.

در جنبش زنان و خواست‌های آنها سه موج عمده ذیل قابل تمیز و ادراک است:

- موج اولی که تا سال ۱۹۵۹ ادامه داشت، عمدتاً روی دو خواست عمده که عبارت از تادیبه مزد مساوی با مرد و دریافت حق رأی در انتخابات بود، می‌چرخید.

- در موج دوم علاوه بر حقوق اقتصادی - اجتماعی، تثبیت و تحکیم بیشتر حقوق زنان، کنترل ولادت و دریافت آزادی‌های جنسی مطرح بود. بسیاری از زنان در اروپا و امریکا فکر میکردند که قرص ضد حاملگی، زنان را از ولادت ناخواسته نجات داده و آزادی عمل را نصیب آنها میکند. بعضی از زنان خواهان آزادی‌های جنسی بوده و میخواستند که در یک وقت با چندین مرد روابط داشته باشند.

- موج سوم که به «مؤنث‌گرایی متأخر» شهرت دارد، بیشتر معطوف به طرح این سوالات گردید: آیا تساوی میان زن و مرد وجود دارد؟ و یا باز هم برای آن مبارزه صورت بگیرد؟ چرا تا به حال معاش زنان مساوی به مردان پرداخت نمیشود؟

چرا یک سیستم حمایتی طفل و مادربوجود نیامده است؟ و چرا هنوز هم یک سقفی وجود دارد که بلندتر از آن زنان بالا نمی‌روند؟ چرا قضاوت قبلی در مورد زن و در مورد توانمندی آن وجود دارد؟ بناءً بخاطر دریافت پاسخ به این سوال‌ها، ضرور بود تا زنان اهداف واقعی خود را مشخص کرده و بخاطر احقاق حقوق شان، آگاهانه به دور هم جمع شوند.

در سال ۱۹۶۶ یک نویسنده امریکایی بنام بیٹی فریدن^a با سهمگیری شماری از مؤنث گراها^b یک سازمان ملی مدافع زنان را در امریکا تأسیس کرد. متعاقب آن، سازمان‌های زنان با خواسته‌های مشابه در اروپا و گوشه کنار ایالات متحده امریکا پا به عرصه وجود نهاد. آنها حقوق مساوی برای زنان را در داخل خانه و در بیرون از منزل (محل کار) تقاضا نموده، خواهان لغای تبعیض در برابر زنان، تثبیت سطح دست مزد زنان، تنظیم امور عواید و بالاخره لغو قیود بر روابط جنسی و رفع ممانعت بر سقط جنین شده و سعی نمودند تا خواسته‌های شان در قوانین و مقررات کشورهای شان مسجل گردد.

به عبارۀ دیگر مؤنث گراها (فیمینیست‌ها) میخواستند تا زن به «آزادی بزرگ» نایل آمده و نقش آنها در اقتصاد و سایر عرصه‌های کار اجتماعی بالا برود. تا بدینوسیله از رهگذر روانی، مقام مستقل از مرد را احراز نماید. مقصود نهایی فیمینیست‌ها، شرکت زنان در مقامات تصمیم گیرنده اداری، سیاسی و تمام عرصه‌های نظم عامه بود.

جنبش زن در نیمه دوم قرن بیست رونق تازه یافت. در آن سال‌ها، روحیۀ اعتراض در نسل جوان اروپا و امریکا قوت گرفته و پیهم در حال گسترش بود. اعتراض آنها که بعداً در سال‌های ۱۹۶۰ بنام «جنبش ضد اوتوریتۀ» شهرت یافت، بی تاثیر بر جنبش فیمینیست‌ها نبود. به همین جهت، همزمان با آن جنبش و به کمک آن، جنبش زنان نیز فی‌المجموع قوام بیشتر می یافت. «جنبش ضد اوتوریتۀ» با هر پدیده که مظاهر فشار از آن بمشاهده میرسید و یا گردانندگان جنبش، آن را منحیث «وسیله فشار» تلقی می کردند، در مقابله قرار میگرفت. شرکت کنندگان این حرکت اجتماعی عمدتاً نسل جوان و محصلان پوهنتون‌ها^c بودند. آنها در برابر موازین اجتماعی نضج یافته بدست نیاکان شان، قیام کردند. حرکت آنها از مقابله علیه جنگ امریکا در ویتنام آغاز شد و با مجموعه از مطالبات، سرانجام خواهان شرکت نسل جوان در پالایش فرهنگ و استقامت دهی سیاست شدند.

^a Betty Frieden ,

^b Feministen

^c دانشگاه ها

از همین جنبش، جریانات چپ و ضد جنگ قویاً تغذیه نموده و در نهایت موجب شد تا یک تمایل جدید بنام «جنبش صلح» در سال‌های مابعد علیه مسابقات تسلیحاتی و جنبش دیگری بنام «جنبش سبزها» در برابر استفاده بی بند و بار از طبیعت بمیان آید. در پهلوی این دو جریان اخیر الذکر، برخی میلان‌های انحرافی نیز ازین جنبش نفع بردند. این میلان‌ها علاقمند آزادی در «همجنس‌بازی» و «قانونی شدن سقط جنین» بودند.

گرچه «جنبش ضد اوتوریته» تا سال‌های ۱۹۷۰ ادامه نیافت، اما بر اشاعه فیمینیزم اثر بزرگی از خود به جا گذاشت. این جنبش وقتی به غرب امریکا رسید، اهداف اولی آن عوض شده و به یک حرکت ضد اوتوریته، ضد قانون و بر ضد فامیل^a تبدیل شد.

تشبثات خصوصی اقتصاد که در گام نخست مقصر نبود مساعدت‌های اجتماعی به زنان هستند، با براه انداختن تبلیغات نامرئی تلاش ورزیدند، تا توجه زنان را از مسئولیت‌های مستقیم این تشبثات منحرف سازند. آنها دست بکار شده و در عوض، چنان ذهنیت‌هایی را در جنبش زن القاء نمودند که گویا تمام بدبختی‌های قدیم و جدید زن بدست مرد بوجود آمده و این مرد است که مسئول درجه یک اسارت گذشته و روزگار پر مضیقه جدید زنان می‌باشد.

این طرز دید درست معکوس همان نظریات غیرواقعیانه است که در مراحل ابتدائی تمدن اروپا، از جانب سرداران قبایل روم و آتن علیه شرکت زن در زندگی اجتماعی ارائه میشد. در آن زمان حتی فیلسوف بزرگی چون ارسطو نتوانست خود را از تأثیر تعصب بمقابل زن بیرون ساخته و بمقابل جنس مخالفش بدون مخاصمت باقی بماند. او میگفت: «زنان و بردگان از روی طبیعت محکوم به اسارت هستند و به هیچوجه سزاوار شرکت در کارهای عمومی نیستند.»^{۹۶}

در حالیکه علم ثابت می‌سازد که میان زن و مرد کدام فرق طبیعی در ذهن و استعداد وجود نداشته و اختلاف‌های ذهنی از تفاوت مشاغل و محیط‌های متفاوت کار ناشی میشود. کارهای تخصصی و مسلکی، همچنان بکاربرد وسایل مختلف تولیدی و سایر ارتباطات اجتماعی، در شکل‌گیری ذهنیت انسان‌ها مؤثر است. کار کردن

^a Sex - Drog - Rock and Roll

در بیرون از منزل و در داخل جامعه، تا صرفاً اشتغال در امور منزل و محیط بسته خانه، فرق داشته و طرز دید انسان‌ها را تغییر میدهد. به این معنی که شرکت فعال در تولید و حیات اجتماعی، به ابعاد فکری انسان افزوده و جولانگاه فکری او را وسیع می‌سازد.

مقامات مسئول دولت‌ها نه تنها از مکلفیت‌شان مبنی بر ایجاد شرایط مساعد اقتصادی و اجتماعی، بخاطر متعادل ساختن موقف زن و مرد در یک جامعه طفره می‌روند، بلکه از ده‌ها عامل دیگری که بی‌موجب سبب ناآرامی‌ها در میان شمار کثیری از خانواده‌ها میشود، جلوگیری نمی‌نمایند. یکی از این موارد اشتها رانی است که موجب ترغیب انسان‌ها به استعمال دواهای تشنج‌افزا در درون خانواده میشود. اشتها رانی مذکور استعمال دواهایی را توصیه می‌نمایند که موجب ارتقاء نیروی رزمی زنان در درون خانواده شود. بناءً شمار زیادی از زنان با قرار گرفتن در تحت تأثیر این تبلیغات «روزتاروز به دوی «پروزک»^a که یک دوی ضد «افسردگی»^b است، روی می‌آورند. در امریکا این دوا به یک دوی مؤنث‌گرایی مبدل شده است. زیرا با استعمال آن پروبلم‌های کهنه‌زنان، خود به خود کمتر تبارز میکند. فی‌مینیست‌ها از استعمال پروزک استقبال نموده و از ترویج آن تجلیل می‌نمایند. بخاطر این واقعیت که پروزک توجه زنان را به خودشان بالا برده و آنها را از توقعات ناموجه و غیرضروری مردان‌شان رهایی می‌بخشد

«^{۹۷} محبوبیت و ضرورت آن بالا گرفت. کارگذاران عرصه سیاست و اقتصاد هم با ترویج آن موافق بودند. زیرا، با استعمال چنین ادویه، به وسایل «بیوتیکنیک»^c توسل جسته شده و از آوردن اصلاحات در نظم اقتصادی و اجتماعی که زمینه ساز موقف بهتر زنان گردد، جلوگیری میشود.

از شرکت زنان در کارهای اجتماعی و اقتصادی بیرون از منزل یکصد و پنجاه سال بیشتر نمی‌گذرد. این مدت برای جمع‌آوری تجارب تاریخی آنها چندان زمان کافی نمی‌باشد. وقت زیاد در کار است تا زنان در پهلوی فراگیری دانش مسلکی،

^a Prozac

^b Depretion

^c Biotechnik

موضعگیری‌های متفاوت شان را به ارتباط عوامل بازدارنده نقش زن در جامعه، توحید بدهند.

صدای اعتراضی زنان در برابر موقف ثانوی آنها در جامعه و خانواده، از ابتداء لحن و لهجه متفاوت داشت و در جریان اعتراض آنها، روزتاروز تفاوت‌ها برجسته گردید. تا آنکه طی سال‌های اخیر، جنبش زنان به دو جریان متمایز از هم اظهار وجود نمود. جریان اولی، ستم و استثمار زن را جزء از ستم طبقاتی در جامعه دانسته و موقف ثانوی زن را بخشی از کمبود عدالت در جامعه میدانند. جریان دومی بر روابط حاکم اجتماعی توجه نکرده و بصورت مجرد، مرد را صرفاً عامل استثمار و تیره روزی زنان وانمود مینماید.

به این ترتیب، موضعگیری در برابر سوال مربوط به قایل شدن اولیت برای مبارزه طبقاتی و یا مبارزه بخاطر جنس، جنبش بین‌المللی زنان را طی سال‌های ۱۹۷۰ ابتداء به دو جناح چپ و راست منشعب ساخت. جناحی که برای مبارزه بخاطر جنس اولیت قایل بود، بدون در نظر داشت ظهور مناسبات سرمایرداری و روابط اقتصادی جدید ناشی از آن، در درون خانواده، ضدیت شانرا با «مرد» آغاز کردند. آنها به این اعتقاد اند که استثمار زن خاتمه نمی‌یابد، مگر آنکه به کار زن در خانه پایان داده شود و یا در برابر کار وی مزد مناسب تادیه گردد. شاملین جناحی که به این اعتقاد اصرار میورزند، بنام فیمینیست‌ها یا مؤنث‌گراها شهرت یافتند. گرچه آنها در عمل با جریانات چپ در همکاری و همبستگی قرار دارند ولی اهداف مرامی اینها آنطوری که قبلاً تذکر یافت از تبلیغات ماهرانه تشبثات خصوصی الهام گرفته و با اهداف استراتژییک آن تشبثات در انطباق قرار دارد.

فیمینیست‌ها بخاطر به کرسی نشاندن ادعاهای شان با اصول تیوریک اقتصاد ملی مخالفت کردند (زیرا این اصول، اقتصاد ملی را کاملاً از دیدگاه تولید قابل تبادل در بازار مطالعه کرده و اقتصاد فامیل را صرفاً به حیث یک واحد استهلاکی مشخص می‌نمود) و در عوض بخاطر استدلال ادعای شان به «تیوری کار» کارل مارکس چنگ زده و تلاش میورزند تا طبقات استثمارگر و استثمار شونده را در داخل «خانواده» بیابند. آنها سعی میدارند تا کار درون خانه را از نظر مفهوم اقتصادی، منحص کار می‌عرفی کنند که ارزش اضافی خلق مینماید.

مطمح نظر آنها از بکاربرد چنین شیوه تحلیل، این است تا با یک انتقاد همه جانبه اجتماعی مناسبات دو جنس را در مشابهت با مناسبات طبقاتی که موجب استثمار اقتصادی میشود، قرار داده و بدینوسیله از نظر روابط اجتماعی نیز آنرا غیر عادلانه تعریف نمایند. به عبارت ساده میتوان گفت که آنها دو جنس را معادل دو طبقه در مقابل هم قرار میدهند. چنین تیوری پردازی، ظاهر فریبنده دارد، اما از واقعیت بیگانه است. اگر فیمینیست‌ها اندکی در تعریف و تشخیص «طبقه» و «جنس» تعمق نمایند، به سهولت درخواهند یافت که تفاوت این دو اصطلاح، بنیادی بوده و نمی‌توان یکی را به عوض دیگری استعمال کرد. همینطور بازمانده‌های فرهنگ مردسالاری را نمی‌توان به حیث وسیله اثبات تفاوت طبقاتی در درون خانواده‌های مدرن امروز ارائه داشت. بخصوص در جوامع که تقسیم کار اجتماعی بر پایه جنس قانوناً ملغی شناخته شده و زنان همسان مردان در کارهای بیرون از منزل استخدام میشوند، مطرح ساختن چنین ادعا بسیار کم‌رنگ به نظر می‌آید.

از مناقشات تیوریک بالا می‌توان نتیجه گرفت که تمام سوال‌های مربوط به مناسبات طبقه و جنس را نمی‌توان با دلایل صرفاً تیوریک جواب گفت. مخصوصاً اگر سنگاپیه‌های تیوریک از عملکرد یک تعامل دیگر به عاریت گرفته شود. یگانه شیوه برخورد واقع‌بینانه، باز هم مطالعه و مقایسه ارقام یعنی تحلیل احصائیوی در رابطه به موضوع مورد نظر میباشد.

بحث را می‌توان ازین نقطه نظر دنبال کرد که اولاً زنان و یا مردان بحیث «گروپ‌های جنسی»^a، گروپ‌های واحدی را نمی‌سازند. بلکه آنها از نقطه نظر تفاوت طبقاتی [در داخل هر یک از دو گروپ] از هم متمایز می‌شوند. ثانیاً قابل یاد دهانی است که تعلق به جنس در داخل هر یک از طبقات اجتماعی همسان نمی‌باشد. اینکه چطور این ساختار دوگانه تأثیر می‌اندازند [و یا عمل میکنند] و هر یک ازین محدودیت‌های مشخص چگونه پدیدار میشوند، سوالاتی اند که باز هم صرفاً بوسیله تحقیقات احصائیوی جواب داده شده میتواند.^{۹۸}

به عقیده فیمینیست‌ها، کار زن در خانه از نظر اجتماعی کار مؤلد میباشد. زیرا اولاً بخشی ازین کار در تجدید نیروی کار مؤلد مرد خانواده گماریده شده است و

^a Genus - Gruppen

ثانیاً نسل بعدی کارگران را به دنیا می‌آورد. لذا از دیدگاه اقتصاد سیاسی گویا: منحیث نیروی کار مؤلف، قابلیت ارزش تبادلی را در بازار دارد. بناءً باید منعیث کار روزمزد به آن مزدکار داده شود. اما از تادیبه این مزد به زنان خودداری میشود.

همینطور به عقیده آنها، زنان خانه در چنان یک مناسبات کاری قرار دارند که بالآخر این مناسبات، آنها در یک موقف طبقاتی‌بی زیست می‌نمایند که با شرایط بردگی و «سرواژ» قابل مقایسه است. به این ترتیب، این اندیشه پردازها از تفاوت طبقاتی در میان خود زنها چشم پوشی می‌کنند و فرضیه ای نادرستی را به ارتباط «زن» طرح می‌نمایند.^{۹۹}

آنها در روابط زناشوهری، مناسبات پوشیده «مزدور- کارفرما» را جستجو کرده و با طرح سوال «استمتاع» (بهره گیری جنسی)، مرد را استثمارگری میدانند که «ثروت جنسی» زن را به یغما میبرد.^{۱۰۰}

حال ببینیم که خلا و نقایص این طرز دید در کجا بوده و آیا آنها میتوانند ازین طریق فرضیه مورد نظر شانرا به اثبات برسانند؟ توسل به «تیوری کار» کارل مارکس و انتقال مستقیم آن بر کار اعضای فامیل در خانه، طی سال‌های ۱۹۸۰ بسیار انتقاد شد. زیرا «بوسیله تعبیر مناسبات مزدورکاری مخفی از روابط زناشوهری، یک کارگر مزد بگیر (مرد) به حیث استثمارگر نیروی کار و دزد ثروت جنسی یک خانم خانه معرفی میشود.»^{۱۰۱}

درین مورد اورزولابیر^a بصورت سیستماتیک موضوع را اینطور انتقاد مینماید: «چنین استدلال، تفاوت در آثار مارکس یعنی میان تعریف پرنوسان اولی وی از مفهوم کار و تعریف کاملاً مشخص و محدود به «تولید ارزش اضافی کار» نوشته اصلی اقتصادی اورا نمی‌شناسد و آن هر دو را باهم مخلوط میکند. نتیجه آن می‌شود که تمام زحمات یک زن در قالب «اقتصاد خانگی»^b قرار بگیرد.

بدین معنی که با این گونه طرز دید، تربیه کردن طفل و مناسبات میان دو همسر به

^a Ursula Beer

^b Oeconomicus

سطح «مناسبات کاری» تنزیل یافته و کرکتر مناسبات دوجانبه فامیلی بخصوص روابط واجب‌الاعتبار خصوصی در زمینه نادیده بماند.»^{۱۰۲}

انتقاد اورزولابیر بر استدلال فیمینیست‌ها کاملاً وارد است. از نظر نگارنده این مؤلفه نیز اگر مناسبات درون فامیل در قالب «اقتصاد خانگی» محدود بماند، پس مؤسسه فامیل به چنان یک «تشبث اقتصادی» مبدل می‌شود که بانیست نه تنها درجه استثمار را در آن بررسی کرد بلکه نفع و ضرر و بیلانس سالیانه را نیز نه باید از نظر دور انداخت.

واقعیت اینست که کار خانه در اثر مشهور مارکس بنام «انتقاد بر اقتصاد سیاسی»^a به مفهوم اقتصادی آن منحصراً کاری که ارزش خلق می‌کند، مورد توجه نمی‌باشد. زیرا نتیجه این "کار" شکل محصول قابل‌تبادل در مارکیت را نداشته و ازین جهت نمی‌توان به «ارزش اضافی» نایل شد. بالنتیجه برخلاف "کار و ایسته به مزد در عرصه تولید" در پرنسیپ، «بازتولید» خانگی زنان، هم از جانب مارکس و هم از جانب انگلس در تحلیل «استثمار» و «از خود بیگانگی» مد نظر گرفته نشد و داخل نمی‌باشد.^{۱۰۳}

موضوع «استثمار دوگانه» و عنوان کردن اینکه زن امروز دو استثمارگر دارد. یکی در خانه (مرد) و دیگر خارج منزل یعنی تأسیساتی اقتصادی بی که زن در آن کار می‌کند - مربوط مارکس نبوده و نمی‌توان آنرا از لابلای «تیوری کار» مارکس اشتقاق کرد. چون چنین اشتقاق مستحیل است، لذا ادعای آنها نیز بدون پایه تیوریک باقی می‌ماند.

در رابطه به «بازتولید نیروی کار» و یا «زایش ثروت کاری نسل نو»^b در جامعه، زن بنابر خصلت بیالوژیک خود سهم بزرگ را دارد. که سهم زن با ایزاد مساعی مرد در پرورش و تربیه طفل، «قابلیت فامیل» را بمیان می‌آورد. ولی تیوری اقتصاد ملی درین زمینه بی توجه باقی می‌ماند. لذا انتقاد ازین رهگذر وارد است.^{۱۰۴} اما فراموش نباید کرد که این «قابلیت فامیل» در مورد «زایش ثروت کاری نسل نو» تنها منحصر به زن بوده نمی‌تواند. بلکه این قابلیت از هر دو جانب تشکیل

^a Zur Kritik der politische Ökonomie

^b Die Regeneration des Arbeitsvermögens

دهنده فامیل بمیان می‌آید. زیرا در تمویل مصارف پرورش و تربیه طفل، مادر و پدر هر دو نقش داشته و در برخی موارد حتی مادر کلان و پدرکلان نیز سهم میگیرند. بناءً بکاربرد این انتقاد و مختص ساختن «قابلیت فامیل» تنها به زن، شیوه غیرواقعیانه است که از جانب بخش‌های مردستیز (مخالف جنس مرد) در حلقات فیمینیست‌ها معمول می‌باشد.

نسل نوی که در اثر «قابلیت فامیل»، آماده تقدیم به جامعه می‌شود، طبعاً تا مرحله آمادگی، مصارفی را به بار می‌آورد که در نهایت باید از جانب استفاده کنندگان نیروی نسل نو تمویل شود. به عبارت دیگر، مصارفی که بخاطر رشد و نمو طفل و تربیت آن از جانب فامیل انجام می‌یابد، بانیست از طرف دولت و یا کمپنی‌های شخصی که آنها را استخدام می‌نمایند، جبران شود. در غیر آن، طوری که تا کنون معمول است، مصارف برای آماده ساختن نسل نو یعنی تهیه «سرمایه انسانی»^a، جهت اشتراک در تولید اجتماعی یا بعبارۀ دیگر تمویل «دانش انسانی»^b در رشد اقتصادی و پیشرفت اجتماعی جامعه بدوش فامیل‌ها باقی میماند.

اوگوست ببیل^c با توجه به شرایط طاقت فرسای جدید که پس از تغییرات ناشی از انقلاب صنعتی، فامیل‌ها بالخصوص زنان را احاطه کرد، چنین نظر میدهد که: «تربیه طفل از خانه به مؤسسات انتقال بیابد.»^{۱۰۵}

نظریه ببیل به ارتباط فامیل با موضعگیری تیوریک بورژوازی در حالت تقابل قرارگرفت (همچنان طفل را از محبت والدین دور میساخت)، از همین جهت مورد توجه دولت‌ها و تشبئات خصوصی واقع نشد. زیرا دولت‌ها و مؤسسات خصوصی بخاطر جبران این مصارف آمادگی نداشتند. بنابراین آنها چنین نظریات را نفی نموده و تلاش ورزیدند تا اعتراضات زنان را بسوب دیگری یعنی جنس مرد منحرف سازند.

مقصود از مناقشه روی اساسات تیوریک فیمینیزم درین مؤلفه، این نیست که از مبارزات فیمینیست‌ها بر علیه نابرابری اجتماعی منجمله بی‌عدالتی‌های موجود در

^a Humankapital

^b Know how

^c August Bebel

برابر زنان چشم پوشی گردد. بلکه هدف نگارنده وضاحت بخشیدن به این مطلب است که نیل به آزادی زن بانیست در رابطه تنگاتنگ با شرایط اقتصادی و اجتماعی زندگی او جستجو شود؛ بدون بهبود این شرایط، زنان نخواهند توانست که به آزادی واقعی شان دست یابند. آزادی از پیوندهای اجتماعی و فامیلی و یا صرفاً اتکاء روی آزادی‌های صوری، آزادی واقعی زن را به کجراه می کشاند. کجراهی که عاقبت آن انحلال مؤسسه خانواده در جهان غرب خواهد بود. طبعاً نتایج ناگوار چنین اندیشه پردازی‌های کجروانه بر خانواده‌های شرقی متوطن درین کشورها بی اثر نمی ماند. لذا مباحثه تیوریک در اطراف این موضوع ضرور بود تا قضیه را از پرده ابهام بیرون سازد.

۱۰ - خانواده در معرض انحرافات جنسی و اخلاقی:

نظریات مربوط به تضاد جنسی، ذهنیت انحرافی را در جوامع غربی بوجود آورده است. یکی از اثرات ناگوار آن جرئت دادن به ترویج همجنس‌بازی می‌باشد. این انحرافات تا حدی توسعه یافته است که امروز بخش‌های از کلیسا و دولت‌های غربی مجبور می‌شوند بخاطر کمیت قابل ملاحظه همجنس‌بازان به شناخت رسمی همجنس‌بازی موافقه نمایند. همجنس‌بازی طی سال‌های اخیر در اروپا و آمریکا زیاد گردیده و در بعضی از کشورهای اروپائی، آزادی عمل برای همجنس‌بازان رسماً در قوانین شان تسجیل یافته است. در کشورهای کانادا، بلجیم، هالند و اسپانیه، همجنس‌بازی قانوناً رسمیت یافته است. در آمریکا، قانون اساسی آنرا منع میکند ولی قانون ایالتی بعضی از ایالات مانند ماساچوست، آنرا برای کسانی که در آنجا مقیم اند، آزاد مانده است.

اخیرا بسال ۲۰۰۴ شاروال شهر سانفرانسسکو در مغایرت با قانون ایالت کالیفورنیا، بر وثیقه ازدواج سه هزار همجنس‌باز مهر تأیید زده و آنها را به حیث زن و شوهر اعلان کرد. او درین قضیه نه تنها از تطبیق قانون کالیفورنیا بصورت بیطرفانه نظارت نکرد، بلکه بخاطر جلب رأی همجنس‌بازان در انتخابات آینده، به نقض قانون مبادرت ورزید. قانونی ساختن همجنس‌بازی، سوال مربوط به خانواده، اخلاق، تربیه و تولید نسل را سراپا نادیده می‌گیرد. زیرا:

۱ - با قانونی ساختن آن، ازدواج مفهوم خود را از دست میدهد.

۲ - محیط سالمی را که در پرتو ازدواج برای اطفال بمیان میاید، از آنها می‌گیرد.
۳ - همجنس‌بازان را جرئت میدهد تا طفل را به فرزندی بگیرند و با آنکه خطر این بدعت بر «نمو صحی و هویت جنسی اطفال»^a مشهود است.

۴ - آزاد ساختن همجنس‌بازی، یکنوع مقابله با اخلاق است. بالوسیله چنین آزاد سازی، مدافعان اخلاق سالم اجتماعی، مجبور ساخته میشوند تا یک پدیده غیر اخلاقی را به حیث اخلاق اجتماعی بپذیرند.

^a Children's Development of healthy sexual Identities

۵ - قانونی ساختن همجنس‌بازی، بقای جامعه را به مخاطره می‌اندازد. زیرا بقای جوامع صرفاً وابسته به وجود فامیل‌های مکمل می‌باشد.^{۱۰۶}

تجویز دهندگان همجنس‌بازی صرف روی فلسفه «فردگرایی» و تمثیل دروغین آزادی فرد اتکاء نموده، زندگی مشترک دو همجنس را منحصبت دو همسر قبول کرده و آنرا بر خلاف قانون طبیعت و داشته‌های اخلاقی و فرهنگی جامعه، قانوناً مجاز می‌شمارد. از نظر این قانون‌گذاران، «فرد» میتواند آنطوری که بخواهد، زندگی کند. نتیجه منفی آن بر جامعه، اخلاق انسانی و بالاخره سرنوشت نوع بشر، مطمح نظر مقنن نیست. این حکم‌گذاران نمی‌خواهند بفهمند که مخیر بودن یک انسان بخاطر دفاع آزادانه از حقوق وی با آزاد گذاشتن او در جهت فاسد ساختن جامعه نه تنها معادل و مرادف نیست، بلکه همدیگر را نفی مینماید. مبادرت به عمل مشروع و یا نامشروع در نزد این آقایان، عندالمناسبت تفکیک درست نمی‌یابد و در هنگام تفکیک همچو اعمال، تمایلات انفسی آنها بر قضاوت‌های شان غلبه میکند. در حالیکه انسان تنها به اجرای عمل مشروع آزاد است و هر عمل او تا وقتی مشروعیت دارد که به دیگران مضر تمام نشود. در برخی حالات نمی‌توان بدون توافق رسمی دیگران به یک عمل دست زد که مسئله قانونی ساختن همجنس‌بازی نیز از همین ردیف می‌باشد.

سوال درین است که آیا تسجیل قانون همجنس‌بازی به موافقت همگانی صورت گرفته است؟ آیا در زمینه، رأی مستقیم اکثریت جامعه وجود دارد؟ آیا وکلا قبل از اخذ رأی مؤکلین شان روشن ساخته بودند که در صورت انتخاب آنها در مقام نمایندگی مردم، به تسجیل قانونی همجنس‌بازی رأی میدهند؟

عمل آزادانه یک نفر نباید مرز آزادی دیگران و «اصل اخلاقی جامعه»^a را خدشه دار سازد. مهم این است که این مرز را کی تعیین و نظارت می‌کند؟ آنهایی که به اخلاق و اصول آن وقع نگذاشته و وقیح عمل میکنند؟ یا آنهایی که به رأی و نظر اکثریت مردم خود ارج گذاشته و علاقمند تکامل سالم جامعه شان میباشند.

^a اصل اخلاقی در یک جامعه، از تراکم تاریخی مجموع معنویت در یک جامعه ناشی میشود. معنویت، اخلاق را احتوایمیکند و در بسا موارد مرادف کلمه اخلاقیات بکار میرود.

در جمهوری فدرالی آلمان سال‌هاست که اشکال مختلف زندگی‌های یکجایی بعوض فامیل بوجود آمده و از جانب دولت رسماً و در عمل چشم‌پوشی می‌گردد. این اشکال عبارت‌اند از: زندگی یکجایی زن و مرد (بدون نکاح) و توالد و تناسل بدون عقد نکاح.

همچنان زندگی مشترک مرد و همجنس‌بازان زن بی‌شمار و تقریباً در همه گوشه و کنار این کشور وجود دارد. بدین معنی که نقش و رسالت فامیل و سلامت جامعه مطرح نبوده، افراد مخیر‌اند هر نوعی که خودشان بخواهند زندگی می‌توانند.

احصائیه‌گیری‌های بعد از وحدت هر دو آلمان نشان می‌دهد که اشکال زندگی یکجایی بدون نکاح در ایالات غربی آلمان ۵,۲ فیصد و در ایالات بازمانده از آلمان دیموکراتیک ۶,۸ فیصد می‌باشد. ولی سهم خارجی‌های مقیم آن کشور درین فیصدی آنقدر ناچیز است که نمی‌توان آنرا منحصیث یک تمایل به محاسبه گرفت.^{۱۰۷}

تشابه احصائیه‌ها در هر دو بخش آلمان که چهل سال در تحت دو نظام مختلف و مخالف سرمایه‌داری و سوسیالیستی زندگی داشتند و نیز ناچیز بودن چنین ارقام در میان خارجی‌ها که عمدتاً از جوامع شرقی در آنجا کوچیده‌اند، این حقیقت را بازگو می‌کند که: فرهنگ در هم‌پاشیدگی و یا استحکام فامیل‌ها نقش اساسی دارد.

اضمحلال فرهنگی در اروپا و امریکا اکثراً مرادف با «آزادی از قیود عنعنات» جازده شده و در سایه چنین سطحی نگرشی، انحرافات عدیده در درون این جوامع رشد مینماید. امروز بی‌اعتنائی به ارزش‌ها و موازین پسندیده فرهنگی تا اندازه گسترش یافته است که حتی نهادهای اخلاقی و فرهنگی از شیوع خزنده این انحرافات در امان نیستند.

نقش کلیسا در استقامت دهی اخلاق جامعه و در حفظ اصل خانواده و تداوم نسل نوع بشر نه تنها بی‌ارزش شده می‌رود، بلکه انحرافات اخلاقی و جنسی در درون کلیسا نیز ترویج یافته و در اکثر موارد از جانب مقامات کلیساهای محلی (مرکز کلیساهای کاتولیک در واتیکان تاهنوز درین ارتباط موقف نگرفته است) به رسمیت شناخته می‌شود.

همین اکنون مباحثاتی در درون کلیساها جاری است که آیا می‌تواند (حق دارد) یک

ملای کلیسا همجنس‌باز باشد؟ در برخی از شهرهای اروپایی و امریکایی ملاحی همجنس‌باز مشغول وظیفه ملایی شده اند و هیچ قدرتی در حلقهات مذهبی آنها وجود ندارد که این ملاحی را از اعمال ضد اخلاقی و ضد سجایای انسانی شان باز دارد. البته باید اذعان کرد که در برابر آنها یک مقاومت غیرفعال و کوچک در میان پیروان مذهب کاتولیک این شهرها وجود دارد ولی سایرین چنان معلوم میشوند که با ترویج این بدعت تفاهم دارند. رسوایی بزرگ ملاحی امریکایی، همجنس‌بازی‌های پنهانی را در درون کلیساها علنی ساخت. شماری از آنها به جرم لواطت با شاگردان (ذکور) مذهبی مورد پیگرد و مواخذة مقامات عدلی قرار گرفتند. مبالغه که تاکنون باید کلیساها به خاطر اعمال شنیع ملاحی خود بپردازد، اضافه از هزار میلیون دالر شده است.

مجبور ساختن شاگردان مذهبی به عمل جنسی و تداوم استمتاع طی سالیان متمادی از اطفال، از یکطرف برای کلیساها آبرویی بجا گذاشت و از جانب دیگر مقامات کلیسا را در موقفی قرار داد تا در برابر ترویج چنین فجایع سکوت اختیار کنند.

امروز میلیون‌ها طفل در اروپا و امریکا طوری به دنیا آمده و می‌آیند که پدر و مادر بیولوژیک آنها هیچگاه مطابق موازین اجتماعی روی سفره عقدنکاح نه نشسته و تعهد زندگی مشترک مادام‌العمر را نه بسته اند. بخش بزرگ انسان‌ها در قالب فامیل‌های یکنفره زندگی میکنند و شمار این نوع فامیل‌ها روزتاروز روبه افزایش است. افزایش این نوع زندگی بخاطری است که:

- طلاق قابل درک و فهم شده و به سهولت بدون در نظر داشت ملحوظات مذهبی و عنعنوی به آن مبادرت ورزیده میشود.

- دختران و پسران جوان، مستقل از فامیل شده و به سادگی زندگی در کنار والدین شان را ترک میتوانند. یعنی قیودات عنعنه و مشکلات اقتصادی خیلی کم شده است.

- شمار ازدواج‌ها پائین آمده و هنوز هم پائین تر شده میرود. رقم بزرگ فامیل‌های که مرکب از زوج و زوجه اند، عموماً کسانی می باشند که اولادهای شان جوان شده و ایشان را ترک گفته اند. لذا این فامیل‌ها در یک مرحله جدیدی از حرکت

دائروی^a فامیل قرار گرفته و دوباره به همان فامیل حجروی^b مبدل شده و یا میشوند.

در ایالات متحده امریکا، جوانان نسبت به سابق، ناوقت تر یعنی در سنین بعد از ۲۵ سالگی ازدواج می‌نمایند. بخاطر بلندی فیصدی طلاق و پائین بودن شمار ازدواج مکرر طلاق شوندگان، بخش بزرگ انسان‌های بالغ بدون همسر میباشند.

احصائیه‌های دقیق نشان میدهد که اوسط عمر ازدواج‌ها در ایالات متحده امریکا فقط اندکی کمتر از سه سال است. لافل یکی از والدین در اکثریت فامیل‌ها، مرکب از همان زوج و یا زوجه‌اند که قبلاً طلاق شده و مجدداً ازدواج کرده‌اند. به این ترتیب اطفال از عاطفه طبیعی هردو والد بیالوژیک بهره نبرده، و این کمبود ظاهراً بوسیله مادران و یا پدران غیر اصلی اکمال می‌شود که به هیچوجه گرمی و احساس طبیعی مادر و پدر اصلی آنها را ندارد.

چگونگی محیط خانواده بر شخصیت و روان طفل اثر مستقیم داشته و تا سن هفت سالگی یگانه محیطی میباشد که مسیر تربیتی طفل را استقامت میدهد. سپس مکتب و روش‌های اخلاقی، روانی و فلسفی مسلط در جامعه، بر ذهن و روان طفل اثر میگذارند.

دریافت پول از شوهر طلاق شده، موجب میشود که زن مجدداً ازدواج نکرده و با پول شوهر قبلی خود، خود را اعاشه کند. شمار زیادی آنها هر شب با مردان دلخواه خود آمیزش کرده و مردان نامحرم را به منزل شان راه میدهند. تعداد این مردان که به اطفال معصوم آنها تجاوز جنسی نموده‌اند، کم نیست.

فیالمجموع در اروپا و امریکا همه ساله نصف ازدواج‌های عقد شده، از هم می‌پاشند. قوانین جدید ازدواج، طلاق را ساده و سهل‌الوصول ساخته است. همین سهولت نیز موجب میشود که ازدواج بر خلاف گذشته، به آسانی فسخ شود. اطفال از جانب والدین طلاق شده و با پدر و مادر که هیچگاه باهم ازدواج نکرده‌اند و یا به نیابت از والدین شان زیر نظر دایه^c و یا در زیر نظر مربیانی که خود آغشته به نارضایتی‌های فامیلی میباشند، بزرگ میگردند. همینطور با برگشت از کودکستان

^a Familien Zyklus

^b Kernfamilie

^c Baby Sitter

و مکتب در درون خانه‌های شان زیر هجوم تبلیغات چینل‌های تجارتي و فاقد معنویت رادیو، تلویزیون و یا صفحات انحرافی اینترنت قرار میگیرند. این تبلیغات هم به وسیله کسانی تهیه و پخش میشود که خود غرق گمراهی و نارضایتی‌های فامیلی بوده و به اصل خانواده چندان ارزشی قایل نیستند. چنین روحیه، تشویش‌آور بوده و از جانب والدین اطفال در جامعه به یک موضوع مورد مشاجره مبدل شده است. والدین در رابطه به شیوع مواد مخدر، تجاوزات جنسی، تعذیب اطفال، تطبیق نادرست پروگرام درسی، سپورت‌ها و تفریحات ناسالم اولاد‌های شان، بسیار تشویش دارند؛ ولی کمتر میتوانند آنها را کنترل کنند.^{۱۰۸}

اکثر مربیان مکاتب و کودکانها و مبلغین وسایل اطلاعات جمعی از نهایت سردرگمی در یک خلای معنویت زندگی کرده و شمار قابل ملاحظه آنها همجنس‌باز^a و یا هر نوع باز^b شده اند. نزد آنها خانواده منحيث یک «اصطلاح» باقی مانده است که بخاطر تمایز و افاده‌های حقوقی، آنهم اکثراً بخاطر کسب میراث و یا تمویل طفل و یا بدهکاری فی مابین زوجین‌های مطلقه، بکار میرود. به خاطر همین ملحوظات است که همجنس‌بازها نیز می‌کوشند تا اصطلاح مذکور را بکار گرفته و منحيث فامیل به رسمیت شناخته شوند. بدترین پی‌آمد به رسمیت شناختن فامیل‌های همجنس‌باز حاکی از آنست که مقامات عالی این کشورها میخواهند «حق گرفتن فرزندی» اطفال معصوم را نیز به آنها بدهند. درین مورد از آزادی خود طفل حرفی در میان نیست. در حالی که بر طبق پرنسیپ لیبرالیزم باید اینطور باشد: آزادی طفل سرحد آزادی دو همجنس‌باز را تعیین کرده و در جایی که آزادی طفل شروع می‌شود، باید آزادی آنها پایان یابد. متأسفانه چنین نیست و اطفال مذکور در تحت تربیه همجنس‌بازها قرار داده شده و جبراً متقاعد ساخته میشوند که همجنس‌بازی را بپذیرند.

موجودیت چنین میلان‌ها و تلاش‌های بی پایه، جهت تحریف مفاهیم حقوقی، ایجاب میکند تا بخاطر تمایز چنین «خانواده‌های نام‌نهاد» از خانواده به مفهوم اصلی آن، خانواده را بصورت شفاف تعریف کرد. روی همین ملحوظ درین اواخر برخی از

^a Homosexuelle

^b Hetrosexuelle

دانشمندان، اصطلاح «خانواده‌های واقعی» را بکار می‌گیرند.

امروز تعداد بی شماری از استادان پوهنتون‌ها و دانشمندان در ایالات متحده آمریکا، اطفال شان را به مکاتب عامه و یا شخصی نمی فرستند. بلکه چند تن آنها باهم یکجا شده و مکاتب کوچکی که از جانب خود آنها اداره و تدریس می‌شود، ایجاد نموده اند. آنها اطفال شان را بصورت دسته جمعی در آنجا تحت نظر خود تربیت می‌نمایند. همینطور آنها سعی می‌نمایند تا اطفال خود را از پروگرام‌های منحنی تلویزیون و مطالب لجام گسیخته انترنت بدور نگهدارند. چون این والدین خودشان شهادتنامه‌های فراغت را از مؤسسات عالی تحصیلی دارند، لذا به سهولت می‌توانند که اعتبارنامه معلمی را نیز بدست آورند. بناءً فراغت از این مدرسه‌های کوچک شخصی، از جانب دولت نیز به رسمیت شناخته میشود.

آن انسان‌های که میخواهند اطفال شان را از شر دجال‌های^a مسلط درین جوامع بدور نگهدارند، ولی چنین امکانات را در اختیار ندارند، از چگونگی تربیت اولادهاشان در مکاتب عامه رنج همیشگی برده و دائماً در گرو شرایط موجود باقی میمانند.

سقط جنین الی هفته دوازدهم القاح نطفه در اروپا و آمریکا قانوناً مجاز است و پس از آن نیز در حالات مشخص ممکن میباشد. هکذا سقط غیرقانونی و ثبت ناشده به کثرت عملی میشود. به این ترتیب روزانه ده‌ها هزار زن درین جوامع به سقط جنین تن در میدهند. عمل سقط جنین تمثال واضحی از مرض مهلک «از خود بیگانگی» و تسلیم شدن بمقابل آلام اجتماعی درین جوامع بوده و علت آن علاوه بر کوتاه آمدن حقوق و دستمزد آنها در برابر مصارف روزانه زندگی، عامل ضعیف بودن پیوند فامیلی و کمبود محبت و علاقه به نوزاد نیز می‌باشد.

باید روشن ساخت که دولت‌ها و گردانندگان نظم اقتصادی و اجتماعی مقصر اصلی در رابطه به سقط اجباری جنین اند. اگر آنها نظم اجتماعی را برای آسایش همگانی عیار میکردند، هیچگاه حالتی بمیان نمی آمد که خانم‌ها در برابر فشارهای مالی

اصطلاح «دجال» در مذهب عسویت هم رایج بوده و در زبان انگلیسی بنام Anti – Christ^a «انتی کریست» یاد میشود.

روزمره و مصارف نوزاد، کوتاه آمده و ازین نقطه نظر تن به سقط جنین بدهند. البته در پهلوی عامل مالی، اراده و خواست انسانی خود زوجین نیز قابل دقت است.

کثرت رو به افزایش سقط جنین، فاصله گیری این جوامع را در برابر اخلاق و کرامت انسانی بیان میکند. تقریباً همیشه دیده شده است که وقتی یک زن به سقط جنین تصمیم می‌گیرد، همسر وی نیز فوری به اجرای عمل سقط موافقه مینماید. دلیل آن علاوه بر بی‌تفاوتی در برابر داشتن اولاد، معضلات مالی‌یی نیز میباشد که ناشی از اقتصاد مصرفی بر آنها تحمیل شده است. اگر آنها از مصارف غیرضروری ماهانه و مصارف بخاطر عیاشی صرف نظر نمایند، باز هم امکان دارد که مصرف یک طفل نوزاد را تمویل نموده بتوانند اما خودپرستی در عمق وجدان آنها رسوخ کرده و همین عامل ایشان را از صرفه جویی بخاطر طفل باز میدارد.

درین جوامع روزتاروز انگیزه‌های «خود پسندی» و «رقابت» در برابر انگیزه‌های تعاون و همکاری غالب شده و جانشین آن می‌شود. اگر احوال بدین منوال ادامه یابد، تمام انگیزه‌های شریف انسانی از ریشه خواهند خشکید.

باید افزود که درین کشورها، هزاران زن و شوهری وجود دارند که قدرت پرداخت کرایه ماهوار یک آپارتمان یک اطاقه را برای خود و طفل نوزاد شان ندارند. همینطور مردان مطمئن نیستند که از دواج شان دیرپای خواهد بود.

هراس از اینکه مبدا به دنبال ولادت طفل، مسئله طلاق به میان آید و آنها به پرداخت مصارف ماهوار نوزاد مکلف ساخته شوند، ایشان را وامیدارد تا بخاطر گریزاز مکلفیت منحیث یک پدر، ترجیح دهند که طفل قبل از ولادت، سقط شود و مخارج طفل که از جانب مادر مطلقه بزرگ می‌شود، متوجه آنها نگردد.

در حال حاضر از هر ده دختر ۱۵ تا ۱۹ ساله در ایالات متحده امریکا یک دختر در سال حامله دار می‌شود که این رقم در سطح کشور، سالانه به یک میلیون بالغ میگردد. نوزادان آنها هیچگاه محیط گرم خانواده را احساس نکرده و مخصوصاً پدر واقعی شان (پدر بیولوژیک) در زندگی آنها هیچ نقش معنوی و اخلاقی ندارد. آنها همینطور خودرو، بزرگ شده و صدها عقده روانی و مشکل اخلاقی دامن گیر ایشان می‌شود. بخشی از آنها به امراض درمان ناپذیر روحی مبتلا میگرددند.

مشکلات روحی آنها تا سرحدی فزونی یافته است که با گرفتن مواد مخدر و یا قتل هموعان شان، خود را ارضاء می‌نمایند. در حالی که زندگی، رشد و نمو طفل در دامن پدر و مادر نه تنها طفل را از سواخلاق و امراض روانی مصئون می‌سازد، بلکه اخلاق اجتماعی را در کودک به جزء عادت و روش زندگی او مبدل می‌سازد.

چارلز داروین (۱۸۰۹ - ۱۸۸۲)^a درین رابطه نتیجه تحقیق خود را اینطور جمع‌بندی می‌نماید: «ظاهراً غریزه اجتماعی در کودک از آنجا پدید می‌آید که او مدتی دراز با پدر و مادر خود زندگی میکند.»^{۱۰۶} بناءً اطفالی که در یک محیط ناسالم و دور از عذوفت والدین زندگی می‌نمایند، احساس اجتماعی و نوع دوستی آنها صدمه می‌بیند.

در ایالات متحده امریکا باربار دیده شده است که شماری از نوجوانان، احساس هموعی و غریزه اجتماعی خود را تاحدی از دست داده اند که از کشتار دستجمعی همقطاران و همصنفان شان باکی ندارند. شمار متعلمانی که در فاصله هر چند ماه در داخل مکاتب مرتکب قتل میشوند و همصنفان شان را به رگبار مسلسل‌ها می‌بندند، کم نیستند. تکرار و تزیید این حوادث دلخراش واضح می‌سازد که آنها محیطی سالمی برای نموی ذهن و آرامش روان خود نداشته اند.

همجنس‌بازی موربانه است که بنیاد خانواده‌های غربی را برای اضمحلال هلاکت بار آماده می‌سازد. اضمحلال کانون خانواده، مرادف به از هم پاشیدن مهمترین رکن تمدن و سقوط جامعه به شرایط ماقبل‌التاریخ است. اگر به تاریخ تمدن بشر مراجعه کنیم، در می‌یابیم که تحولات تاریخی، دگرگونی‌هایی را در عرصه‌های مختلف منجمله فرهنگ، در گذشته بیار آورده و در آینده نیز به بار خواهد آورد. اما دگرگونی‌های که طی چند دهه اخیر در مقیاس‌ها و ارزش‌های معنوی و اخلاقی انسان‌ها در غرب بوجود آمده است، از نظر محتوی و اثرات آن در مقایسه با تحولات گذشته تاریخی مشابهت ندارد. لذا باید روی آنها مکث کرد و بر انحرافات انگشت انتقاد گذاشت.

^a Charles Darwin

۱۱ - قانونی ساختن جنایت به جای ریشه کن کردن آن:

توأم با ارتقای جهات مادی تمدن غرب، انحرافات جدید در اذهان برخی از افراد و گروه‌های اجتماعی نضج می‌یابد که به سادگی و سطحی نمی‌توان آنرا برچید. بعضی‌ها به این معضله دقیقاً تعمق نکرده و انحرافات را پیامدی از پیشرفت‌های مادی و تکنالوژیک معرفی داشته‌اند. به عقیده این گروه، انحرافات مذکور اجتناب‌ناپذیر بوده و باید با آن کنار آمد. اما انسان‌های واقع بین میدانند که ارتقای سطح زندگی و رشد اقتصادی موجب انحراف نشده، برعکس خیر و سعادت نصیب انسان‌ها میکند. پس علت در کجا است؟ جواب به این سوال را باید در داشته‌های جستجو کرد که بلاثر آن یک سیستم اقتصادی رشد و نمو یافته است.

اگر قالب‌های که «حدود» یک سیستم را معین کرده و در بین آن یک تمدن رشد مینماید، برای خوشبختی همگانی طرح ریزی نشده باشد و صرفاً مفاد لجام گسیخته‌یی بخشی کوچکی از جامعه را در نظر داشته باشد. در آنصورت بهبود شرایط مادی هم در انحصار همین اقلیت باقی مانده و بخش متباقی در یک حالت سردرگمی قرار گرفته و مکلف به تحقق نیازهای غیر واقعی میشوند.

در تحت چنین شرایط، اکثریت جامعه در زیر تأثیر هجوم تبلیغات اشتهاری قرار میگیرند. همه روزه، نیازها و هوس‌های بی‌جا، یکی پی دیگر در ذهنیت آنها القاء می‌شود که اکثر آنها خارج از مدار اخلاق و کرامت انسانی میباشد. به این ترتیب ارزش‌های موجود و خجسته در جامعه روزتاروز بی‌اهمیت گردیده و جای خود را به ارزش‌های مورد پسند همان «محدوده» واگذار میشوند که با خواست اقلیت مسلط، نمو و رشد می‌یابد.

نورم‌های اخلاقی که به اثر مساعی ملیون‌ها ملیون انسان روی زمین و به قیمت خون بهترین فرزندان نوع بشر واجب‌الرعایه و رهنما شمرده می‌شدند، امروز در جوامع غربی صریحاً و عمداً حتی بوسیله خود رهبران و مسئولین ارگان‌های قانون گذاری این کشورها نقض شده و نفی سیستماتیک و پروگرام شده این نورم‌ها در عمل بکار گرفته میشود.

بخاطر بررسی گفتار این به اصطلاح پاسداران فرهنگ و راه گشایان آینده تمدن بشری، بی‌جا نخواهد بود تا شرح و واقعیتی را از کشور آلمان فدرال درینجا مرور نمائیم:

در پارلمان آلمان^a چندین سال بود که بحث در مورد شناسایی رسمی عمل فحشاء به حیث یک «شغل تجاری» جریان داشت این مباحثات بالاخره منتج به تصویب «قانون فحشاء» گردید که با آغاز سال ۲۰۰۲ در جمهوری اتحادی آلمان نافذ شد. مطابق این قانون به «شغل فحشاء» در پهلوی سایر عرصه‌های آزاد تجاری مشروعیت داده شد.

تا این وقت عمل مذکور زیر عناوین دیگر تحمل شده و در فصل تجارت انفرادی بدون تشخیص پیشه، مکلف به پرداخت مالیات بود. اما برطبق قانون جدید عمل فحشاء منحیث لغت «کار» به رسمیت شناخته شد. فاحشه‌ها مخیر اند که بعد ازین در چهره یک «تاجر انفرادی» تبارز قانونی می‌نمایند و یا در یکی از «تصدی‌های فحاشی» استخدام می‌شوند. به هر صورت آنها مطابق لایحه جدید، از تأمینات اجتماعی برخوردار گردیده و عضویت بیمه‌های صحی قانونی (بیمه‌های که از جانب دولت سبیدی میشوند) را بدست می‌آورند. همینطور مانند سایر کارگران از حقوق تقاعد و بیکاری برخوردار میگردند. در جمهوری اتحادی آلمان چهارصد هزار فاحشه وجود دارد. شمار مشتریان آنها در روز یک میلیون و دوصد هزار نفر بوده و عواید سالانه آنها در یک سال ۶,۴ میلیارد اویرو^b تخمین میشود.^{۱۱۰} صدها فلم و مجله پورنوگرافی بغرض جذب و انحراف جوانان، همه روزه در سینماها و دوکان‌های که در کنار جاده‌های عامه قرار دارند، عرضه میشود. قانون جدید زمینه‌های تولید این اقلام را وسعت داده و به بازار خرید و فروش آنها رونق بیشتر داد. قانونگذاران مذکور متوجه نیستند که قانونیت دادن به فحاشی، حرمت زن را در جامعه پائین آورده و مقام او را در سطح «وسیله اطفاء شهوت» تنزیل میدهد. داد و ببیدادهای عوام فریبانه آنها در مورد حقوق زن، پس از تنفیذ این قانون، ماهیت خودشان را افشاء کرد. آنها عمل فحشاء را زیر اصطلاح «خدمات جنسی»^c

^a Bundestag

^b Euro

^c Sexuelle Dienstleistungen

تعریف نمودند. با این تعریف گویا فحشاء از نظر قانونی و اراده رهبران آن کشور در تقابل با اخلاق انسانی قرار نه دارد.

در طول تاریخ تمدن بشری، هیچگاه بی شرمی‌بی تا این اندازه لجام گسیخته دیده و یا شنیده نشده بود که وکلای منتخب مردم علناً نسبت به عاملین این فعل شنیع و دور از کرامت انسانی از تریبیون رسمی پارلمان، با سؤاستفاده از اراده موکلان خود، چنان تصامیم مغایر اخلاق و مخالف ارزش‌های معنوی بشری را اتخاذ نمایند.

عمل فحشاء از همان آوان پیدایش تمدن بشری تا امروز در خفاء و دور از نظر قانون و مقنن وجود داشته است. در اروپا طی قرن گذشته، زمانی که شمار زیاد دهنشینان، مسکن گزین شهرها شدند و شهرها در سایه صنعت و تجارت وسعت بیشتر یافت، مراکز فحاشی نیز بیشتر گردید. ولی باز هم بخاطر رعایت اصول اخلاقی و روحیات مردم، زیر نام و یا رسم دیگر راجستر می‌شدند و حتی زیر نام "تشبث شخص"، بدون تشخیص عرصه واقعی مشغولیت، مکلف به پرداخت مالیات بودند. یعنی در برابر آن یکنوع تجاها ل عارفانه صورت می‌گرفت. اما مؤسسات مذهبی و ارگان‌های قانونگذاری پی هریک ازین کشورها آنرا در لفظ منحیث عمل دور از کرامت انسانی، قابل تعقیب و مواخذه میدانستند.

اکنون که با این صراحت، رسماً روی آن بحث شده و عاملین آن از جانب برخی اعضای مجلس قانونگذار مورد «مرحمت» و تشویق قرار می‌گیرند، دال بر آنست که پایه‌های اخلاقی تمدن غرب به لرزه در آمده و فلسفه «فردیت» مافوق اخلاق و مصالح اجتماع قرار گرفته است. در غیر آن، سوال قانونی ساختن همچو جنایات در چنان سطح عالی یک دولت مطرح شده نمی توانست.

وقتی وکلای برگزیده مردم چنین اهدافی را تعقیب می‌نمایند، چطور میتوان از تریبه سالم نسل جوان حرف زد؟ این وکلا زیر نام آزادی زن، خواسته‌هایی را مطرح می‌کنند که فی‌الواقع بر ضد آزادی زن و علیه کرامت انسانی او میباشد. بعوض اینکه آنها در جهت اصلاح جامعه بر آمده و زمینه‌های بروز جنایات منجمله فحشاء را بررسی نمایند، بی‌شرمانه به مظهر یک نوع جنایت چسبیده و میکوشند از نظر قانون به آن، رسمیت بدهند. در حالیکه علم جامعه‌شناسی مدتها قبل ثابت کرده است که هیچ کس جنایتکار تولد نشده است. بلکه تمام جنایات علل اجتماعی داشته

و برای رفع آن باید شرایط مادی زندگی انسان‌ها و امکانات فرهنگی آنها بهبود یابد. تا زمینه‌های اجباری جنایت که انسان‌ها بخاطر علل اقتصادی و یا کمبود تریبۀ سالم به آن متوسل میشوند، از ریشه برچیده گردد.

عکس چنین یک برخورد، غیر از آنکه جامعه را تند تر در یک انحطاط فراگیر اخلاقی سقوط بدهد، نتیجه دیگر نخواهد داشت. مصلحین اجتماعی این جوامع رسالت دارند تا قبل از آنکه ناوقت شده باشد، هموطنان شان را متوجه واقعیت‌های موجود انحرافی در جوامع شان نمایند. در غیر آن، انحراف بالای انحراف قرار گرفته و در آینده، کوهی از انحرافات بوجود می‌آیند. لذا بی جهت نخواهد بود، اگر به این وسیله، هوشدار داده شود که هر نوع مسامحه و یا انحراف از شناخت حقایق، معنی سازش با جنایت و ترویج آنرا میدهد.

۱۲ - آزادی یا اسارت جدید:

آزادی، کلمه مبارک و مقبولی است. اما باید آنرا به مفهوم واقعی آن درک کرد و بخاطر عملی شدن آن صادق بود نه اینکه آنرا مسخ کرده و صرفاً به غرض فریب عوام‌الناس مطرح ساخت. آزادی از موازین قبول شده اجتماعی، آزادی فحشاء و فحاشی در حقیقت مرادف با تخریب آزادی است.

وقتی مردم بخاطر جلوگیری از تخریب آزادی به پا نه ایستند و یا فرصت قدا فراشتن را نداشته باشند، چگونه می توان از آزادی وجدان سخن زد. باید یقین داشت که آزادی تنها عبارت از حق رأی در انتخابات نیست، بلکه آزادی ذهنی و عقلی جوهر آزادی را تشکیل میدهد.^{۱۱} در پرتو آزادی ذهن و عقل، انسان میتواند آزادانه بیاندیشد. آزاداندیشی انسان‌ها را نباید بوسیله پرده ضخیمی از تبلیغات دلخواه خود محدود و محصور ساخت. به عباره دیگر نباید ذهن افراد را آنطور مورد تهاجم تبلیغاتی قرار داد که بالآخر آن قضاوت شخصی خود را از دست بدهند. همینطور آزادی را که یک مفهوم عالی بخاطر رشد و پرورش شخصیت افراد و جامعه است، نباید به بازی گرفت و آنرا نباید از محتوی انسانی و اخلاقی آن تهی ساخت. انسان‌ها را نباید در موقفی قرار داد که صرفاً حق در انتخاب یک انحراف از میان چند انحراف را داشته باشند. در چنین حالت، انسان وقتی به آزادی میرسد که حق نفی و طرد هر نوع انحراف از اصول و ارزش‌های انسانی را داشته باشد.

کسانی که به مفهوم واقعی آزادی پی برده اند، بخوبی میدانند که تنها آزادی‌های صوری با محتوی ضعیف، نمی تواند مشعلی باشد که به کمک آن گمشدگان وادی عدالت و مساوات خود را به سر منزل مقصود برسانند.

ادوار تاریک و اسارت بار برای زنان سپری شده و بیش از یکنیم قرن میگذرد که زنان جوامع غربی در جریان تولید و رشد فرهنگ ملی شان مستقیماً شرکت دارند. ولی تا هنوز هم نمی توان از نقش مساوی آنها با مردان در تمام عرصه‌های زندگی حرف زد. با توجه به تناسب سهم موجود زنان و مردان در عرصه‌های با اهمیت جامعه میتوان گفت که تا چند سال دیگر نیز نمی تواند همچو تساوی بمیان آید. زیرا تا کنون شمار زنان مشغول در حلقهات رهبری سیاسی و اقتصادی، علم و فرهنگ این جوامع با شمار مردان درین عرصه‌ها هیچ نسبت و تناسب مشابه ندارند. اما

می توان یقین کامل داشت که علی‌الرغم مشکلات بیرونی و نابسامانی‌های درون خانواده، پروسه آغاز شده مسیر پیشرونده داشته و به عقب بر نخواهد گشت. زیرا شتاب تکنالوژیک، نیروهای مولد را به شدت رشد میدهد و بالاینر این رشد، نیازمندی به کار و دانش زنان بازم بیشتر می‌شود. در نتیجه، مقام و منزلت زنان در رهبری عرصه‌های مختلف جامعه بیشتر از امروز ارتقاء خواهد یافت.

زن امروز را نمی توان مانند شرایط ماقبل انقلاب صنعتی در خانه محصور نگهداشت. لذا ترس بخشی از زنان غرب نشین از برگشت به عین شرایط اسارت بار گذشته بی‌جا بوده و نمی توان این هراس را توجیه کرد. اما بغرنجی‌های فعلی شرایط زندگی که موجب قید و بندهای جدید زنان شده اند، قابل اندیشه و در خور تعمق و چاره جوئی خردمندانه می‌باشد. سطح آگاهی و دانش کنونی زنان این نوید را میدهد که خود زنان بمقابل اسارت جدید شان به پا خواهند برخاست. زیرا فطرت طبیعی و آزادنشی زنان، همان‌طوری که با شیوه پدرسالاری سازگار نبود، با قید و بندهای جدید ناشی از سیستم موجود اقتصادی در غرب نیز سر سازگاری نخواهند داشت.

وابستگی جدید، زن را از خانواده که محور آن خودش است بدور کشانیده و در مدار غیرقابل فرار سیستم اقتصادی مسلط فعلی قرار میدهد. زن آگاه نمی خواهد که نقش محوری خود را در خانواده که هسته پیدایش تمدن‌های بزرگ است، از دست دهد؛ اما میخواهد موقعیت‌های جدید را هم در جامعه احراز کند.

برای اینکه زن هم نقش محوری خود را در فامیل حفظ بتواند و هم در جامعه مقام شایسته خود را از دست ندهد، فقط دو شرط وجود دارد:

اولاً بانیست میان رشد عوامل مادی و حفظ معنویت، یک هماهنگی در جامعه برقرار گردد.

ثانیاً دولت و تشبثات خصوصی با تمویل مصارف پرورش و تربیت اطفال، یعنی قوای کاری که بعداً استخدام می شوند، دین خود را به مقابل فامیل اداء نمایند. در صورت ادای این دین، زن می تواند که به خاطر آرام به کارخانه و آوردن طفل تشویق شده و صرفاً از عواید کار خود در بیرون از منزل وابسته باقی نماند.

تحقق این دو شرط، فرصت آنرا به وجود خواهد آورد تا اصل خانواده از خطر انحلال نجات یابد. برگشت به اصل خانواده نباید به معنی برگشت تاریخی تلقی شود. یعنی نورم‌ها و موازین ماقبل انقلاب صنعتی نمی‌توانند دوباره در درون خانواده و بیرون از آن احیاء گردند. همچنان باید واضح ساخت که برگشت به شرایط گذشته تاریخی، خواست عقب‌گرایانه و غیر عملی می‌باشد. بناءً مطرح ساختن آن در اوضاع امروز نادرست است. اما سوال اساسی درینجا نهفته می‌باشد که چگونه میتوان دست‌آوردهای جدید تخنیکی و مادی را در هماهنگی با اهداف والای انسانی بکار گرفت تا در پرتو آن تساوی حقوق زوج و زوجه رعایت شده و محیط مساعد برای نمودی سالم اطفال بمیان آید. یعنی جوهر خانواده حفظ شود؟

استحکام خانواده، جهات معنوی و فرهنگی تمدن را غنا می‌بخشد. بنابراین دلیل باید آنرا مستحکم ساخت تا سنگپایه معنوی تمدن از هم فرو نپاشد. به عبارۀ دیگر استحکام آن ضرورت عینی جامعه است.

برای اینکه مؤسسه خانواده در جوامع غربی از خطر اضمحلال محفوظ بماند، گردانندگان نظم اجتماعی این جوامع، باید تمدن شانرا هرچه زودتر بر پایه توازن میان شرایط مادی زندگی و معنویت انسانی، استوار سازند و تبلیغات نشأت یافته از مادیات گرایی و منافی فرهنگ عالی انسانی را متوقف سازند.

۱۳ - اضمحلال خانواده و آینده تمدن غرب

وقتی حرف از اضمحلال خانواده در جوامع غربی به میان کشیده میشود، بدیهی است که باید دلایل مبنی بر اثبات موجودیت این میلان برشمرده شده و چگونگی این رخداد معرفی گردد. طبعاً عوامل و نحوه که موجب این اضمحلال میشوند، متعدد و کثیرالجوانب اند. اما به غرض وضاحت بخشیدن به موضوع، صرفاً روی چند عاملی که از نظر نگارنده اهمیت کلی دارند، مکث شده، میلان‌ها و مشخصات عمده این عوامل که باعث چرخش خانواده بسوی یک حرکت قهقرایی میشود، برجسته میگردد.

الف: بحران فامیل‌های معاصر:

طوری که در مباحث قبلی به آن اشاره شد، فامیل‌های معاصر بالاتر تغییرات در ساختار و وظایف خانواده که از عوامل تغییر یافته در جامعه ناشی میشود، بمیان آمد. این فامیل‌ها مانند فامیل‌های سلف شان عهده دار مسئولیت «تولید خانگی» نبوده و در یک نقش بدیل دولت قرار ندارد. بلکه خود از طریق قوانین به مقابل قدرت دولتی دارای مکلفیت‌ها و حقوق میباشند. همینطور بوسیله پیوندهای اقتصادی، از مارکیت نیز وابسته گردیده اند. این وابستگی‌ها و پیوندها موجب میشود که «فامیل‌های معاصر بیشتر از فامیل‌های وابسته به فورماسیون‌های قبلی دچار نوسان گردیده و حتی موجودیت آنها معروض خطر باشد. مخصوصاً که بالاتر رشد پروسه منفرد سازی، دست نامرئی توازن دهنده مارکیت بر تمام جامعه دراز شده.»^{۱۱۲} و توانمندی دولت‌ها را در رابطه به وظیفه حفاظت از فامیل محدود می‌سازد.

احصائیه‌های بدست آمده از مجموع خانواده‌های متلاشی شده و خانواده‌های که تا هنوز مضمحل نگردیده اند، این حقیقت را بازگو میکنند که سال به سال در شمار خانواده های حجروی یعنی مرکب از والدین منکوحه با اطفال بیولوژیک آنها، تقلیل حیران کننده رونما میگردد. طبق احصائیه‌های جدید «دفتر سرشماری ایالات متحده امریکا»^a ۵۰٫۸ فیصد تمام اطفال در سال ۱۹۹۱ هنوز هم در «خانواده‌های

^a U.S. Census Bureau

حجروی»^a زندگی میکردند. به این معنی که در تحت نظر والدین بیولوژیک و منکوحه‌شان رشد و نمو مینمودند. در حالیکه این رقم در سال ۱۹۸۰ به ۵۷ فیصد و ده سال قبل از آن یعنی در سال ۱۹۷۰ به ۶۶ فیصد میرسید.^{۱۱۳} این سقوط پانزده فیصد (از سال ۱۹۷۰ تا سال ۱۹۹۱) در مجموع تعداد خانواده‌های حجروی امریکایی فی الواقع پانزده فیصد حرکت بسوی اضمحلال را نشان میدهد. قبلاً گفته میشد که «هر انسان اقلأ دو فامیل دارد. یکی فامیلی که در آن تولد میشود و دیگری فامیلی که پس از ازدواج، خودش تشکیل میدهد. حالا با افزایش روزافزون طلاق برای هر فرد اکثراً چندین فامیل وجود دارد. یک طفل بصورت پی در پی و یا در عین زمان میتواند که دو یا سه فامیل داشته باشد. همینطور کلان سالان نیز میتوانند که در تأسیس دو و یا چندین فامیل سهم بگیرند.»^{۱۱۴}

در ایالات متحده امریکا انسان‌های زیادی به این عقیده اند که «طلاق کدام نشانه اضمحلال فرهنگ امریکا نبوده، بلکه برخلاف یک عمل سالم است که امریکا را اساس گذاشت.»^{۱۱۵} پایه منطقی این عقیده، اشاره به عمل گذشتگان آنها است که طی سه قرن گذشته از رژیم‌ها و سرزمین‌های اصلی‌شان بریدند و با مسافرت‌شان به قاره امریکا، ایالات متحده امریکا را اساس گذاشتند. در اتکا به این عمل تاریخی، محافظه کاران امریکایی طی سال‌های ۱۹۶۰ در برابر مهاجران تازه وارد، این طور شعار میدادند: «این امریکا است آنرا دوست داشته باشید و یا آنرا ترک کنید.»^b امروز شعار مذکور منحیث یک اصل قبول شده در مورد زندگی زناشویی بکار گرفته میشود.^{۱۱۶}

بر طبق ارقام ارائه شده سال ۱۹۹۲ از جانب دفتر احصائیه سرشماری ایالات متحده امریکا^c طی سال‌های ۱۹۵۰ - ۱۹۸۸ شمار ازدواج‌ها در حدود مشابه و بلا تغییر قرار داشت. اما افزایش شمار طلاق‌ها بعد از سال ۱۹۷۵ در مقایسه با سال ۱۹۵۰ همه ساله دوچند بوده است.^{۱۱۷} پس از سال ۱۹۹۰ سطح ازدواج هم کاهش یافته است. زیرا خانواده‌های مکمل با موجودیت هر دو همسر از ۵۵,۲۰ فیصد در سال

a - Nuclear family

b America , love it or leave it

c U.S. Bureau of the Census , Statistical abstract of the united states , ۱۹۹۲

۱۹۹۰ به ۵۱٫۷ فیصد در سال ۲۰۰۰ تقلیل یافت.^a قریب به پنجاه در صد اطفال در آغوش فامیل‌های حجروی یعنی بوسیله والدین بیولوژیک شان که بطور رسمی ازدواج کرده اند، بزرگ میشوند و متباقی در تحت نظر یکی از والدین و یا در زیر مراقبت اشخاص ثالث و یا مؤسسات اجتماعی زندگی می‌نمایند.^{۱۱۸}

خلاصه اینکه سال به سال در شمار خانواده‌های حجروی که مرکب از والدین منکوحه با اطفال بیولوژیک خود آنها میباشد، تقلیل حیران کننده رونما می‌گردد.

موجودیت ارقام فوق درین زمینه، خود واقعیتهای اند که وضع بحرانی فامیل‌های معاصر را در ایالات متحده امریکا منعکس می‌سازد.

ب: رشد یکجانبه اقتصاد:

احصائیه‌ها نشان میدهند که رشد نامتوازن اقتصاد، تفاوت‌ها را در ساختار اجتماعی کشورهای صنعتی عمیق‌تر ساخته است. عمق این تفاوت‌ها، موجب میشود تا علاقمندی عمومی نسبت به ازدواج و تشکیل خانواده نیز در جامعه بصورت بی سابقه تغییر نماید.

تریورنوبل^b این تمایل را طی پنجاه سال اخیر بعد از جنگ جهانی دوم چنین تعریف مینماید: «میلان به ازدواج که بعد از جنگ جهانی دوم بخصوص در سال‌های ۱۹۶۰ به اوج خود رسیده بود، پس از سال ۱۹۷۰ تغییر کرد. تا این سال فیصدی کسانی که میان سنین ۱۸- ۴۹ رسماً ازدواج میکردند، به ۷۴ فیصد میرسید. این رقم در سال ۱۹۹۲ به ۵۹ فیصد کاهش یافت. همینطور شمار زنان ازدواج نکرده درین فاصله زمانی از ۱۱ فیصد به ۲۱ فیصد بالا رفت.»^{۱۱۹}

پائین رفتن میلان ازدواج عوامل اقتصادی دارد. در میان فامیل‌های که پائین تر از حد وسط معیشت زندگی می‌نمایند، این تمایل ضعیف بوده و یا مبتنی بر عامل اقتصادی، طلاق هم بیشتر میباشد. احصائیه‌ها نشان میدهد که به تعداد چنین فامیل‌ها یعنی آنهایی که پائین از حد وسط معیشت در امریکا زندگی میکنند، روزتاروز افزایش بعمل می‌آید: «چنانچه حد وسط سطح معیشت برای فامیل‌های

^a b - U.S. Census Bureau , Sep. ۲۰۰۱

^b Trevor Noble

چهار نفره در امریکا به سال ۱۹۹۰ مبلغ سیزده هزار دالر امریکایی در طی یکسال بود و شمار فامیل‌های که درین سطح زندگی می‌کردند، ۳۴ میلیون یا ۱۴ فیصد جامعه را می‌ساختند. در حالیکه این رقم شانزده سال قبل از آن یعنی به سال ۱۹۷۴ جمعاً در حدود ۲۳ میلیون نفر و یا ۱۱ فیصد نفوس بود.»^{۱۲۰}

از احصائیه‌های که در بالا ارائه شده، به وضاحت بر می‌آید که میان شرایط مادی زندگی و ساختار فامیلی یک رابطه منطقی وجود دارد. زیرا متناسب با ازدیاد شمار انسان‌های که در شرایط پائین‌تر از حد اقل معیشت زندگی می‌نمایند، شمار طلاق‌ها نیز اضافه شده است. همین‌گونه تمایل آنها به ازدواج یک سیر نزولی را نشان می‌دهد. دریافت این نسبت و تناسب مارا خوبتر به معضله سرنوشت خانواده در جوامع غربی آشنا می‌سازد.

دانشمند امریکایی دیوید تی. ال وود ارقام مربوط به عواید فامیل‌های غریب امروز امریکایی را با پنجاه سال قبل مقایسه نموده، مینگارد: «اگر رشد میزان انفلاسیون را مدنظر بگیریم و قدرت واقعی خرید آنها را درین فاصله زمانی مقایسه کنیم، ارقام به مقایسه پنجاه سال قبل مأیوس کننده است.»^{۱۲۱}

ج: تأثیر پروگرام‌های انحرافی و سایل اطلاعات جمعی:

در جوامع غربی بالخصوص ایالات متحده امریکا، پروپاگندهای زیادی در مورد تقویه و پرورش اندام دختران و پسران صورت گرفته و روزتاروز وسایل جدیدی سپورتی و پخت و پز بخاطر مواظبت و زیبایی اندام آنها آماده شده و به معرض اشتها قرار می‌گیرد. اما در جهت تقویت فکر و رسوخ دادن اندیشه‌های انسانی در اذهان آنها کمترین تبلیغ بکار گرفته میشود. به گفته انشتاین درین کشورها عضلات به مراتب بیشتر از اخلاق رشد کرده است.

ماشین تبلیغاتی این کشورها، ذهن جوانان را مصروف اشتها اقلام مصرفی، مودهای جدید البسه، زیبا جلوه دادن اندام و شیوه‌های مختلف اطفاء غرایز جنسی نموده، امکانات تغذی واقعی روح و انکشاف فکر و اندیشه اجتماعی را عملاً از آنها می‌گیرد. تا ذهن مردم بالخصوص جوانان به پروبلم‌های مادی و روزمره زندگی شان معطوف شده، راه‌های طرد فساد را که دشمن معنویت جامعه و اخلاق خانواده است، جستجو نموده نتوانند.

این واقعیت بارها به اثبات رسیده است که هر قدر خانواده‌ها از معنویت و اخلاق دور نگهداشته شوند، بهمان اندازه خواهشات مادی و تجملی در محراق توجه آنها قرار گرفته و تقاضا به محصولات مصرفی افزایش می‌یابد. افزایش تقاضا به محصولات، راه را بخاطر تولید بیشتر و افزایش عرضه آنها گشایش داده و منافع کمپنی‌های مؤلد این تولیدات را حفظ و اضافه میکند.

کمپنی‌های مؤلد محصولات و شرکت‌های تجاری از نتیجه اشتهاشان در میان جوانان کاملاً آگاه اند. اینها خوب میدانند که جوانان نسبت به سالخورده‌ها، خیلی ساده پول‌های شانرا به هدر میدهند.

آنها پول‌های قابل مصرف از کار روزانه‌شان در دست دارند. لذا باید با شیوه‌ها و طروق ممکن اشتهاری آن پول‌ها را از نزدشان در بیاورند. از همین جهت است که تبلیغات مود و فیشن، دخانیات، مشروبات، تلفون دستی، موتر و امثال آن عمدتاً جوانان را هدف قرار میدهد.

قبل از انقلاب الکترونیک فکر میشد که پیشرفت تکنالوژیک مخصوصاً در ساحه وسایل ارتباط جمعی و وسایل فرهنگی، به تشابه و توحید افکار عمومی مساعدت میکند. به این معنی که پیروان حل مسایل حاد و بغرنج اجتماعی و اخلاقی نظر مشترک را در جامعه بوجود خواهد آورد. تا تشابه اخلاق و عادات به پایه اكمال برسد. اما بوجود آمدن چینل‌های گونه‌گونه و متعدد رادیو، تلویزیون و انترنت و سایر طروق و وسایل اطلاعاتی، خلاف آنچه تصور میشد در انقطاب ذهنی جامعه بیشتر اثر گذاشت. تأثیر مستقیم آنها در درون فامیل که حجره اولی و فعال جامعه است، باعث شد که در میان اعضای فامیل طرز تفکر های متفاوت، آنها را باز هم از همدیگر شان فاصله بدهد.

موضعگیری‌ها از نقطه نظر جنسیت (میان زن و شوهر) و از نقطه نظر عمر (میان والدین و اطفال) تشدید یافت و مؤسسه فامیل را در اکثر موارد دستخوش چنان یک انقطابی کرد که اگر به همین روال پیش برود، غیر از متلاشی شدن، راه و چاره دیگری سراغ شده نمی‌تواند. مصداق این حرف، واقعیتی است که بالاثر توسعه رسانه‌های تجاری در همه جا، امروز ما آنرا به سهولت می‌بینیم.

در حال حاضر ساختارهای مکمل فامیلی در اقلیت قرار گرفته اند و اکثریت فامیل‌ها

به اشکال ناقص و یا در قالب‌های متنوع دیگر زیست می‌نمایند. به این ساختارها نمی‌توان اصطلاح فامیل را اطلاق کرد. زیرا آنها از هیچ نوع نورم واحد فامیلی پیروی نمی‌کنند و با اصول شناخته شده که ساختار فامیل را مشخص می‌سازد آراسته نمی‌باشند.

وسایل اطلاعات جمعی می‌توانستند کاری درین عرصه انجام دهند ولی آنها به رسالت شان در قبال خانواده توجه نکرده و آماده پذیرش انتقاد و اصلاح روش‌های تبلیغاتی شان نمی‌باشند. زیرا گردانندگان این وسایل اهداف مربوط به تشبثات خصوصی مالک بر وسایل شان را تعقیب می‌نمایند. نورم‌های آزمون شده اجتماعی، همچنان نورم‌های مشترک اخلاقی که عمدتاً باعث نزدیک شدن اعضای خانواده با همدیگر شان می‌شود، مطمح نظر آنها نیست و درین راستا اصلاً حاضر به کوچکترین تأمل نمی‌باشند.

د - ضعف سیستم تعلیم و تربیه:

در قوانین کشورهای غربی از یکطرف وجایب والدین در عرصه تعلیم و تربیت اطفال، قانوناً پیش بینی شده و چگونگی طرز تربیت او لادها از زمره صلاحیت‌های آنها محسوب می‌گردد، ولی از جانب دیگر این مکلفیت و صلاحیت‌ها نظر به ملحوظات ذیل بصورت طبعی محدود ساخته می‌شود. زیرا:

اولاً، فراگیری تعلیم و تربیت از طریق مکاتب اجباری است و والدین مکلف اند تا اطفال شانرا به مکتب بفرستند. «اطفال وقت زیاد شانرا در زیر نظر معلمان کودکانستان‌ها، مراکز پرورشی و سایر اشکال عوضی، بجای والدین بسر می‌برند. والدین در ارتباط اطفال شان تشویش دارند زیرا برخی از معلمان، خود شان دچار سردرگمی‌های روحی و تربیتی اند. اما در عین زمان، آنها توانایی آنها ندارند که اطفال خود را کنترل نمایند. زیرا روابط دوستانه میان اطفال و والدین شان به شدت کاهش یافته و بیشتر شکل سمبولیک را بخود گرفته است.»^{۱۲۲} آن معلمانی که بخواهند دسپلین لازم تربیتی را بر اطفال تطبیق کنند، قانوناً جلوگیری میشوند. زیرا قوانین، آنها را هم مانند والدین اطفال در محدودیت قرار میدهد.

ثانیاً، در پهلوی مکاتب، سایر عوامل تربیتی خارج از فامیل راه شان را بدرون فامیل چنان گشوده اند که فامیل‌ها خیلی به مشکل قادر به دفع و طرد آن می‌باشند.

این عوامل عبارت اند: از پروگرام‌های تجاری و منحنی تلویزیون، فلم‌های انحرافی ویدیویی و صفحات غیرقابل کنترل اینترنت که منحنی عامل بیرونی حتی قبل از هفت سالگی بر اطفال اثر می‌گذارند. پروگرام‌های غیرتجاری و بالنسبه سالم تربیتی، نادر بوده و آنقدر غیرجالب عرضه میشوند که اصلاً طرف توجه اطفال قرار نمی‌گیرند. چون سیستم تعلیم و تربیه در مکاتب به شیوه عیار شده است که به پرورش معنویات در اطفال کم توجهی صورت می‌گیرد، بناءً اطفال از نقطه نظر اخلاق بصورت طبعی در چهارراهی قرار داده میشوند.

یعنی شیوه‌های تربیتی فامیل، مورد هجوم تبلیغات بیرونی قرار گرفته و اطفال نمی‌دانند که مطابق کدام یک از این دو، رفتار نمایند. در چنین حالت اگر تنها سطح تعلیم و تربیه مکاتب بهبود یابد، باز هم بر تربیت سالم اطفال اثر ناچیز خواهد داشت. زیرا دو عامل تربیتی دیگر یعنی تأثیر فامیل و وسایل اطلاعات جمعی، اثرات مکتب را تکمیل نمی‌کنند. چون پیوند تربیتی اطفال با فامیل‌های شان در سطح نازل قرار داشته و اطفال کمتر خودرا مکلف به فراگیری تربیه از طریق فامیل میدانند؛ لذا آنها ترجیح میدهند که بیشتر با اطفال هم سن و سال شان در کوچه و مکتب معاشرت نموده، اخلاق و اطوار آنها را فرا بگیرند. در حالی که آنها نیز در تحت تأثیر تبلیغات عوامل بیرونی، دور از راهنمایی فامیل و نصایح معلمان شان قرار دارند.

در ایالات متحده امریکا محلات رهائشی نظر به توان اقتصادی و سطح معیشت فامیل‌ها خود بخود صنف بندی میشود. آنهایی که سطح معیشت بهتر دارند از محلات غریب نشین به جاهای که ساکنان آن در سطح بهتر قرار دارند، می‌کوچند. همینطور محلات، نظر به رنگ پوست و نژاد ساکنان آن قابل تمیز میباشند. زیرا اکثریت عظیم سیاهان و بخش بزرگ از هسپانوی نژادها در غربت دایمی بسر برده و در مناطق ارزان قیمت زیست می‌نمایند. جوانان آنها غالباً بیکار بوده و یا به کارهای موقتی اشتغال دارند. همینطور سوئیه تعلیمی مکاتب در مناطق زیست آنها خیلی پائین است.

چنین شرایط، زمینه‌های مساعدی را برای جلب و جذب باندهای قاچاق و فروش مواد مخدر در میان نوجوانان این مناطق آماده ساخته است. گزارش‌ها، حاکی از آنست که در ایالات متحده امریکا اکثریت نوجوانان یک و یا چند بار مواد مخدر

را استعمال نموده اند.

خلاصه اینکه تا هروقتی که هر سه رکن تربیه کننده طفل (فامیل، مکتب، و وسایل ارتباط جمعی) از نقطه نظر هدف و محتوی در مسیر سالم قرار نگیرند، با بهبود یک و یا دو رکن تربیتی، نمی توان نتایج مطلوب را بدست آورد.

آن اطفالی که در داخل یک فامیل واقعی (فامیل مکمل) بزرگ نمی شوند، اصلاً از روابط سه جانبه والدین با طفل، اطفال با والدین و روابط خواهر و برادر مطالبی کمی در عمل میدانند. تصور آنها درین زمینه شکل خاطره‌هایی را دارد که از بعضی بزرگسالان می شنوند و جهات انطباقی آن مربوط به گذشته تاریخی است.

ه - مضیقه های مالی:

مشکلات اقتصادی و مضیقه‌های مالی که پس از تبارز جامعه صنعتی و تمرکز سرمایه‌گذاری‌های خصوصی در صنعت و تجارت برای فامیل‌ها ایجاد شد، همان طوری که قبلاً تذکر یافت، موجب ورشکستگی ساختار فامیل، به هم خوردن ازدواج‌ها، انصراف از ازدواج و یا تعلل در آن، همچنان باعث تنقیص شمار اطفال و یا صرف نظر از آن گردید.

اکثر انسان‌ها ناوقت ازدواج میکنند. یعنی در سنی که آمادگی روحی شانرا بخاطر پرورش طفل از دست داده و کمتر حوصله تربیه کودکان شانرا داشته میباشند، به زندگی زناشوه‌ری تن میدهند. درست وقتی که اطفال شان به سن بلوغ نزدیک میشوند، آنها نیز به سن بازنشستگی تقرب می یابند. یعنی آنها توان و انرژی شانرا در جهت تربیت فرزندان نوجوان شان از دست داده می باشند.

پژوهش‌ها نشان میدهد که «در جوامع مدرن [غربی] برای زایش نسل بعدی یک «تقاضای مساعد»^a وجود دارد. ولی یک «طفل ستیزی ساختاری»^b نیز در سطوح مختلف، خود را عیان می سازد.»^{۱۲۳}

مؤسسات اقتصادی و دولت‌ها از نسل‌های تربیه شده و با فهم در عرصه‌های مختلف

^a Optimale Forderung

^b Strukturelle Kinderfeindlichkeit

نفع بردند، اما در تمویل مصارف رشد و نموی آنها الی زمان آماده شدن برای استخدام به کار، نقش نگرفتند. به عبارۀ دیگر «بار پیشرفت اجتماعی بدوش تشبثات اقتصادی گذاشته نشده و [کما فی السابق] بدوش والدین باقی ماند.»^{۱۲۴} اگر قبل از صنعتی شدن جامعه، خانواده متکفل مصارف تعلیم و تربیۀ مروج همان وقت اطفال بود، نهایتاً قوای کار همین اطفال نیز صرفاً در جهت عملیۀ تولید «خانگی» استخدام میشد. اما پس از انقلاب صنعتی و بمیان آمدن سیستم اقتصادی جدید وضع تغییر کرد. اکنون تربیه و پرورش آنها بدوش فامیل است ولی قوای جسمی و فکری آنها نهایتاً در اختیار دولت و یا کمپنی‌های شخصی قرار می‌گیرد.

یک اقتصاددان کلاسیک آلمانی بنام فریدریش لیست^a معضله را بصورت تحریک آمیز اینطور فورمولبندی میکند: «کسی که خوک را تربیه میکند، یک مؤلد است اما کسی که انسان را تربیه مینماید یک عضو غیرمؤلد جامعه محسوب می‌شود.»^{۱۲۵} به وسیلۀ این ابراز نظر، «لیست» مجدانه اعتراض مینماید که چرا پاداش تولید خانواده به والدین داده نمی‌شود؟ چون دولت و کمپنی‌های خصوصی در تمویل مصارف تربیتی و پرورشی اطفال و نوجوانان سهم نمی‌گیرند، لذا مجبوراً باید یکی از والدین بخاطر پرورش و تربیۀ طفل شان از اشتغال در کار بیرون از منزل منصرف شده و در خانه بماند. یا اینکه مشغول وظایف بیرونی گردیده و بخاطر پرورش و تربیۀ اطفال، شخصی ثالثی را استخدام نمایند تا با قبول پاداش معین حاضر به نگهداری طفل شان باشد.

برای والدینی که خودشان مستخدم و یا کارگر بوده و معاش ثابت داشته و یا در سطح حداقل دستمزدها استخدام شده اند، توان استخدام شخص ثالثی را جهت نگهداری طفل شان ندارند. هکذا چون فامیل‌ها به شکل سابق، دو نسل در یک خانه زندگی نمی‌کنند، لذا پدرکلان و مادرکلان متقاعد اطفال نیز نمی‌توانند از آنها مواظبت نمایند. زیرا آنها در جاهای دورتر از ایشان زندگی و اقامت دارند.

متأسفانه کمپنی‌های که والدین این اطفال را استخدام نموده اند، هیچگاهی به فکر آن نمی‌شوند که قسمتی از مفاد خود را بغرض مخارج صحی، تربیتی و پرورشی اطفال کارگران و کارمندان شان تخصیص دهند. مساعدت دولت‌ها هم از حدود

^a Friedrich List

اعمار کودکان‌های نمایشی و آنهم خیلی محدود و انگشت شمار فراتر نمی رود. در حالیکه «خانه» مدتها قبل نقش خود را منحیث مرکز تولیدی از دست داده و این اطفالی که بزرگ می شوند، مانند سابق فعالیتگاه‌های خانگی والدین شان را به حرکت در نیاورده، بلکه ماشین‌های کمپنی خصوصی و یا دولتی را به دوران می‌آورند و یا مؤسسات مذکور را اداره و رهنمایی می‌نمایند. چون کمپنی‌های شخصی و دولتی در تمویل مراحل طفولیت کارگران و کارمندان شان حصه نگرفته اند، پس باید حالا وجه مصرف شده بر اطفال را به فامیل‌های ایشان مسترد نمایند.

از آنجائی که این مساعدت از جانب استخدام کنندگان این قوای کار متصور نیست، لذا والدین به این نتیجه میرسند که اصلاً طفل به بار نیاورند و یا اگر قبول زحمت نموده و مضیقه‌ها را تحمل بتوانند، باز هم یکی دوبار بیشتر نخواهند توانست. از همین جهت است که شمار اطفال این فامیل‌ها از عدد سه تجاوز نمی کند.

اخیراً احزاب چپ و دیموکرات اروپا متوجه همین نقیصه بزرگ در سیستم اقتصادی - اجتماعی خود شده و شماری از کمک‌های دولتی را زیر نامهای «پول طفل»^a، «پول خانه»^b و «کمک به زنان مطلقه ای طفل دار»^c برای فامیل‌ها، شامل مکلفیت‌های قانونی دولت نموده اند. ولی پاداش سهم «فامیل» در رفاه اجتماعی این جوامع، هنوز هم بصورت کامل مطمح نظر ارگان‌های قانونگذاری نیست.

بعضی از دانشمندان از جمله فریدریک لی^d نظر میدهند که بغرض پاداش سهم فامیل در رفاه اجتماعی، «مزدفامیلی»^e ترویج یابد. ولی این تیوری بنابر پذیرش اصل «رقابت» و نفی مکلفیت‌های اجتماعی دولت درین جوامع، مورد قبول نبوده و رایج نمیگردد. اگر قبول هم شود، در آنصورت کمپنی‌ها حتی الامکان زنان و مردان طفل دار را استخدام نخواهند کرد.

^a Kindergeld

^b Wohngeld

^c Allein stehenden Frauen

^d Fredric Le

^e Familienlohn

و - تجرید کلان سالان:

در فامیل‌های امروزی جهان غرب، پرستاری والدین مسن و زندگی آنها در کنار اولاد‌های بالغ و متأهل شان و در زیر یک سقف نادر می‌باشد. زیرا نسل جوان نه تنها از نظر اقتصادی بلکه از نقطه نظر تربیتی و نورم‌های در حال ترویج اجتماعی حاضر به حمایت والدین شان نمی‌باشند. پس از آنکه اولادها هرکدام تشکیل خانواده کرده و یا نظر به دلایلی دیگر والدین شان را ترک کردند، زندگی این والدین مسن دوباره در قالب «فامیل حجروی» در می‌آید.

عمر انسانی از مراحل «وابستگی - اتکا بخود - وابستگی» می‌گذرد. در ابتداء انسان منحيث طفل کوچک به کمک دیگران نیاز دارد. سپس بحیث انسان سالم و توانا، زندگی خود را خودش سازمان می‌دهد. اما در مرحله پیری دوباره قسماً و یا کلاً از کمک دیگران بخاطر غمخواری روزانه وابسته می‌شود. به این ترتیب انسان هم در اول و هم در آخر حیات از حمایه انسان‌های دیگر وابسته می‌باشد. در کشورهای غربی، طی سال‌های اخیر، فیصدی انسان‌های که به کبر سن می‌رسند (بخاطر جلوگیری از شیوع امراض ساری و امکانات تداوی) در مقایسه با کشورهای روبه انکشاف رقم درشت را نشان می‌دهد. اما حمایت و نگهداری آنها از جانب نسل جوان فامیل سیر نزولی دارد.^{۱۲۷}

بناءً تنها شدن کهن سالان منحيث یک معضله کثیر العلل باقی می‌ماند. زیرا اطفال پس از فراغت دروس و یا گرفتن مهارت‌های مسلکی در همکاری و مساعدت با والدین شان قرار نمی‌گیرند.

آنها ترجیح می‌دهند که دورتر از فامیل‌های شان، به اصطلاح «آزادانه» زندگی کرده و از نصایح تربیتی و اخلاقی والدین خود در امان باشند. شمار محدودی آنها که حب فامیلی و یا علاقه به والدین کهن سال خویش را دارند، نسبت معاذیر کاری مجبور اند، باز هم از فامیل‌های خویش بدور اقامت نمایند. زیرا در نزدیکی محل اقامت فامیل‌های شان، کار مناسب برای خود سراغ نمی‌توانند.^a روی همین ملحوظ، اجباراً از والدین خویش دوری می‌گزینند. در نتیجه، مراقبت و پرستاری کهن سالان به خودشان محول می‌گردد. این شرایط در وقتی بر آنها تحمیل می‌شود که از

a

در امریکا هر فامیل بصورت طبعی طی پنجسال یکبار نقل مکان مینماید

یکطرف نیروی جسمانی آنها سیر نزولی داشته و از جانب دیگر محدودیت ارتباطات و تماس‌های شان با جامعه، آنها را مجبور می‌نماید تا در یک دنیای محدود خود زندگی نمایند.

در چنین یک حالت، بیشتر از اینکه آنها به زندگی مصروف شوند، به مرگ می‌اندیشند که چه وقت فرا خواهد رسید. یگانه وجه که برای آنها بابت کمک‌های صحی و معاش محدود برای زندگی عرضه می‌گردد، همانا پول ماهوار هزینه تقاعد و بیمه صحی است.

والدینی که معاش تقاعد آنها بسنده مخارج شان نیست و یا اصلاً مستحق معاش تقاعد نمی‌باشند، به سطح دریافت «کمک‌های اجتماعی» سقوط می‌نمایند.

نهادهای تبلیغاتی این کشورها، امرار معیشت از طریق کمک‌های اجتماعی را معادل «طفیلی بودن» دانسته و هیچگاه مایل نیستند که معادل این «کمک» از هزینه کمپنی‌ها و دولت کم شود. در اروپا مباحثاتی در جریان است که بر طبق آن باید تمام کارگران و مستخدمین، مخارج زمان کهولت شان را پیش از پیش بیمه نمایند. یعنی باید در سن جوانی و زمانی که مستعد به کار اند، شامل این نوع بیمه‌ها^a شوند تا در سن بازنشستگی بابت پرستاری و غمخوری آنها مصارف اختصاصی متوجه دولت نشود. این چاره جویی‌ها و پیش‌بینی‌ها خود مبین آنست که شیرازه فامیل از هم گسیخته و نمی‌توان به همکاری‌های متقابل اعضای خانواده امیدوار بود.

با درک حالت و موقف موجود کلان سالان در جامعه، طبعاً این فکر در ذهن انسان تداعی میشود که باید بخاطر غمخوری سالمندان راه و چاره دیگری را جستجو نمود. آنها کانون گرم خانواده را که در سن جوانی خود با تمام لذات آن احساس میکردند، اکنون از دست داده و در میان جامعه نیز محیط گرمی که احساس اجتماعی آنها را ارضاء بتواند، سراغ نمی‌شود. پس کی؟ و کدام مرجع؟ میتواند، آنها را آرامش بدهد؟ طبعاً وجیهه دولت‌هاست تا با وضع مقررات جدید، شرایط

^a Pflege Kostenversicherung

ناگوار آنها را بهبود بخشد. در آن کشورهای که پروگرام‌های^a ضعیف برای کلان سالان مدنظر گرفته شده است، زندگی کلان سالان در نهایت مضیق‌ه پایان میابد.

ز - برچیدن سفرهٔ غذا از داخل فامیل:

یک دانشمند امریکایی بنام جورج ریتسر^b در سال دو هزار تحقیقات دلچسپی را زیر نام «مکدونالی ساختن جامعه» به نشر رساند. موصوف در مورد از دست دادن نقش کانون خانواده، منحصی پرورش دهندهٔ سنن و آداب اجتماعی مینگارد: اعضای خانواده میان خود تماس و ارتباط سیستماتیک ندارند. آنطوری که در گذشته، فامیل‌ها حداقل هنگام صرف غذا در روز سه بار دور یک میز نشسته، قبل و بعد از صرف طعام از پروردگار شان امتنان مینمودند. حالا امکان چنین گردهمائی‌ها موجود نیست.

در سال ۱۹۴۰ غذا خوردن دسته جمعی نان چاشت^c در فامیل‌ها از میان رفت. زیرا یک و یا چند عضو فامیل می بانیست نان چاشت را در محل کار خود میخوردند. همینطور صبحانهٔ هریک آنها به اوقات مختلف در داخل و یا خارج خانه صرف می شد که به این ترتیب نشست دستجمعی آنها برای صرف غذای صبحانه طی سال‌های ۱۹۵۰ قطع شد.^{۱۲۸} اگر گاهگاهی آنها باهم یکجا غذا می‌خورند باهم فضای صحبت و نزدیکی‌های گذشته نمی تواند، در میان آنها ایجاد شود. زیرا آداب غذا خوردن فراموش شده است. آنها در جریان صرف غذا متوجه نمایش تلویزیون، انترنت و یا مصروفیت دیگر شده و به همدیگر شان توجه نمی‌نمایند.^{۱۲۹}

یک احصائیه‌گیری از جانب وال ستریت ژورنال^d میرساند که امریکائی‌ها در زمره وسایل پخت و پز، به مکرویف علاقهٔ بیشتر داشته و آنرا خوبترین وسیلهٔ آشپزخانهٔ شان میدانند. زیرا هرکس هروقت خواست نان خود را به وسیلهٔ آن آماده میتواند و عملیهٔ آماده ساختن غذا وقت زیاد را نمی‌گیرد. امریکایی‌ها ندرتاً غذای شان را در خانه می‌پزند. اکثراً از «غذای عاجل» و مخصوصاً در سال‌های اخیر از درایف

^a برنامه

^b Georg Ritzer

^c غذای نهار

^d Wall Street journal

ترو^a (بدون پیاده شدن از موتر و خریداری از طریق غرفه) استفاده می‌نمایند. صرف غذا از طریق درایف ترو معنی آنرا دارد که آنها حتی بصورت انفرادی در بیرون از منزل هم برای خوردن غذا، فرصتی را اختصاص نمی‌دهند. به این ترتیب نشست جمعی فامیل‌ها بخاطر صرف غذا زیر ضربه «میک دانالی ساختن» جامعه آمده است.^{۱۳۰}

این ضربه، اعضای فامیل‌ها را از هم مجزا و نامنسجم می‌سازد. با برجیدن سفره غذا از داخل فامیل، خود بخود نشست‌های جمعی فامیل برچیده شد و زمینه وجود آمدن تفاهم جمعی میان اعضای فامیل مشکلتر گردید. وقتی تفاهم جمعی ضعیف شود، احساس مسئولیت در برابر همدیگر نیز قابل درک بوده نمی‌تواند.

ح - ترویج «زندگی تنهایی»:

ترکیب کسانی را که بالاینر عواملی مانند طلاق، مرحله قبل از طلاق (جدا از هم) و یا وفات همسر، مجبور به تنها زیستن اند. باید از مجردانی که بصورت داوطلبانه «تنها» زندگی میکنند، تفریق کرد. داوطلبان «زندگی تنهایی» بیش از همه در ایالات متحده امریکا قویاً رو به رشد بوده و طرز زندگی شان (منحیث سبک جدید زندگی)، شکل یک تحریک اجتماعی را بخود گرفته است.

انواع و اشکال «تشکیل اقتصادی فامیل» در ایالات متحده امریکا

سال ۱۹۸۹	سال ۱۹۸۰	«تشکیل اقتصادی فامیل»
۵۶,۶ %	۶۰,۸ %	۱ - جفت‌های مزدوج
۱۱,۷ %	۱۰,۸ %	۲ - فامیل‌ها در موجودیت تنها «مادر»
۳,۱ %	۲,۱ %	۳ - فامیل‌ها در موجودیت تنها «پدر»
۲۹,۱ %	۲۶,۳ %	۴ - مجردان
۱۰۰ %	۱۰۰ %	مجموع

مأخذ: دفتر سرشماری ایالات متحده امریکا، سال (۱۹۹۲) ^{۱۳۱}

در دسته «مجردان» صرفاً کسانی شامل اند که زندگی تنهایی را داوطلبانه و برای

^a Fast Food - Drive Truh

یک مدت نامحدود در پیش گرفته اند. اینکه آنها چرا این زندگی را اختیار می‌نمایند، دلایل متعدد دارد که بارزترین آن ازین قرار اند:

- تنوع پسندی و کمبود حوصله در برابر شریک زندگی: اشخاص متصف با این خصلت یقین دارند که زندگی مشترک را مادام العمر، پیش برده نمی‌توانند. تقریباً همه آنها به داشتن طفل علاقه نداشته و تمویل مصارف طفل را به امثال «خساره» تلقی می‌نمایند. همینطور بخش‌های وسیع آنها یقین ندارند که ازدواج آنها دیرپای مانده می‌تواند. لذا جنجال اداری ناشی از پروسه طلاق و مصارف مربوط به آنرا نمی‌خواهند که به عهده بگیرند.

- «لپیرال شدن اخلاق جنسی: داشتن مناسبات جنسی بدون نکاح، خیلی کم نسبت به گذشته در جامعه مورد انتقاد قرار می‌گیرد و یا اصلاً انتقاد نمی‌شود.

- نامستقر شدن ازواج‌ها و تنقیص توجه به ارزش «قانونی» ازواج: گروه مشتاق حالت تجرد، به این باور است که سبک زندگی آنها «شیوه بدیل» را در برابر ازواج تشکیل می‌دهد.

فیصدی کسانی که در سال ۱۹۱۰ در کشور جرمنی بصورت تنهایی زندگی می‌کردند، ۷,۳ فیصد نسبت به مجموع نفوس بود. این رقم در سال ۱۹۸۹ به ۳۴,۳ فیصد [قریب پنج برابر] و یا به افاده دیگر ده میلیون انسان و اجد شرایط ازدواج را احتوا میکرد.^{۱۳۲} طبعاً کسانی که معلومات احصائیوی را بخاطر حجب شخصی و یا عوامل بازدارنده محیطی در مورد زندگی خصوصی شان ارائه نمی‌دارند، درین شمارش شامل نیستند.

در ایالات متحده امریکا در سال ۱۹۷۰، سهم انسان‌های بالغی که بدون زوج (و یا زوجه) بودند به ۲۸ فیصد میرسید. در حالی که این رقم بسال ۱۹۹۶ به ۴۰ فیصد ارتقاء یافت. این تصاعد در میان امریکائیان سیاهپوست بطور مبالغه آمیز افزایش دارد. به این معنی که اکثریت مردان و زنان بالغ آنها بدون ازدواج زندگی میکنند. اما در میان سفید پوستان این رقم به یک بر سه حصه همه افراد بالغ آنها میرسد.

تقلیل فیصدی عقد ازدواج‌ها این واقعیت را در خود نهفته دارد که تولد اطفال از والدین بدون عقد نکاح، اخیراً به یک رقم بی سابقه افزایش یافته است. در سال

۱۹۹۶ رقم ۳۲،۴ فیصد تمام تولدات و ۴۴ فیصد تمام ولادت‌های اول بوسیلهٔ خانم‌های صورت گرفت که خودشان از دواج نکرده بودند.^{۱۳۳}

بررسی‌ها همه دال بر آن است که شمار هواداران زندگی تنهایی در حال تزاید بوده و طبق تحلیل برخی از مفکران، شاید سبک زندگی تنهایی در جوامع غربی، عمومیت بیابد. از نظر آنها ساختارهای فامیلی آنقدر در اقلیت قرار خواهند گرفت که اسم جامعهٔ مجردان^a برای این جوامع، یک اسم با مسماء خواهد بود.

«بیگ»^b (۱۹۸۶) این قضیه را به کمک تیوری‌های مدرنیشن و اندیویدوالیزم بررسی کرده و اینطور نتیجه می‌گیرد: فامیل‌های حجروی وقتی میتوانند بقاء داشته باشند که «عقربهٔ ساعت مدرنیشن به عقب برده شود. در غیر آن جامعهٔ مجردان بالاخره نتیجهٔ منطقی مدرنیزه شدن روبه تزاید خواهد بود.»^{۱۳۴}

نتیجه‌گیری «بیگ» تحقق خواهد یافت، در صورتی که علاقهٔ درونی انسان‌ها را به زندگی اجتماعی در محاسبه نگیریم و امکانات رفورم را در سیستم موجود اقتصادی پیش‌بینی نه‌نمائیم. نگارنده معتقد است که وضع موجود با خواست درونی انسان‌ها سازگار نیست. لذا دیر یا زود، نقایص درک خواهد شد و تقاضا برای اصلاح وضع به خواست همگانی مبدل میشود.

ط - گریز از وظایف پدری و مادری:

گریز از قبول وظایف پدری و مادری، عوامل متعددی دارد که بخاطر تشخیص بهتر می‌توان آنها را در چوکات دوگانهٔ عوامل اجتماعی و انگیزه‌های فردی محدود کرد.

- عوامل عمومی اقتصادی و اجتماعی: زنان امروز مجبور اند، تا نه تنها وظایف مادری و وظیفهٔ امور منزل را انجام دهند، بلکه در عین حال با اشتغال‌شان در بیرون از منزل، مانند مردان، نان‌آور خانواده باشند. در چنین حالت فرصتی که پس از تفریق ساعات کار روزانهٔ بیرونی برای زنان باقی میماند، نمی‌تواند وقت

^a Single - Gesellschaft

^b Beck, Elisabeth Gemsheim

کافی برای بهداشت و تربیه طفل شان محسوب شود. دولت‌ها هم به این معضله آنها کمتر توجه می‌نمایند.

هنوز شمار شیرخوارگاه‌ها که بانیست به نیابت مادران، وظایف پرورش و تربیه اطفال شانرا بعهده بگیرند، خیلی کم بوده و یا آنقدر حق الزحمه زیاد تقاضا میدارند که زنان خانواده‌های مزدبگیر اصلاً توان پرداخت آنها ندارند. این وضع، زنان را مجبور می‌سازد که از آوردن طفل صرف نظر کرده و در عوض، انرژی خود را وقف تحصیل معاش از مؤسسات تجاری و صنعتی نمایند. مردان نیز به نبود طفل و یا شمار کمتر اطفال موافق اند، زیرا آنها نیز به مشکل میتوانند که پول بابت مخارج اطفال شان را بدست آورند. بناءً بخاطر گرانی مصارفات، جبراً ترجیح میدهند تا احساس و انگیزه پدرشدن خود را سرکوب نمایند.

روسانا هیرتس^a ابراز نظر میکند که «ما [امریکا] یک سیستم مکمل بهداشتی مانند سیستم‌های موجود در سایر کشورهای صنعتی را نداریم. بخاطر اینکه اختلاف ایدولوژیک پیرامون مداخله دولت در حیات فامیلی [کمک اجتماعی به معنی نفی لیبرالیزم تلقی میشود] وجود دارد... کمبود توانائی پرداخت مصارف بهداشت طفل، در ایالات متحده امریکا یک مشکل جدی برای همه طبقات اجتماعی است. اما تأثیرات آن بر فامیل‌های که عواید کم دارند، زیاد است.»^{۱۳۰} کودکان چنین فامیل‌ها، کمک لازم را دریافت نکرده و دریسا موارد، در میان فامیل و جامعه بی‌سرنوشت میمانند.

اگر همسران اولادهای کمتری به بار آورند و یا یک بخشی از آنها به توالد اطفال هیچ علاقه نداشته باشند، باز هم موجب بحران در مارکیت قوای کار نمی‌شود. صنایع امروزی در اروپا و امریکا خصلت جهان گستری^b پیدا کرده و آنقدر از قوای کار بشری این دو قاره وابسته نیستند که طرفدار افزایش عاجل نفوس از طریق توالد و تناسل باشند. اگر این صنایع به قوای کار متخصص در رشته‌های معین ضرورت هم داشته باشد، به سهولت می‌توانند که به «قاپیدن و یا چوشیدن مغزها»^c متوسل شده، افراد مسلکی را از کشورهای دیگر (پرنفوس) وارد نموده

^a Rosanna Hertz

^b Globalization

^c rain dran phanomenon

و بکار بگمارند. یا اینکه برخی شعبات تولیدی خود را در کشورهای پرنفوس تاسیس نموده و افراد متخصص محلی را استخدام نمایند.

در هر دو صورت از مصارف تعلیم و تربیه چنین افراد مسلکی هم صرفه جوئی شده، کمپنی‌ها مفت و رایگان سرمایه‌های انسانی^a آنها را بکار می‌اندازند. اگر بکارگیری قوای انسانی حتمی نباشد، فوراً وسایل کار را اوتوماتیک ساخته و سهم عامل کار را در عملیه تولید تقلیل میدهند. بناءً این کمپنی‌ها ضرورتی نمی‌بینند تا وجوه تشویقی را بخاطر آوردن اطفال که فی‌الواقع قوای بشری فردا اند، تخصیص بدهند.

- انگیزه‌های فردی: بی‌علاقگی به داشتن طفل، علاوه بر عوامل اجتماعی و اقتصادی فوق، دلایل روحی و ذهنی نیز دارد. این بی‌میلی خود بخود در انسان پیدا نشده، بلکه بالآخر شرایط ماحول در ذهن و روان انسان رسوخ مینماید. بناءً نباید تفکرات و طرز دیده‌های بیرونی خانواده را که در قالب «منفرد سازی» و «خودپرستی» به داخل مؤسسه خانواده هجوم میبرند، دست کم گرفت.

خانواده‌های امروز در شرایطی ناشی از عمومیت یافتن سیستم سرمایه‌داری و در وابستگی از مارکیت زندگی می‌کنند. وابستگی از مارکیت سبب میشود که «زنان [امروز] تبارز شخصیت و هویت خود را در نقش عنعنوی شان مانند خانم، مادر و خانم خانه جستجو نه نمایند.»^{۱۳۶} بلکه مجبور اند تا به دنبال موفقیت‌های شخصی و برجسته شدن هویت شان در داخل جامعه بروند. به این ترتیب زنان نیز مانند مردان مستقیماً به سیستم اقتصادی وابسته می‌شوند. چون پایه فلسفی این سیستم بر اصل فلسفه «فردیت» استوار است، لذا همین دید فلسفی در شعور انسان‌ها رسوخ کرده، خوی و کردار آنها را استقامت میدهد. آنهایی که درین منجلاب سقوط کرده اند، خود را محور جامعه تلقی میکنند. چنین افراد با دیگرانی که در محیط ماحول او زندگی می‌نمایند، تنها هنگامی داخل ارتباط میشوند که ضرورتی به آنها داشته باشند و یا مفادی از آنها متصور باشد. یعنی در خوی و عادت آنها همکاری متقابل منحیث نصب‌العین برای تأمین روابط اجتماعی جان نگرفته است. اینها توجه نمی

^a Human Kapital

نمایند که «زندگی در قالب خودمحوری^a، روش همکاری اجتماعی را مشکل می‌سازد.»^{۱۳۷} و این روحیه، پیامد ناگواری بر پیوند خانوادگی وارد مینماید. زیرا خود محوری خود بخود احساس «من» را بالاتر از احساس «ما» قرار داده، حس وفاداری، خلوص نیت و روحیه حوصله مندی بمقابل همدیگر را تضعیف نموده و «رقابت» را جانشین این صفات پسندیده انسانی می‌سازد.

هر قدر که زن و شوهر بیشتر به مرض خودپرستی آغشته می‌شوند، بهمان اندازه، نه تنها مشکلات درونی خانواده‌شان فزونی می‌یابد، بلکه علاقه آنها به آوردن طفل نیز فروکش مینماید.

ی - تخدیش مفهوم بزرگ «مادر بودن»:

«در جامعه که تکنالوژی‌های ولادت و شبیه سازی^b بکار گرفته می‌شود و احتمالاً در آینده ترویج خواهد یافت، آیا ضرور نیست که مفهوم «مادر بودن» مجدداً تعریف شود [تا مقام والای مادر از مغالطه‌های نادرست در امان بماند؟]

اگر تخمه یک زن در رحم یک زن دیگر گذاشته می‌شود و سپس (بعد از نه ماه) ولادت صورت می‌گیرد، درین صورت کدام یکی از آنها «مادر» محسوب میشوند؟ [آیا یک طفل میتواند دو و یا زیاده‌تر مادر و یا پدر داشته باشد؟ همچنان مؤجه خواهد بود اگر درین حالت سوال شود که] حقوق مادری چه است؟^{۱۳۸}

اگر یکی از دو همجنس‌بازی که یکجا باهم زندگی کرده و عقد نکاح‌شان از جانب مقامات عدلی هم به رسمیت شناخته شده است، تخمه یک جنس مخالف را به عاریت گرفته و یکجا با تخمه خود، در ماشین بگذارد (نه در رحم زن) و پس از نه ماه از آن طفلی به دنیا بیاید. آیا باز هم حق خواهند داشت که آنرا در نزد خود بزرگ نمایند؟ آیا آنها حق «مادری» و یا «پدری» بر این طفل دارند؟

اگر دو همسر قانونی بخاطر ادامه شغل و حفظ مقام اجتماعی و یا محافظت زیبایی زوجه، از بار حامله داری سرباز زده و به موافقه برسند که نطفه‌شان در رحم مادر نه، بلکه در ماشین گذاشته شود و پس از نه ماه آنرا در خانه به نزد خود

^a Egoentrism

^b Cloning

بزرگ نمایند و یا وظیفه پرورش آنرا به کدام دایه داده، خودشان گاهگاهی از وی واری نمایند؛ آیا میتوان باز هم اصطلاح والدین را به آنها اتلاق کرد؟

دو نفر همجنس‌باز که رابطه ذات‌البینی شان از جانب مقامات عدلی منحصی «زن و شوهر» به رسمیت شناخته شده و بالنتیجه، گویا اهلیت حقوقی گرفتن «طفل فرزند» را پیدا کرده اند و با اخذ چنین امتیاز اگر آنها طفلی را به فرزندگی گرفته و بزرگ می‌نمایند، آیا میتوان آن دو را والدین حقوقی طفل خطاب کرد؟ و باز هم قابل سوال است که آیا دادن چنین اهلیت، فی‌الواقع ظلم به یک طفل معصوم نیست؟

این سوال‌ها و ده‌ها سوال دیگر درین ارتباط همه و همه وارد بوده و هیچگاه طرح آنها تخیلی نمی‌باشد. زیرا پدیده‌های نوظهور اجتماعی و تخنیکی در جوامع غربی متأسفانه واقعیت‌های را بمیان آورده است که بالاثرا آن نقش مادر را منحصی محور فامیل و بالنتیجه خود فامیل را مورد سوال قرار میدهد. لذا آنچه از فامیل باقی میماند، همان مؤسسه که در آغاز پیدایش جامعه، منحصی سنگ پایه تمدن بشری عرض وجود کرد، نخواهد بود. بلکه احتمالاً یکنوع ارتباط را بیان خواهد کرد که این بیان، مفهوم اصلی خانواده را افاده نمی‌کند.

جامعه‌شناسانی زیادی از اروپا و امریکا، با آوردن این دلیل که ساختارهای فامیلی همیشه در «حالت گذار» قرار دارند، تلاش می‌ورزند که «ارتباطات» یادشده را منحصی آخرین شکل فامیل معرفی نمایند. بالوسیله این تلاش، آنها مفهوم و رسالت فامیل را در جامعه اغماض نموده و در رابطه به اضمحلال نقش مادر سکوت می‌نمایند. بناء بی جهت نخواهد بود اگر انسان‌های با معنویت و علاقمند سجایای اخلاقی متوجه ریشه و بنیاد معضله شده، مفهوم بزرگ «مادر» را در برابر خواسته‌های مبتذل و دور از کرامت انسانی مجدداً برجسته سازند. برجسته ساختن نقش محوری مادر در فامیل و جامعه بار دیگر به تمام مغالطه‌ها و برجسپ‌های خود ساخته و خرافی جواب رد خواهد داد.

تمدن غرب کدام اصل قابل پذیرش و قابل تطبیق در همه جهان نیست. این تمدن نمی‌تواند بلا تغییر و یکسان در همه جا تطبیق شود. زیرا واقعیت‌های اجتماعی، تاریخی و فرهنگی هر کشور، در تحت شرایط مختص به خود همان کشور به میان آمده و طبعاً متأثر از عوامل بیرونی رشد مینماید. بناء باید کار ساختمان جامعه

مدنی را بر پایه همین واقعیت‌ها و با در نظر داشتن شرایط منحصر به خود هر کشور استوار ساخت. در غیر آن واقعیت‌های موجود این جوامع بمقابل توسعه جویی‌های فرهنگی و صدور مدل‌های انحرافی مقاومت مینماید.

این مقاومت را نمی‌توان با پیشبرد سیاست‌های اقتصادی و یا استعمال قوه در هم شکست. تلاش‌های سماجت آمیز در هردو راستا (از یکطرف صدور مدل‌های انحرافی و از جانب دیگر نفي ارزش‌های واقعاً ضروری در جوامع غربی)، آمیزش تمدن‌ها را برهم زده و آنها را در برابر هم قرار میدهد. تقابل و انقطاب، موجب عکس‌العمل‌های ضد فرهنگی و حتی باعث واکنش بمقابل ارزش‌های جهان شمول تمدن و دست‌آوردهای فرهنگی نوع انسان خواهد شد.

بخاطر جلوگیری از چنین حالت و نجات عمده‌ترین چشمه سار معنویت یعنی فامیل از خطر خشکیدن، باید بعوض ضدیت‌های فرهنگی و تلقین‌های آمرانه^a، راه پیشنهاد شده اندیشه پردازان واقع بین هردو فرهنگ در پیش گرفته شود. این راه، راه دیالوگ علی السویه و تفاهم باهمی میان تمدن‌ها میباشد.

^a Dictate

۱۴ - سرنوشت فامیل‌های معاصر به کجا خواهد کشید؟؟؟

طوری که درین اثر مکرراً توضیح گردید، با پیدایش خانواده، انسان‌ها برای بار اول داخل یک شبکه اجتماعی شدند که در پرتو آن توانائی، استعداد، خصایل، رفتار و طرز زندگی شان تکامل یافت. همینطور تکامل ذهنی انسان نیز مقابلاً بر رشد و توسعه این شبکه اثر گذاشت. ولی بنیاد این شبکه اجتماعی وقتی استحکام یافت که تهداب خانواده بر پایه ازدواج بنا یافت. یعنی در پهلوی خصیصه بیالوژیک زایش و تناسل، خصلت اجتماعی خانواده نیز به اصل غیرقابل تردید مبدل شد.

از تجمع خانواده‌ها، اجتماعات بزرگ و بزرگتر انسانی بمیان آمد و همراه با رشد و تکامل جوامع، موقف خانواده در جامعه و همچنان موازین درون خانواده مندرجاً ثبات یافت.

خانواده بالاثر رشد عوامل اقتصادی و اجتماعی در طی اعصار گذشته تاریخ، اشکال متنوع بخود گرفت ولی مضمون و رسالت آن منحنیث سنگ پایه اجتماع در هر عصر و در تمام جوامع بشری یکسان باقی مانده است. به عبارۀ دیگر نقش محوری خانواده در رشد تمدن و ارتقای آن به سطح امروزی غیر قابل انکار می‌باشد.

درین نقش، علی‌الرغم ممانعت‌های اجتماعی، زن و یا مادر سهم بزرگ داشت. گرچه مصلحین اجتماعی در هر عصر و زمان توجه جوامع را به مقام زن معطوف داشته اند، ولی زن سنتیزی که مظهر عقب ماندگی یک جامعه می‌باشد، در تمام گذشته‌های تاریخی هریک از جوامع به نحو از انحأ مروج بوده است. بر پایه همین ستیزه جویی، همیشه از شرکت فعال زنان در جامعه جلوگیری میشد. تا آنکه جهش های اقتصادی و تخنیکی عرصه‌های جدید کار را در جامعه پیش کش نمودند. در برخی ازین عرصه‌ها به کار اجتماعی زنان ضرورت بلا تأخیر بمیان آمد. به هر اندازه که جوامع رشد بیشتر نمودند، نیاز به کار زنان نیز در بیرون از منزل فزونی یافت. همینطور با افزایش نقش کاری زن، حقوق وی نیز با مرد بسوب تعادل نمود.

در اواخر قرن ۱۹ برای زنان اروپایی محلات بیشتر کارهای مسلکی در بیرون از منزل فراهم شد. و آنها از آن طریق بیشتر وارد عرصه تولید اجتماعی شدند. اما

هنوز هم در برابر آنها حتی تا نیمه ای اول قرن بیستم محدودیت هایی وضع میشد، تا آنها را صرفاً در همان نقش عنعنوی ایشان منحیث زن، مادر و زن خانه دار محصور نگهدارد. زیرا تا وقتی که کار زن صرفاً منحصر به درون خانه می بود، تفوق مرد نسبت به زن پابرجا می ماند. دسترسی زنان به کار مثمر اجتماعی، موجب تغییر در موقف ثانوی آنها گردیده و پایه های تفوق طلبی مرد را به لرزه در آورد.

تساوی حقوق دستمزدها میان زن و مرد، زمینه آنرا به وجود آورد که زنان خواهان حقوق برابر با مردان و رعایت حقوق دیموکراتیک در درون خانواده نیز شوند. آنها فهمیدند که اگر به تحصیل حقوق مدنی شان در جامعه نایل نیابند، مشکل خواهد بود، تا به تفوق مردان در ساختار فامیل پایان دهند.

همچنانی که قبلاً تذکر یافت، اقتصاد این کشورها به نیروی کار زنان در بخش های نوظهور بخصوص در ساحة خدمات نیاز داشت. لذا قیودات ناموزون را مرفوع ساختند تا زنان از حصار کهن آزاد گردیده و داخل مارکیت کار شوند اما آزادی آنها اسارت های جدیدی را در قبال داشت. زن مجبور شد تا به خاطر امرار معاش بهتر در یک زندگی رقابتی، برخی از عواطف و وظایف مادری خود را به فراموشی بسپارد.

فرصت و وقت زن برای آوردن طفل و تربیه آن کم و کمتر گردید. فشار زندگی بخاطر رفع حوائج و زیر بار رفتن به تقاضاهای مصنوعی، مشکلات متنوع را به داخل خانواده راه داد. جوامع تحول یافتند ولی نتوانستند که از سیستم متعادل برخوردار شوند. رشد نامتوازن اقتصادی بر سایر عرصه های فرهنگی و اجتماعی اثر گذاشت و سبب شد که معیارها و تمایل عمومی نسبت به ازدواج در جوامع غربی تغییر نماید. در نتیجه دگرگون شدن معیارها، خانواده هم منحیث کانون پرورش سنن و آداب اجتماعی متدرجاً رسالت خود را از دست داد و مظاهر نامیمون یکی پی دیگری متبارز شدند.

همجنس بازها میگفتند که باید جامعه به حالت ما تفاهم داشته باشد. این وقتی بود که آنها در محدوده یک اقلیت بسیار ضعیف قرار داشتند. اما امروز آنها از آن حدود پا را فراتر گذاشته و در موقعیتی قرار دارند که میتوانند تعریف فامیل و ازدواج را

انحرافات جنسی روزتاروز از جانب مقامات قانونگذاری بمثابة واقعیته اجتماعی به رسمیت شناخته شده و حتی کار به جایی کشید که به اصطلاح آنها، امروز «خانواده‌های همجنس‌باز» می‌توانند در پهلوی خانواده‌های واقعی، قانوناً به میان آیند.

تکنالوژی جزء انفکاک ناپذیر ساختار اقتصادی یک جامعه در حال پیشرفت بوده و محصول ارتقای سطح فرهنگ آن است. طبعی است که هر تغییردرین عرصه، بخودی خود بر سراسر نظام اقتصادی و سیاسی آن جامعه اثر میگذارد. بالاین تغییرات، وسایل فرهنگی نیز به وسایل جدیدالاختراع تعویض میشوند. متأسفانه بخش اعظم این وسایل جدید از قبیل سینما، تلویزیون، ویدیو و انترنت کمتر در خدمت ارضای تقاضای روحی انسان‌ها و گشایش پیچیدگی‌های مورد سوال آنها قرار گرفته و بیشتر در آن جهت بکار میروند تا مبتنی بر روحیه نفع جوئی، تقاضاهای کاذب را در ذهن و روان انسان‌ها خلق نمایند. تربیه سالم اطفال و استحکام نظام خانواده ندرتاً در محور توجه آنها قرار دارند.

علی‌الرغم هجوم تبلیغات تخریبی بر پیکر فامیل، در بعضی از کشورهای اروپای غربی مانند ایتالیا و هسپانیه و یا کشور پیشرفته ای صنعتی آسیا مانند جاپان که ارزش‌های فرهنگی در میان شهروندان آنها ریشه عمیق دارد، هنوز هم موازین خانوادگی محافظت میشوند. لذا نمی‌توان بصورت یکسان از وجود تمایل به اضمحلال خانواده، در تمام کشورهای پیشرفته صنعتی حرف زد. زیرا ارقام شاخصی به ارتباط مؤسسه فامیل در کشور‌های یاد شده، به مقایسه سایر کشور‌های اروپایی و امریکای شمالی در مغایرت قرار دارد.

بنابراین منحصیث نتیجه میتوان بر این اصل اتکاء کرد که غنای فرهنگی موجب حفظ مؤسسه خانواده و فقر فرهنگی باعث متلاشی شدن آن میگردد.

طوری که در پس منظر تاریخی تکامل فامیل اشاره شد، وسایل جدید و شبکه مکاتب، نقش محوری خانواده را در بخش تربیت و آموزش به حاشیه برد که بالاین ظهور و انکشاف این پدیده‌ها، نقش زن مخصوصاً منحصیث رهنمای نسل بعدی در جامعه رو به انقراض نهاد.

رسالت مادران در تربیت فرزندان، به مربیان مکاتب و مبلغین وسایل اطلاعات جمعی منتقل شد. آن هم به گونه‌یی که خود این مربیان و مبلغین اکثراً اهلیت تربیه کردن اطفال و نوجوانان را ندارند و یا مطابق روند جبراً براه افتاده تربیتی، اهداف مختص به خود را دنبال می‌نمایند.

دانشمندان شناخته شده امریکایی بارها اخطار داده اند که در کشور شان میان وظایف و نقش فامیل، مکتب و جامعه در رابطه به تربیه و پرورش اطفال هماهنگی وجود ندارد. تأثیر این معضله بر اطفال کوچیده از جوامع شرقی هنوز هم مخرب‌تر و ذجوانب میباشند. زیرا آنها در تحت تأثیر عوامل دو فرهنگی قرار میگیرند. فرهنگی که از جانب والدین به آنها داده میشود، قسماً و یا در بسا فامیل‌ها کلاً از چشمه سار موازین جمعی اخلاق شرق نشأت میکند. در حالیکه اصول مروج در مکاتب و جامعه، روی محور «منفرد سازی» می چرخد.

این وضع کودکان را در وضع دشوار قرار داده و غلبه بر آن، رسالتی میباشد که بر دوش والدین آنها گذارده شده است. آن والدین یی که به خطیر بودن نقش شان توجه نمی نمایند، اطفال شان دچار سردرگمی شده و حتی بعضاً در غرقاب فساد سقوط می‌نمایند.

دانشمند امریکائی بنام گراف^a پیرامون این مناقشه که آیا مکاتب در آینده نقش فامیل را احراز خواهد کرد؟ نوشت: « بسیاری از شاگردان من بطور ساده ضرورت به والدین دارند تا به آنها معتقد شوند. این اعتقاد در شاگردان ما، شاید چیزی باشد که ضرورت به انکشاف دادن آنها داریم.»^{۱۴۰}

امروز دیده میشود که بر پایهٔ ایجابات تکنالوژیک، زندگی مردم عیار میگردد. این روند باید بازنگری شده و در مسیر مصالح جامعه استقامت بیابد. به عبارت دیگر باید تکنالوژی متناسب به نیازمندی‌های جامعه انکشاف بیابد. نه اینکه خودش به هدف مبدل شده و جامعه در خدمت آن قرار بگیرد.

شتاب تکنالوژیک نه تنها در خود این جوامع، ارزش‌های فرهنگی را به مخاطره انداخت، بلکه خطر ناشی از آن، خانواده‌های شرقی مقیم درین جوامع و تمامی آن

^a Graff

جوامعی را که در زیر سیطره تکنالوژیک آنها قرار دارند، تهدید می‌نمایند. سرعت هماهنگ شدن زن و یا شوهر با کار مسلکی اش موجب سرعت فاصله‌گیری از هماهنگی او با فامیلش گردیده و چنان معلوم میشود که فشار بابت مصارف اطفال و کمبود وقت برای تربیه آنها، روابط ذات‌البینی زن و شوهر را مورد سوال قرار میدهد. چون به عوض اندیشیدن مشترک در چوکات فامیل، آنها درگیر مبارزه رقابتی بخاطر بدست آوردن عاید، موقف، خانه و دسترسی به تفریحات شده‌اند. بناءً خودگرایی و یک نوع لیبرالیزم لجام گسیخته، آنها را از مکلفیت‌های جمعی و آیدیال‌های مشترک شان دور می‌سازد.

انقطاب فزاینده، منفرد سازی و ترویج «زندگی تنهایی»، سبب میشود که «مودل واحد ازدواج و فامیل»، دیگر وجود نداشته باشد. میلانی وجود دارد که فامیل خود را در روابط فردی منحل کند. رابطه‌ای که مشمول انواع مختلف شکل زندگی باشد.^{۱۴۱}

ارقام تکان دهنده و در حال صعود نشان میدهد که چگونه عنعنۀ انکشاف یافته بشری در پایان هزاره گذشته ویران شد. این ویرانی موجب تضعیف فامیل و یا به عبارۀ دیگر تخریب تکیه‌گاه فرهنگی جامعه گردید. جوامع در مسیر سقوط قرار گرفتند، زیرا سنگپایۀ آنها تخریب میشوند. یک نظر به شمار روبه افزایش طلاق روشن می‌سازد که چرا علمای اجتماعی بخاطر تسکین اضطراب عمومی «تعریف جدیدی» را برای فامیل دست و پا می‌نمایند؟

آنچه امروز توسط شماری از مفکرین منحيث «تعریف جدید» فامیل ارائه میشود در حقیقت مبین یکنوع «ارتباط» است، نه بیانگر «مفهومی» که رسالت تاریخی و وظایف فعلی فامیل را بازگو بتواند. تعریف‌های جدید، نمی‌تواند نقش فامیل را همان‌طوری که درین مؤلفه منحيث سنگ پایه تمدن بشری تعریف شده است، بیان نماید. بناءً بهتر می‌بود، اگر آنها به عوض آنکه «تعریف جدیدی» برای فامیل سراغ می‌نمایند، مساعی شان را در آن، جهت تمرکز می‌دادند تا افراد جامعه و بالخصوص گردانندگان نظم اقتصادی و اجتماعی را متوجه نقش «استقرار دهنده» و «آرامش دهنده» فامیل می‌نمودند.

در جوامعی که نظم فامیلی یابرجا است، شمار انحرافات جنسی و امراض مهلک

روانی از قبیل انزوا پذیری، از خود بیگانگی و خودکشی‌ها در مقایسه با جوامع غربی در سطح نازل قرار دارد.

با در نظر داشت انحرافات شتابنده در جوامع غربی، این سوالات در رابطه با فامیل مطرح می‌شوند که چگونه می‌تواند از «مادر» و نقش محوری آن در داخل فامیل، تعریفی باقی بماند؟

اگر تعریف واقعی از مادر منحیث آموزگار اولی انسان طرف ضرورت نباشد، چگونه می‌توان از موجودیت «فامیل» حرف زد؟

اگر تغییرات تخریبی با همین سرعت کنونی به وقوع بپیوندند، چگونه می‌توان به بقاء فامیل امیدوار بود؟

اگر «فامیل» به مفهوم واقعی آن وجود نداشته باشد، چگونه می‌توان معتقد نبود که افول تمدن غرب آغاز نشده است؟

در صورتی که آغازگر تمدن‌ها و مبداء ظهور جوامع یعنی خانواده، بی ارزش تلقی شود، چگونه می‌توان به آینده این مدنیت خوش بین بود؟

انسان‌های که در منجلا ب انحرافات قرار نگرفته و یا از جوامعی کوچیده اند که موازین خانواده، هنوز هم در آنجا پابرجاست، به مهم بودن سوالات فوق و اندیشیدن بخاطر جواب معقول در برابر این سوالات می‌فهمند. ولی آنهایی که از خود بیگانه شده و در زیر امواجی از نیازها و احساسات دیگران غرق شده اند، توان کنار آمدن به ساحل نجات را نداشته و هیچگاهی نخواهند توانست تا پیوند لایتجزاء میان «خانواده» و «تمدن» را درک نمایند.

اگر طرز دیده‌های تیوریک که در فصل اول این مؤلفه معرفی شدند، با فاکت‌ها و حقایق مندرج درین اثر به مقایسه گرفته شوند، نتیجه چنین خواهد بود که تیوری‌های مذکور بصورت شفاف^a آینده ساختار فامیل و نقش آنرا در جامعه معرفی نمی‌توانند. در حالیکه آنها از قرار گرفتن فامیل در مرحله جدیدی از شکل انتقالی (استحاله) حرف می‌زنند، اما پایان استحاله را تعریف نمی‌نمایند.

^a Explizit

همان‌طوری که در آغاز این مؤلفه گفته شد، تمدن در پرتو اولین شبکه اجتماعی انسان‌ها یعنی با پیدایش مؤسسه خانواده بمیان آمد. لذا با اضمحلال آن نیز منطقاً از مفهوم تمدن چیزی باقی نخواهد ماند. یا اینکه تمدن را باید دوباره و سر از نو تعریف نموده و انحرافات را با تمدن عوضی بگیرند، که در تمام دوره‌های پیدایش و تکامل تمدن‌ها، منحنی انحراف از اوصاف و سجایای انسانی شناسایی شده‌اند. در آنصورت تمدن به مفهوم واقعی کلمه وجود نخواهد داشت.

بعضی از دانشمندان در مورد این خطر، خواهان توجه شده‌اند ولی ندای شان کمتر شنیده می‌شود. اخیراً نویسنده سرشناس امریکایی (فرانسیس فوکویاما)^a، تکامل واقعیت‌های موجود را از همین زاویه مورد ارزیابی قرار داده و با بررسی تعامل واقعیت‌های کنونی و با هم آمیزی عوامل نوپیدا، از «پایان تاریخ»^b حرف می‌زند.

مبرهن است که بکارگیری شیوه‌های جدید «بیوتکنیک»^c، موجب تغییر در خصایل انسانی می‌شود. بخشی از این شیوه‌ها عملاً به منصفه اجراء قرار گرفته و برای تحقق بخش‌های دیگر آن تا هنوز اجازت‌های قانونی وجود ندارد. امکان دریافت چنین «مجوزه»ها، همین اکنون مایه تشویش دانشمندان رسالتمند در سراسر جهان می‌باشد.

زیرا تلاش‌های گسترده در جریان است، تا بوسیله ادویه در طبیعت زنان و مردان تغییر آورند و یا از طریق مداخله در «ژن» انسان‌ها و یا بوسیله امتزاج (پیوند) آن با «ژن» کدام حیوان، موجود سومی را بمیان آورند که منحنی برده برای انسان‌ها خدمت کند. بکارگیری چنین موجود نوپیدا، پدیده جدیدی خواهد بود که بار دیگر حرص و آز برده داشتن را در انسان‌ها زنده ساخته و اختلاف جدید مواضع را پیرامون تحقق عدل و انصاف در جامعه بوجود خواهد آورد. بناءً لازم است که قانونگذاران حقوق مدنی، قبل از ظهور همچو یک پدیده، به چنین احتمالات توجه نموده و وارد عمل شوند.

در مورد اثرات شیوه‌های جدید «بیوتکنیک» و بکارگیری نادرست آن، شماری

^a Francis Fukuyama

^b «پایان تاریخ» نام کتاب مشهور و پر فروش فرانسیس «فوکویاما» است

^c Biotechnik

از دانشمندان پیشتاز نگران بوده و سوال در مورد «پایان انسان» را موجه دانسته و توجه مسئولین امور را به آن جلب می نمایند.^{۱۴۲}

به هر اندازه که پیروسه اضمحلال خانواده در جوامع غربی تندتر به پیش برود، به همان پیمانه می توان مدعی شد که تمدن غرب، بالخصوص جهات معنوی آن، شتابنده تر در مسیر انقراض قرار می گیرد. اگر این طور نیست؟ پس آینده را چگونه می توان پیش بینی کرد؟

از نظر مؤلف این اثر، آینده مدنیت غرب، نگران کننده میباشد. چونکه انحرافات در جهات معنوی تمدن، استقامت‌های مادی و تکنالوژیک آنرا هم به بیراهه میکشاند. ولی باید خاطر نشان ساخت که تا هنوز امکان جهت گیری سالم آن از کف نرفته است. زیرا موجودیت آزادی بیان و توان شنیدن انتقاد، مسیر بازنگری عاقلانه را مفتوح نگه میدارد.

با اتکاء به همین اصل، مؤلف پیشنهاد مینماید که: جهات معنوی و فرهنگی تمدن غرب، باید مجدداً بازنگری شده و بر پایه ارزش‌های والای انسانی استوار گردد. در پرتو این جهت یابی، تمدن مذکور قادر خواهد شد تا در برابر انحرافات و پیرانگر و نشأت یافته از خودش، ایستادگی نماید.

در اخیر باید باز هم یاد آور شد که منظور نگارنده از تهیه این مؤلفه، در گام نخست جلب توجه افغان‌های مهاجر شده در جوامع غربی است. تا شناخت آنها از انحرافات مروج درین جوامع عمیق تر شده و بخاطر راهنمایی نسل‌های بعدی خود، ارزش‌های معنوی و اصول فرهنگی خود را در تلفیق با دست‌آوردهای علمی و فنی غرب، مشعل راه شان قرار بدهند.

جهت نیل به این هدف، مؤلف سعی کرد تا توجه را به سرنوشت رکن اصلی جامعه یعنی خانواده جلب کند. درین راستا به خوانندگان گرانقدر، ارقام احصائیوی و واقعیت‌های موجود از روند تکامل فعلی جوامع غربی پیش کش شد. ولی عمداً سعی گردید، تا بر هیچ کدام از تیوری‌ها در مورد آینده تکیه نشود. زیرا تیوری‌های ذکر شده یکی از جوانب قضیه را مورد توجه قرار داده و قادر به بررسی و حل تمام معضله نمی باشند.

همان‌طوری که در صفحات آغازین خاطر نشان گردید، شیوه دید این اثر بر تحلیل واقعیت‌ها و ارقام (امپیریش)^a استوار است. آینده را باید تیورین‌ها به اثبات برسانند. اما تیوری آنها هم در آینده باید از محک بررسی واقعیت‌ها و ارقام موفق بدر آید.

ختم

^a Empirisch

Preamble :

¹ - Sadat, Mir Hekmatullah (2008) "Hyphenating *Afghanityat* (Afghan-ness) in the Afghan Diaspora", *Journal of Muslim Minority Affairs*, volume 28, number 3, December (s. 338).

Chapter 1:

² - Konig, Rene (2002), "Familien Soziologie", Lesk+Budrich, Opladen-Germany (s.369)

³ - Konig, Rene (2002) Ebenda (s.374)

⁴ - Konig, Rene (2002) Ebenda (s.374)

⁵ - Hoffmeister, Dieter (2001) "Mythos Familie", Zur soziologischen Theorie des familialen Wandels, Lesk + Budrich, Opladen (s.34)

⁶ - Goody, Jack (2000) "Geschichte der Familie", Übersetzt aus Englisch, von Holger Fliessbach, verlag C.h. Beck, Munschen, (s.205)

⁷ - Hoffmeister, Dieter (2001), Ebenda (s.134)

⁸ - Konig, Rene (2002) Ebenda, (s. 370)

⁹ - Wenzel, Joachim (2003) "Die Systemtheorie" www. Systemische – Beratung. de

¹⁰ - Konig, Rene (2002) Ebenda, (s.368)

¹¹ - Thomas, K. (1977) "Zugehörigkeit und Abgrenzung über Identität", Frankfurt (s.50)

¹² - Thomas, K. (s. 51)

¹³ - Konig, Rene (2002) Ebenda, (s.371)

¹⁴ - Konig, Rene, (2002) Ebenda, (s.368)

¹⁵ - Hoffmeister, Dieter (2001), Ebenda (s.369)

¹⁶ - Konig, Rene (2002), Ebenda (s,57)

Chapter 2:

¹⁷ - Zimeister, Karl (1997) "The American enterprise", Volume – 8, March / April, Washington (page 28)

¹⁸ - Hill, Paul Bernhard und Kopp, Johannes (1995), "Familiensoziologie", Grundlagen und theoretische Perspektiven, Verlag: Teubner, Stuttgart (s.26)

¹⁹ - Hill, Paul Bernhard und Kopp Johannes (1995), Ebenda (s. 28)

²⁰ - Hill, Paul Bernhard und Kopp, Johannes (1995), (s.29)

²¹ - Hill, Paul Bernhard und Kopp, Johannes (1995), (s.32)

²² - Konig, Rene (2002)Ebenda, (s.294)

²³ - Kellerman, Ingeborg weber (1996) "Die Familie", Inselverlag, Frankfurt /am und Leibzig (s.11)

²⁴ - Weitz, Rose (1998), "The politice of womens Bodies", London, Oxford

²⁵ - Shab Aahang, A.M. "Howiat Ensany Zan dar Tarikh" (Farsi), Nashriae pozoheshi, U.S.A. San Diego, No. 72, Winter (2000-2001), (page -36)

²⁶ - Feroz Herawie, Abdul Rahim (2001) "Anis al Nessa" (Dari), Riaz, Saudi Arabian (s.195-214)

²⁷ - Shab Aahang, A.M. Ebenda, (page – 37)

²⁸ - Weitz, Rose (1998), Ebenda,

²⁹ - Durant, Well (1373) "Lazat-e-phalsafa" (Farsi), Tranzelet by Abas Zaryab, Entesharat-e- Elmy wa Farhangy, Tehran, (page-150)

³⁰ - Browne, Angela (1987) "When battered women kill", Free press, uni – press, New Yark, (page -164 /165)

- ³¹ - Feroz Herawie, Abdul Rahim, Ebenda, (s.67-69)
³² - Epstein, Deborah (1999), "effective Intervention in Domestic violence cases : Rethinking the Roles of prose ctors, Judges and court system " ,U.S.A. Yale J.L- Feminism , Bd. 3 ,(page – 20)
³³ - Waite, J, Linda (2000) " The Family as a social Organization" Key Ideas for the towenty-first Centry ,Contemporary sociology , volume 29, U.S.A. (page – 464)
³⁴ - Hill , Paul Bernhard und Kopp , Johannes (1995) ,Ebenda ,(s.237)

Chapter 3:

- ³⁵ - Muscheler ,K. (WS2002/ 03) "Geschichte der Familie Band 1: Antik und Mittelalter", Gelsenkirchen, Matr : Nr. 108097227336 (s.2-3)
³⁶ - Muscheler , K. (WS 2002 / 03) Ebenda (s.2)
³⁷ - Giulia , Sissa (1996) " Die Familie im Griechischen Stadtstaat " in Samelband " Geschichte der Familie" Band 1, Campus Verlag GmbH, Frankfurt / Main (s.240)
³⁸ - Guila , Sissa (1996) Ebenda , (s.244)
³⁹ - Muscheler , K. (WS 2002 / 2003) Ebenda , (s.4)
⁴⁰ - Muscheler , K. (WS2002 / 2003) Ebenda , (s. 7-10)
⁴¹ - Muscheler , K. (WS 2002 / 2003) Ebenda , (s.11-12)
⁴² - Giulia , sissa (1996) Ebenda , (s. 327)
⁴³ - Muscheler ,: (2002 / 2003) Ebenda , (s.20)
⁴⁴ - Kaufmann , Franz Xaver (1990) " Zukunft der Familie " , c.h. Becksche Verlagsbuchhandlung , Munchen , (s. 14)
⁴⁵ - Bresc , Henric (1997) " Stadt und Land in Europa zwischen dem 13. und 15. Jh" in Samelband , " Geschichte der Familie " Bd 2 , Mittelalter , Campus verlag GmbH, Frankfurt / Main (s.162)
⁴⁶ - Kaufmann , Franz Xaver (1990) Ebenda , (s.44)
⁴⁷ - Muscheler , K (WS 2002 / 2003) , Ebenda , (s. 23 – 24)
⁴⁸ - Kaufmann , Franz Xaver (1990) , Ebenda , (s.44)

Chapter 4:

- ⁴⁹ - Barabas, Friedrich K / Erler , Michael (1994) , " Die Familie : Einfuhrung in Soziologie und Recht " , Juventa Verlag , Weinheim und Munchen , (s.21)
⁵⁰ - Handil, Stefan (1999) "Soziale Ungleichheit in Deutschland " , Leske + Budrich , Opladen – Germany, (s.44)
⁵¹ - Burguiere, Andre / Lebrun, Francois (1997) " Die Vielfalt der Familienmodelle in Europa" , in Samelband ""Geschichte der Familie" Bd 3, Campus Verlag GmbH , Frankfurt / Main (s.14)
⁵² - Barabas, Friedrich K / Erler (1994) , Ebenda, (s.22)
⁵³ - Burguiere, Andre / Lebrun, Francois (1997) Ebenda ,(s.17)
⁵⁴ - Handil , Stefan (1999) Ebenda , (s.44)
⁵⁵ - Kellermann, Ingeborg Weber (1996) Ebenda, (s.36)

Chapter 5:

- ⁵⁶ - Hill, Paul Bernhard / Kopp, Johannes (1995) , Ebenda, (s.11)
⁵⁷ - Hill , Paul Bernhard / Kopp , Johannes (1995), Ebenda , (s. 22)
⁵⁸ - Gestrich , Andreas (1999) " Geschichte der Familie im 19. und 20. Jh." , R. Oldenburg Verlag , Munchen , (s.5)
⁵⁹ - Gaunt, David / Nystrom, Louise (1997), " Das skandinavische Modell " in Samelband "" Geschichte der Familie " Bd. 4 , Campus Verlag GmbH, Frankfurt / Main , (s.137-142)
⁶⁰ - Kellermann , Ingeborg Weber (1996), Ebenda, (s.11)

- ⁶¹ - Mitterauer, Michael / Sieder, Reinhard (1977) " Von Patriarchat zur Patnerschaft ", C.H. Beck Verlag, Munschen, (s.21)
- ⁶² - Hoffmeister, Dieter (2001) Ebenda, (s.71)
- ⁶³ - Hill, Paul Bernhard / Kopp, Johannes (1995) Ebenda, (s.36)
- ⁶⁴ - Kellermann, Ingeborg Weber, (1996), Ebenda.(s.65)
- ⁶⁵ - Konig, Rene (2002) Ebenda, (s.91)
- ⁶⁶ - Hoffmeister, Dieter (2001) Ebenda, (s.27-28)
- ⁶⁷ - Kellermann, Ingeborg Weber (1996) Ebenda, (s.27 – 28)
- ⁶⁸ - Kellerman, Ingeborg Weber (1996) Ebenda, (s.27-28)
- ⁶⁹ - Kellermann, Ingeborg Weber (1996) Ebenda, (s. 36)
- ⁷⁰ - Kaufmann, Franz Xaver (1990) Ebenda, (s. 20)
- ⁷¹ - Kaufmann, Franz Xaver (1990), Ebenda, (s. 20)
- ⁷² - Gestrich, Andreas (1999), Ebenda, (s. 5)
- ⁷³ - Kaufmann, Franz Xaver (1990), Ebenda, (s. 19)
- ⁷⁴ - Berger, Brigitte / Berger, Peter L. (1984) " in Verteidigung der burgerlichen Familie", Verlag : s, Fischer, Frankfurt / Main, (s. 235)
- ⁷⁵ - Berger, Brigitte / Berger, Peter L. (1984), (s. 233)
- ⁷⁶ - Konig, Rene (2002), Ebenda, (s. 409)
- ⁷⁷ - Gestrich, Andreas (1999) Ebenda, (s. 60)
- ⁷⁸ - Kellermann, Ingeborg Weber (1996) Ebenda, (s. 16)
- ⁷⁹ - Durant, Well (1373), " لذات فلسفه ", (Farsi), Tranzelet by Abas Zaryab, انتشارات علمی و فرهنگی, Tehran, (s. 150)
- ⁸⁰ - Kaufmann, Franz Xaver (1990), Ebenda, (s. 20)
- ⁸¹ - Kellermann, Ingeborg Weber (1996), Ebenda, (s. 11)
- ⁸² - Kellermann, Ingeborg Weber (1996), Ebenda, (s. 60-61)
- ⁸³ - Hoffmeister, Dieter (2001), Ebenda, (s. 119)
- ⁸⁴ - Gestrich, Andreas (1999), Ebenda, (s. 6)
- ⁸⁵ - Durant, Well (1373), Ebenda, (s. 86)
- Chapter 6:
- ⁸⁶ - Kellermann, Ingeborg Weber (1996), Ebenda, (s. 95)
- ⁸⁷ - Cockerham, c. William (1995), " The Globol society : An Introdution to sociology " Mcgrow – Hill Inc, New York (s.212)
- ⁸⁸ - Collines, rand / Coltrane, scott (1995), " Sociology of marriage and the Familyy ", Nelson – Hall Publishers, (s.571)
- Chapter 7 (...):
- Chapter 8:
- ⁸⁹ - Barabas, Friedrich K. / Erler, Michael (1994), Ebenda, (s. 12-15)
- ⁹⁰ -Kellermann, Ingeborg Weber (1996), Ebenda, (s. 185)
- ⁹¹ - Kellermann, Ingeborg Weber (1996), Ebenda, (s. 185)
- ⁹² - Kellermann, Ingeborg Weber (1996), (s. 185)
- ⁹³ - Barabas, Friedrich K / Erler, Michael (1994), Ebenda, (s. 145)
- ⁹⁴ - Kaufmann, Franz Xaver (1990), Ebenda, (s.122)
- ⁹⁵ - Goody,jack (2000), Ebenda, (s.236)
- Chapter 9:
- ⁹⁶ - Durant, Well (1373), Ebenda, (s. 148)

- ⁹⁷ - Fukuyama, Francis, (2002, Spiegl – Gespräch, " Der Spiegel " No. 22, Hamburg (s. 123)
- ⁹⁸ - Frerichs, Petra (1997), " Klasse und Gesellschaft " Bd 1, Leske + Budrich, Opladen – Germany (s.58)
- ⁹⁹ - Frerichs, Petra (1997), Ebenda, Bd. 10, (s. 13)
- ¹⁰⁰ - Gestrich, Andreas (1999), Ebenda, (s. 52)
- ¹⁰¹ - Gestrich, Andreas (1999), Ebenda, (s. 52)
- ¹⁰² - Gestrich, Andreas (1999), Ebenda, (s. 52)
- ¹⁰³ - Gestrich, Andreas (1999), Ebenda, (s. 52)
- ¹⁰⁴ - Kaufmann, Franz Xaver (1990), Ebenda, (s. 21-22)
- ¹⁰⁵ - Kellermann, Ingeborg Weber (1996), Ebenda, (s. 75)
- Chapter 10:
- ¹⁰⁶ - Knight, H. Robert (2003) " contemporary Moral programs ", Publischer – White, E. James / Wadsworth, Australia (329 – 340)
- ¹⁰⁷ - Barabas, Friedrich K / Erler, Michael (1994), Ebenda, (s. 81)
- ¹⁰⁸ - Collins, Randall / Coltrane, Scott (1995), (s. 576)
- ¹⁰⁹ - Durant, Will (1373), Ebenda, (s. 321)
- Chapter 11:
- ¹¹⁰ Geipel, Lars / Kurz, Felix (2001), " Stehendes Gewerbe ", Der Spiegel, Nr. 1, 29-12-2001, Hamburg, (s.54-55)
- Chapter 12:
- ¹¹¹ - Durant, Will (1373) Ebenda, (s. 155)
- Chapter 13:
- ¹¹² - Kaufmann, Franz Xaver (1990), Ebenda, (s. 29)
- ¹¹³ - Nuclear fission, The Economist, London, Sep. 3.1994, Authors – Anonymous, Volume, 332, Issue 7879, Issn, 00130613
- ¹¹⁴ - Varenne, Herve (1997) " Love and Liberty – Die moderne amerikanischen Familie ", in Samelband " Geschichte der Familie ", Bd 4, Cippus Verlage GmbH, Frankfurt / Main (s. 59)
- ¹¹⁵ - Varenne, Herve (1997) Ebenda, (s. 61-62 und s. 72)
- ¹¹⁶ - Varenne, Herve (1997) Ebenda, (s. 61- 62)
- ¹¹⁷ - Varenne, Herve (1997) Ebenda, (s. 63)
- ¹¹⁸ - Nuclear fission, The Economist, London, Sep. 3.1994, Ebenda, (s. 28)
- ¹¹⁹ - Noble, Trevor (1998) " Postmodernity and Family Theory", International Journal of comparative Sociology, v. 39, No.3.(257)
- ¹²⁰ - Collins, Randall / Coltrane, Scott (1995), Ebenda, (s. 576)
- ¹²¹ - Elwood, David T. (1993) " The changing Structure of American Families ", in "Journal of the American Planning Association", Chicago, (s. 3)
- ¹²² - Collins, Randall / Coltrane, Scott (1995), Ebenda, (s.576)
- ¹²³ - Beck, Elisabeth – Gernsheim (1988) " Was Kommt nach der Familie ", Verlag : C.H. Beck, Munchen, (s. 94)
- ¹²⁴ - Kaufmann, Franz Xaver (1990), Ebenda (s. 138)
- ¹²⁵ - Kaufmann, Franz Xaver (1990), Ebenda, (s. 137)
- ¹²⁶ - Kaufmann, Franz Xaver (1990), Ebenda, (s. 138)
- ¹²⁷ - Beck, Elisabeth – Gernsheim (1998), Ebenda, (s. 93 – 94)

¹²⁸ - Ritzer, George (2000) "The Mcdonaldization of Society", Pine Forge press, California, (s. 141)

¹²⁹ - Ritzer, George (2000), Ebenda, (s. 142)

¹³⁰ - Ritzer, Georg (2000), Ebenda, (s. 142)

¹³¹ - Cockeram, William C (1995), Ebenda, (s. 212)

¹³² - Peuckert, Rudiger (1991) "Familienform im sozialen Wandel", Lesk + Budrich, Opladen – Germany, (s. 39)

¹³³ - Waite, G. Linda (2000) Ebenda, (s. 454)

¹³⁴ - Beck, Elisabeth – Gemheim (1986), Bei: Hill, Paul Bernhard, (1995), Ebenda, (s. 239)

¹³⁵ - Hertz, Rosanna (2000), "A Typology of Approaches to Child Care: The Center of Organizing Family Life for Dual – Earner couples", Boston, (s. 71)

¹³⁶ - Hill, Paul Bernhard (1995), Ebenda, (s. 242)

¹³⁷ - Hill, Paul Bernhard (1995), Ebenda, (s. 240)

¹³⁸ - Toffler, Alvin (1982), "Civil Right in the Third way perspectives", U.S.A. (s. 38)

Chapter 14:

¹³⁹ - Knight, H. Robert (2003), Ebenda, (s. 331)

¹⁴⁰ - Bleck, Nancy / Jinks, Jerry (1993) "Will School become families of the future?", University of Louisiana.

¹⁴¹ - Barabas, Friedrich / Erler, Michael (1994) Ebenda, (s. 143)

¹⁴² - Francis Fukuyama, (2002) Spiegel – Gespräch, Ebenda (s. 122)

داشتن خود آگاهی ، درک از تاریخ و شناخت دقیق از موازین و ارزشهای متفاوت شرق و غرب برای همه ای آنهایی که از سقوط در پرتگاه انحرافات رایج فرهنگی در غرب احساس نگرانی میکنند ، ضرور است . بخاطر همین ملحوظ ، نگارنده این اثر ، اولین و با اهمیت ترین پایه ای تمدن بشری یعنی خانواده و سرنوشت آنرا در جوامع غربی به بررسی گرفته است . اینکه بدون موجودیت "خانواده" ، آیا " تمدن" هنوز هم وجود داشته می تواند ؟ سوالی است که اثر حاضر به آن پاسخ میدهد .

مؤلف

میر عیادت الله سادات

۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴

٧٥
٧٦
٧٧
٧٨
٧٩
٨٠
٨١
٨٢
٨٣
٨٤
٨٥
٨٦
٨٧
٨٨
٨٩
٩٠
٩١
٩٢
٩٣
٩٤
٩٥
٩٦
٩٧
٩٨
٩٩
١٠٠
١٠١
١٠٢
١٠٣
١٠٤
١٠٥
١٠٦
١٠٧
١٠٨
١٠٩
١١٠
١١١
١١٢
١١٣

116
110
116
117
118
119
120
121
122
123
124
120
126
127
128
129
130
131
132
133
134
130
136
137
138
139
140
141
142